





سیری در معارف اسلام

# عقل و عاقلان

متن سخنرانی های

استاد حسین انصاریان

تهران - مسجد شهید بهشتی - دهه سوم محرم - ۱۳۹۳ هـ ش



[www.erfan.ir](http://www.erfan.ir)

## عقل و عاقلان

(سیری در معارف اسلامی)

- مؤلف: استاد حسین انصاریان .....
- پیاده‌سازی سخنرانی‌ها: مرکز تاپ سبحان .....
- ویرایش: محمد ارشاد .....
- صفحه‌آرا: ف. جانباز و ابوالفضل کریمی .....
- ناظر فنی: سید محمدجواد آصف آگاه .....
- لیتوگرافی، چاپ و صحافی: دارالعرفان .....

کلیه حقوق محفوظ و در انحصار ناشر است.

مرکز نشر دارالعرفان: قم - خیابان شهیدفاطمی (دور شهر) - کوچه ۱۹ - پلاک ۲۷  
تلفن تماس: ۰۲۵۳۷۷۴۰۴۲۷ همراه: ۰۹۱۹۶۵۲۲۰۲۴

## فهرست مطالب

جلسه اول: حقیقت عقل.....	۱۳
عقل، امتیاز انسان از سایر موجودات.....	۱۵
ماهیت عقل.....	۱۵
مخفی ماندن ماهیت عقل.....	۱۶
اعتراف دانشمندان به پنهان ماندن ماهیت اشیا.....	۱۶
مخفی ماندن حقیقت اتم.....	۱۶
تکبر با علم ظاهری دنیوی.....	۱۷
تعریف عقل به آثار آن.....	۱۷
عبادت خداوند.....	۱۷
بی‌نیازی خداوند از عبادت بندگان.....	۱۸
رسیدن به بهشت.....	۱۸
کمک کاران عقل.....	۱۹
تفاوت مطالب وحیانی و انسانی.....	۱۹
ادامه بحث کمک کاران عقل.....	۲۰
بی‌حیایی و دوری از انسانیت.....	۲۰
همراهی عقل و وحی.....	۲۱
امر به معروف و نهی از منکر.....	۲۱
شروط ابن عباس برای امر به معروف و نهی از منکر.....	۲۱
مقام علمی ابن عباس.....	۲۱
میزان بودن قرآن کریم در امر به معروف و نهی از منکر.....	۲۲



- ۲۲..... آیه اول.....
- ۲۳..... اصلاح نفس در اشعار سعدی.....
- ۲۳..... آیه دوم.....
- ۲۳..... آیه سوم.....
- ۲۴..... ادامه بحث شروط ابن عباس.....
- ۲۴..... کمک‌های الهی در راه دین‌آموزی.....
- ۲۵..... جوانی که با جلسات دین‌آموزی هدایت شد.....
- ۲۶..... روضه گودی قتلگاه.....
- ۲۷..... **جلسه دوم: رابطه عقل، عبادت و انسانیت**.....
- ۲۹..... بندگی ثمره عقلانیت.....
- ۲۹..... تفاوت عبادت کامل با جامع.....
- ۳۰..... قدردانی از تعالیم عقل.....
- ۳۰..... به کارگیری کامل عقل در عبادات.....
- ۳۰..... همت.....
- ۳۱..... همت آیت الله بروجردی در نماز.....
- ۳۱..... عبادت در ملائکه و اجنه.....
- ۳۲..... ملاک برتری انسان بر ملائکه.....
- ۳۳..... مومن عابد در کلام امام علی علیه السلام.....
- ۳۳..... ادامه بحث همت.....
- ۳۳..... همت بلند حافظ.....
- ۳۴..... جایگاه بهداشت در اسلام.....
- ۳۵..... رعایت بهداشت در مدینه النبی صلی الله علیه و آله.....
- ۳۶..... داستان پیرمرد شاداب.....
- ۳۶..... نشاط در سیره نبوی صلی الله علیه و آله.....
- ۳۷..... شادابی در کلام امام علی علیه السلام.....
- ۳۷..... ادامه بحث به کارگیری عقل در عبادت.....
- ۳۷..... عشق و محبت به خداوند در عبادت.....



## فهرست مطالب

۳۷	..... محبت به امام حسین <small>علیه السلام</small>
۳۸	..... معرفت به خداوند در عبادت
۳۸	..... عاقبت مومن عاقل عابد
۳۹	..... رابطه عبادت و انسانیت
۳۹	..... ارزش عمر مستعین منبر
۳۹	..... دعا
۴۰	..... روضه شب یازدهم محرم
۴۱	..... <b>جلسه سوم: رابطه عقل و نعمت‌های الهی</b>
۴۳	..... عقل واسطه نعمت‌های الهی
۴۳	..... میزان بودن عقل در روز قیامت
۴۴	..... معنای خلیفه بودن انسان بر روی زمین
۴۴	..... انسان آئینه صفات الهی
۴۵	..... اهمیت کتاب‌خوانی برای متدینین
۴۵	..... پوشاندن فطرت انسانی
۴۶	..... ادامه بحث میزان بودن عقل در روز قیامت
۴۶	..... پذیرفتن وحی
۴۶	..... پذیرفتن عقل
۴۷	..... سرانجام پذیرفتن عقل و وحی
۴۸	..... مخفی ماندن ارزش عقل در دنیا
۴۸	..... زندگی مومن در برزخ
۴۸	..... ماهیت برزخ
۴۹	..... آرزوی حضرت مریم <small>علیها السلام</small> در برزخ
۴۹	..... ادامه بحث مخفی ماندن ارزش عقل در دنیا
۵۰	..... حقیقت آخرت و بهشت
۵۰	..... حسنین <small>علیهم السلام</small> زینت بهشت
۵۱	..... محفوظ ماندن اعمال نزد خداوند
۵۱	..... انسان‌های عاقل



۵۲	ارزش کلمات اهل بیت <small>علیهم السلام</small>
۵۲	طلب عقل در ادعیه امامان <small>علیهم السلام</small>
۵۳	درخواست‌های بزرگ مادر شیخ جعفر شوشتری
۵۳	بهترین دعا در قرآن
۵۴	روضه گودی قتلگاه
۵۵	<b>جلسه چهارم: کارکرد عقل در دین اسلام</b>
۵۷	مقدمه
۵۷	معرفی کتاب کافی
۵۸	تدوین کتب شیعه
۵۸	راوی روایت فضیلت عقل
۵۸	معرفی «محمد بن مسلم»
۵۸	اصل و نسب محمد بن مسلم
۵۹	جایگاه محمد بن مسلم در نقل معارف اهل بیت <small>علیهم السلام</small>
۵۹	اعتماد علمای شیعه به محمد بن مسلم
۶۰	معرفی «عبدالله بن یعفر»
۶۰	شرط مقرب شدن
۶۰	جوان مدینه و ترک گناه
۶۲	ادامه بحث معرفی عبدالله بن یعفر
۶۲	ارجاع امام صادق <small>علیه السلام</small> به محمد بن مسلم
۶۳	تعداد روایات محمد بن مسلم از صادقین <small>علیهم السلام</small>
۶۳	توصیه معیشتی امام صادق <small>علیه السلام</small> به محمد بن مسلم
۶۴	فضیلت و جایگاه عقل در اسلام
۶۴	به صحبت درآمدن عقل
۶۵	حضور عقل در مقابل خداوند
۶۵	رابطه عقل با خوبی‌ها و بدی‌ها
۶۶	رابطه گناه و عقل
۶۶	محبوب‌ترین مخلوق نزد خداوند
۶۶	رشد عقل
۶۷	رابطه عقل با عقاب و ثواب





## فهرست مطالب

۶۷	روضه امام سجاده <small>علیه السلام</small> .....
۶۸	دعا.....
۶۹	<b>جلسه پنجم: هم نشینی با خوبان</b> .....
۷۱	مقدمه.....
۷۱	سعادت دنیوی و اخروی.....
۷۱	اقتدا به قرآن و اهل بیت <small>علیهم السلام</small> .....
۷۲	تهی دست با ایمان.....
۷۲	انفاق اموال.....
۷۲	راه آسان شدن انفاق.....
۷۳	سرمایه و انفاق.....
۷۳	خداوند مالک حقیقی.....
۷۴	عواقب فرار از انفاق مال.....
۷۴	عمل انسان عامل سعادت و شقاوت.....
۷۵	روایت امام کاظم <small>علیه السلام</small> از امام سجاده <small>علیه السلام</small> .....
۷۵	عدم قناعت در امور اخروی.....
۷۶	قناعت در امور دنیوی.....
۷۶	اصلاح نفس و هم نشینی با خوبان.....
۷۷	زندگی شهید آیت الله مدرس.....
۷۹	ایستادگی مدرس در مقابل روس ها.....
۷۹	ایستادگی مدرس در مقابل پهلوی اول.....
۷۹	داشتن دوست و رفیق خوب.....
۸۰	رشد عقل.....
۸۰	رشد عقلی پدر آیت الله حائری.....
۸۱	روضه.....
۸۳	<b>جلسه ششم: هم نشینی با خوبان (۲)</b> .....
۸۵	مقدمه.....
۸۵	انتقال سخنان ائمه <small>علیهم السلام</small> توسط اصحاب.....
۸۵	روایت موسی بن جعفر <small>علیه السلام</small> .....



- سخن امام سجاده علیه السلام ..... ۸۶
- هم‌نشینی با خوبان ..... ۸۶
- حضور خوبان در همهٔ اعصار ..... ۸۷
- حذیفه بن یمان در کلام امام رضا علیه السلام ..... ۸۷
- هم‌نشینی حذیفه با امام علی علیه السلام ..... ۸۷
- سخن حذیفه در حال احتضار ..... ۸۸
- معنای شفاعت در دین ..... ۸۹
- جایگاه معنوی حذیفه و راه رسیدن به آن ..... ۹۰
- جایگاه رعایت حقوق در زندگی بهتر ..... ۹۰
- آشنایی با فرهنگ اهل بیت علیهم السلام در کتاب اصول کافی ..... ۹۱
- اخلاق علوی ..... ۹۱
- دعوت مردم به دین با عمل نیکو ..... ۹۳
- داستان تاثیر عمل خوب در انسان‌ها ..... ۹۴
- علت علاقهٔ استاد انصاریان به نماز ..... ۹۴
- اهمیت و جایگاه نماز صبح ..... ۹۵
- اهمیت انتقادپذیری ..... ۹۵
- ادامهٔ بحث علت علاقهٔ استاد انصاریان ..... ۹۵
- روضهٔ تدفین امام حسین علیه السلام ..... ۹۶
- جلسه هفتم: خوبان و خردمندان** ..... ۹۹
- جلب مصالح دنیوی و اخروی با عقلانیت ..... ۱۰۱
- انواع عقل ..... ۱۰۱
- اثر استفاده از عقل مادی به تنهایی ..... ۱۰۲
- نمودار شدن آثار اضمحلال تمدن غربی ..... ۱۰۲
- هم‌نشینی با خوبان ..... ۱۰۳
- رابطهٔ انسان‌های صالح با عقل ..... ۱۰۳
- داستان جوان یهودی و پیامبر صلی الله علیه و آله ..... ۱۰۳
- مقام علمی شیخ طوسی ..... ۱۰۳



## فهرست مطالب

- مقام علمی علامه حلی..... ۱۰۳
- ادامه بحث مقام علمی شیخ طوسی..... ۱۰۴
- آشنایی با کتاب امالی شیخ طوسی..... ۱۰۴
- ادامه بحث داستان جوان یهودی و پیامبر ﷺ..... ۱۰۵
- تشریح وضعیت مسجد النبی ﷺ..... ۱۰۵
- توضیح نماز حضرت رسول ﷺ..... ۱۰۵
- تمسک شیعیان به سنت نبوی ﷺ در محل سجده..... ۱۰۶
- ادامه بحث داستان جوان یهودی و پیامبر ﷺ..... ۱۰۷
- ابیاتی در وصف هم‌نشینی با خوبان..... ۱۰۸
- ادامه بحث داستان جوان یهودی و پیامبر ﷺ..... ۱۰۹
- روضه امام حسین ﷺ..... ۱۱۰
- جلسه هشتم: علمای ربانی..... ۱۱۱**
- مقدمه..... ۱۱۳
- تعالی عقل در کلام امام سجاد ﷺ..... ۱۱۳
- علما چه کسانی هستند؟..... ۱۱۳
- عالم الهی..... ۱۱۴
- نشانه‌های عالم الهی..... ۱۱۴
- برتری عالمان بر مومنان..... ۱۱۴
- علم الهی..... ۱۱۵
- معنای فقاقت در دین..... ۱۱۶
- فقیه و هشدار به مردم..... ۱۱۶
- تجلیل امام صادق ﷺ از ابان بن تغلب..... ۱۱۷
- داستان شیعه شدن با دیدن عکس..... ۱۱۷
- مسجد شیعیان در شهر هامبورگ..... ۱۱۸
- ادامه داستان شیعه شدن با دیدن عکس..... ۱۱۹
- سم‌پاشی رسانه‌ای علیه شیعه و علمای شیعه..... ۱۱۹
- تفاوت درجه عالمان دینی..... ۱۲۰



عالم شیطانی.....	۱۲۰
آخوندهای درباری.....	۱۲۰
عالم و مَثَل سگ.....	۱۲۱
عالم و مَثَل الاغ.....	۱۲۱
شفاعت علمای ربانی.....	۱۲۲
مواظبت در نقل روایت.....	۱۲۲
ادامه بحث شفاعت علمای ربانی.....	۱۲۲
جایگاه معنوی عالم ربانی.....	۱۲۳
روضه امام حسین <small>علیه السلام</small> .....	۱۲۳
<b>جلسه نهم: علمای ربانی (۲)</b> .....	۱۲۵
مقدمه.....	۱۲۷
علم ائمه <small>علیهم السلام</small> .....	۱۲۷
علم غیر ائمه.....	۱۲۸
علم بانیان سقیفه.....	۱۲۸
مقایسه علم اهل بیت <small>علیهم السلام</small> و اهل سقیفه.....	۱۲۸
داستان مناظره استاد انصاریان با علمای اهل تسنن.....	۱۲۹
ارتباط با عالمان ربانی و رشد عقل.....	۱۳۰
جایگاه معنوی عالم ربانی در کلام پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small> .....	۱۳۰
داستان عالم ربانی امت یونس <small>علیه السلام</small> .....	۱۳۰
مقام معنوی زکریا بن آدم.....	۱۳۴
توصیه به جوانان.....	۱۳۵
روضه تدفین حضرت زهرا <small>علیها السلام</small> .....	۱۳۵



جلسہ اول

حقیقت عقل



## عقل، امتیاز انسان از سایر موجودات

در وجود انسان بهترین، مفیدترین و باارزشتین نعمتی که خداوند متعال از باب فضل و احسان و رحمتش قرار داده است عقل است. طبق آیات و روایات اگر ما مکلف هستیم، مسئول هستیم، انبیاء (علیهم السلام) را برای ما فرستاده، ائمه (علیهم السلام) را قرار داده، قرآن نازل کرده، قیامت برپا می‌کند، پاداش عنایت می‌کند، همه به خاطر عقل است، اگر این عقل در ما نبود هیچ امتیازی به حیوانات و جانداران روی زمین نداشتیم؛ قیمت‌مان، ارزش‌مان، کیفیت زندگی‌مان مانند آن‌ها بود. اگر ما با فضیلت‌ترین موجود هستیم، باارزشتین موجود هستیم، اگر کرامت در وجود ما طلوع دارد، شریف هستیم، بزرگ هستیم، موجود خاص هستیم، جاندار ویژه‌ای هستیم، همه از برکت عقل است، ما در حقیقت به منزله یک چراغ‌دانی هستیم که نور این چراغ‌دان عقل است.

### ماهیت عقل

دو سه روایت بسیار مهم برای تان از کتاب با عظمت «اصول کافی» جلد اول قرائت می‌کنم و بعد به محضر تان عرض می‌کنم این عقلی که قرآن می‌گوید، این عقلی که روایات می‌گویند، این عقلی که این همه برکات و آثار دارد چه عقلی است؟ عقل کی؟ کدام عقل؟ کسی از وجود مبارک حضرت صادق (علیه السلام) سوال کرد «ما العقل؟»؛ عقل چیست؟ هویت عقل، ذات عقل، حقیقت عقل؛ امام (علیه السلام) جواب سوال او را ندادند ولی

جوابی که دادند مربوط به آثار عقل است، مربوط به برکات عقل است، مربوط به میوه عقل است، احتمالاً امام علیه السلام دیدند که سوال کننده نمی تواند ذات عقل را درک کند.

### مخفی ماندن ماهیت عقل

تا حالا ذات عقل روشن نشده، در هیچ کتابی درباره ذات عقل چیزی نداریم، مثل روح مان، حقیقت روح تا حالا برای کسی روشن نشده، وقتی هم از پیغمبر پرسیدند روح چیست؟ قرآن جواب داد ﴿قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي﴾؛ روح امر پروردگار من است، کار پروردگار من است، صنعت پروردگار من است، اما نفرمود ماهیتش چیست.

### اعتراف دانشمندان به پنهان ماندن ماهیت اشیا

جالب این است که «ابن سینا» یکی از مشهورترین دانشمندان جهان ایرانی است اما جهانی است، خیلی آدم عالمی بود، آدم فهمیده ای بود، کتاب های مهمی نوشته، کتاب هایش تا حالا زنده مانده، ایشان و قبل از ایشان شاگرد امیرالمومنین علیه السلام «ابن عباس» و بعد از همه اینها «انیشتین» دانشمند اتمی جهان، پدر علم اتم؛ این سه نفر که من حرف های شان را در کتابها دیدم، خیلی جالب است که زمان شان با هم فرق می کرده، هم دیگر را هم ندیده بودند، دو تا شرقی هستند، انیشتین آلمانی الاصل است اما آمریکا زندگی می کرده؛ اینها می گویند ما هر چه در این جهان ماده است اگر بخواهیم تعریف کنیم چیست علم مان فقط به این جایش می رسد که بگوییم چه قدر طول دارد، چه قدر عرض دارد و چه قدر عمق و حجم دارد و چه آثاری دارد، اما حقیقت هیچ چیز را نمی دانیم.

### مخفی ماندن حقیقت اتم

یک عدد اتم را که حتی با چشم مسلح هم دیده نمی شود، این را می شود جرمش را گفت یعنی وزنش، می شود گفت دارای دو هسته مرکزی است، می شود گفت بین یک الکترون تا دوازده تا سیزده تا دور هسته مرکزی می چرخند، می شود گفت چرخش اینها چند





کیلومتر است، در حد چند کیلومتر می چرخد که این موجود هم که همه جهان هستی از او ساخته شده آجر عالم است، آجر درخت هاست، آجر بدن ماست، از عجایب خلقت پروردگار است، این تعریف‌ها را می‌کنند، اما اتم چه حقیقتی است تا حالا جواب داده نشده. آب را می‌شود تعریف کرد که از دو مولکول اکسیژن و یک هیدروژن تشکیل شده، از دو گازی که یکیش می‌سوزاند، یکیش می‌سوزد، یعنی دو آتش را آمده با هم دیگر قاطی کرده، شده آب خنک، رنگ هم ندارد، اما حقیقت آب چیست؟ یعنی این ذات چیست؟ جواب ندادند.

### تکبر با علم ظاهری دنیوی

حرف این است که باید به آن‌هایی که دو کلمه بلدند و سینه سپر می‌کنند و فریاد منیت می‌زنند و فکر می‌کنند همه علم در آستین آن‌هاست، باید گفت شما از حقیقت کوچک‌ترین جز عالم بی‌خبرید، این باد سنگین را از دماغ‌تان خالی کنید، حیف است، چرا باد کردید؟ شما چیزی نمی‌دانید، یکی باید باد کند که بداند، اما من طول شی را یا عرض شی را یا حجم شی را یا آثارش را می‌دانم این مهم نیست، این همانی است که قرآن می‌گوید ﴿يَعْمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾؛ شما ظاهر مسائل را می‌بینید و می‌دانید چه خبر از باطن دارید؟

### تعریف عقل به آثار آن

#### عبادت خداوند

از امام علیه السلام می‌پرسد ما العقل؟ این نعمتی که در ماست چیست؟ امام علیه السلام فقط آثارش را می‌گوید، چه قدر زیبا جواب داده حضرت صادق علیه السلام و چه قدر ما باید خوشحال باشیم که همانی هستیم که امام صادق علیه السلام فرموده، یعنی در حدی عقل ما به کار گرفته شده، نگذاشتیم این نعمت در وجود ما بی‌کار بماند، از آن‌هایی نبودیم که سراغش نرویم، رفتیم سراغش، به ما هم سود داده. «العقلُ ما عُبدَ بِهِ الرَّحْمَانُ»؛ عقل چیزی است که به کمک

۱. روم: ۷.

۲. الکافی (ط-دارالحدیث) ج ۱ ص ۲۵.

او خدا بندگی می‌شود؛ یعنی من و شما یکی دو سال شیر مادر را خوردیم، بعد تا هفت سالگی غذا در دهان مان گذاشتند، بعد خودمان بزرگ شدیم پول درآوردیم، مواد غذایی خریدیم و داریم می‌خوریم، لباس می‌خریم و می‌پوشیم، خانه می‌خریم و می‌نشینیم، مرکب می‌خریم و سوار می‌شویم بعد می‌گوییم که این همه محبتی که او به ما کرده در برابرش باید تواضع بکنیم یا نکنیم؟ باید پررویی کنیم به او بگوییم که حقت بوده که این همه نعمت را به ما بدهی، نمی‌توانستی ندهی؛ نه، ما همچین جسارتی نکردیم و نمی‌کنیم، ما آمدیم خودمان فکر کردیم یا این فکر را به ما دادند که در مقابل این خوبی‌هایی که خدا به ما کرده ما هم حرفش را گوش بدهیم، همین.

### بی‌نیازی خداوند از عبادت بندگان

حرف گوش دادن به او این است که بنده او باشیم و اگر به حرفش گوش بدهی و بنده او باشی هیچ چیز گیر او نمی‌آید، چون نیاز ندارد، چه نیازی به عبادات ما دارد؟ مثلاً این هفت میلیاردی که الان در کره زمین هستند بیشترشان پنجاه، شصت، هفتاد، هشتاد سالشان است، تا حالا یک رکعت نماز نخواندند، یک روزه هم نگرفتند، یک بار هم به حرفش گوش ندادند، مخالفت هم با او کردند، عرق می‌خورند، زنا می‌کنند، دزدی می‌کنند، ظلم می‌کنند، دروغ می‌گویند، جنایت می‌کنند، عبادت نکردن از او چه کم آمده؟ هیچی؛ این همه گناه می‌کنند چه تلنگری به او خورده؟ هیچی.

### رسیدن به بهشت

امر فرموده به عبادت؛ این عبادت یک معدنی است که از این معدن بهشت درمی‌آید، بهشت را به کی می‌خواهد بدهد؟ به جبرائیل که نمی‌خواهد بدهد، برای خودش هم که نمی‌خواهد، این بهشت را برای عبادت‌کنندگان آفرید، این از عقل درمی‌آید، یعنی من فهمیدم یا عالم ربانی، پدرم، مادرم، معلم خوبم، فهمانده که کسی در حقت خوبی کرد خوبی کن، همین؛ خداوند این همه خوبی در حق ما کرده، ما هم داریم خوبی می‌کنیم، خوبی ما این است که برایش بندگی می‌کنیم، از دل این بندگی هم بهشت بیرون می‌آید،



این کار عقل است. «وَ اكْتَسِبَ بِهِنَّ الْجَنَانَ»؛ به وسیله عقل شما بهشت را به دست می‌آورید، این از آثار عقل است.

### کمک‌کاران عقل

این عقل سالم یک رفیق‌های عجیب‌گرایی هم دارد که بدون آن‌ها هیچ‌جا زندگی نمی‌کند، خیلی رفیق‌های زیبا، پرسود و پرمفعت دارد. روایات ما نزدیک به هشتاد تا رفیق برایش شمرده، حالا من دو تایش را برای‌تان می‌گویم؛ وجود مبارک امام صادق علیه السلام می‌فرماید خداوند عقل را که محبوب‌ترین آفریده‌اش است آفرید، آدم را که خلق کرد - این روایت از اسرار اهل بیت علیهم السلام است، من ظاهرش را بلد هستم برای‌تان بگویم، باطنش را نمی‌دانم یعنی چی، خیلی‌ها هم اصول کافی را شرح زدند، من شرح‌های‌شان را دیده‌ام، واقعا نمی‌دانم یعنی چی - خداوند به جبرائیل فرمود از طرف من سه تا هدیه برای آدم ببر، بگو حق داری یکیش را قبول کنی، هر کدامش را می‌خواهی اختیار به خودت است؛ عقل را برایش ببر، حیا را برایش ببر و دین را برایش ببر. بالاخره حیا یک حالتی است که حق در وجود ساخته، دین هم یک حقیقتی است که او ارائه کرده، جبرائیل حیا و دین و عقل را از پیش خدا دارد می‌برد، جای دیگر که نبوده، می‌آید پیش آدم، می‌گوید آدم! خدا سه تا هدیه برایت فرستاده به وسیله من، واسطه‌اش جبرئیل است. چه واسطه‌ای! اسمش را در قرآن گذاشته **«شَدِيدُ الْقُوَى»**؛ اسمش را در قرآن گذاشته روح، اسم جبرائیل است، یعنی عین حیات.

### تفاوت مطالب وحیانی و انسانی

چه مطالب مهمی اهل بیت علیهم السلام دارند، اگر اهل بیت علیهم السلام حرف نمی‌زدند در این دنیا، به خدا اگر شما در کل کره زمین حرف خوب پیدا می‌کردید. ما این قدر حرف و کتاب داریم، دریا

۱. الکافی (ط-دارالحدیث) ج ۱ ص ۲۵.

۲. نجم: ۵.

دریا دری وری و باطل گویی است، عمر حرام کردند، قلم حرام کردند، کاغذ حرام کردند، چاپخانه حرام کردند، عمر حرام کردند. اما کلمه به کلمه اهل بیت علیهم السلام و ائمه علیهم السلام و انبیاء علیهم السلام را آدم می‌بیند جان می‌گیرد.

### ادامه بحث کمک‌کاران عقل

گفت آدم! خدا به تو آزادی داده، از این سه هدیه یکیش را قبول کن؛ عقل، حیا و دین. آدم به جبرائیل گفت که من عقل را قبول کردم. بارک الله به پدرمان، خیلی پدر بزرگی است، خیلی پدر آقایی است که عقل را قبول کرد، امام صادق علیه السلام می‌فرماید جبرائیل به حیا و دین گفت «انصرفاً»؛ برگردید سر جای‌تان، چون خدا گفته از شما سه تا یکی را قبول کند. آدم عقل را قبول کرد و شما دو تا دیگر این‌جا نباید بمانید برگردید پیش پروردگار. آن دو تا تکان نخوردند، به جبرئیل هر دوی‌شان گفتند ما وظیفه داریم هر کجا عقل باشد ما هم باشیم، ما نمی‌رویم، ما نمی‌توانیم عقل را رها کنیم؛ این جاست که روایات ما می‌گویند هر کسی عقل دارد دین دارد، هر کسی عقل دارد حیا دارد، هر کسی عقلش تعطیل است نه دین دارد و نه حیا.

### بی‌حیایی و دوری از انسانیت

اصلاً دوست ندارم سبک درباره کسی حرف بزنم، اصلاً؛ اما خبر می‌دهم آیا در این کره زمین، در مملکت ما این همه زن و دختر با لباس‌های آن‌چنانی، با آرایش، با مو و روی بیرون، با لباس‌های بدن‌نما، با لباس‌های مردانه که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود خدا لعنت کند زنانی که لباس مردها را می‌پوشند و خدا لعنت کند مردانی که لباس زن‌ها را می‌پوشند، این‌ها

۱. عَنْ عَلِيِّ رضی الله عنه، قَالَ: هَبَطَ جِبْرَائِيلُ رضی الله عنه عَلَى آدَمَ رضی الله عنه، فَقَالَ: يَا آدَمُ، إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أُخَيِّرَكَ وَاحِدَةً مِنْ ثَلَاثٍ، فَأَخْتَرْتُهَا وَ دَعِ اثْنَتَيْنِ، فَقَالَ لَهُ آدَمُ رضی الله عنه: يَا جِبْرَائِيلُ، وَمَا الثَّلَاثُ؟ فَقَالَ: الْعَقْلُ، وَ الْحَيَاءُ، وَ الدِّينُ، فَقَالَ آدَمُ رضی الله عنه: إِنِّي قَدْ اخْتَرْتُ الْعَقْلَ، فَقَالَ جِبْرَائِيلُ رضی الله عنه لِلْحَيَاءِ وَ الدِّينِ: انصُرِفَا وَ دَعَا، فَقَالَ: يَا جِبْرَائِيلُ، إِنَّا أُمِرْنَا أَنْ نَكُونَ مَعَ الْعَقْلِ حَيْثُ كَانَ، قَالَ: فَشَانُكُمَا، وَ عَرَجَ. (الكافي ط-دارالحدیث ج ۱)



عقل دارند؟ اگر عقل داشتند که حیا داشتند، اگر عقل داشتند که دین داشتند، پس این‌ها چه هستند؟ فعلا قرآن و روایات می‌گوید انسان نیستند، ولی روی دو پا راه می‌روند، هروقت عاقل شدند، حیا پیدا کردند، دین پیدا کردند جزو شماها می‌شوند انسان. حیا یک حقیقت الهی است، ایمان یک حقیقتی است در دل همه انبیاء علیهم‌السلام و ائمه علیهم‌السلام و اولیا؛ با حیاترین و با ایمان‌ترین مردم انبیاء علیهم‌السلام و ائمه علیهم‌السلام و اولیا هستند، چون عاقل‌ترین مردم هستند.

### همراهی عقل و وحی

این عقلی که قرآن این قدر ازش تعریف کرده، روایات ازش تعریف کردند، چه عقلی است؟ این موجود به این بارزشی، خیلی راحت از آیات قرآن و روایات استفاده می‌شود که این عقل عقلی است که به عقل انبیاء علیهم‌السلام و ائمه علیهم‌السلام و وحی گره خورده. این عقل خیلی بارزش است، یعنی این عقل آمده به وسیله گوش صاحبش حرف‌های خدا را، مسائل انبیاء علیهم‌السلام را، مطالب ائمه علیهم‌السلام را گوش داده، پخته شده، قبول کرده و صاحبش دارد عمل می‌کند. این عقل، عقل بارزشی است، بقیه عقل‌ها عقل جزئی است، مثل عقلی که در کله اروپایی‌ها و آمریکایی‌ها و بقیه کشورهاست که پایبند به هیچ حقی نیستند، پایبند به هیچ حلالی، به هیچ حرامی، به هیچ قید اخلاقی نیستند. اما عقل شماها نور دارد، از نبوت هم نور گرفته، از امامت نور گرفته، از قرآن مجید نور گرفته.

### امر به معروف و نهی از منکر

#### شروط ابن عباس برای امر به معروف و نهی از منکر

یک قطعه نابی را برای‌تان بگویم، به نظرم خیلی قطعه بارزشی است، شاید نشنیده باشید، شاید کم شنیده باشید، ولی خیلی بارزش است.

#### مقام علمی ابن عباس

«ابن عباس» پسرعموی امیرالمومنین علیه‌السلام، این‌ها سه چهار تا برادر بودند، این برادرشان شاگرد علمی و عقلی امیرالمومنین علیه‌السلام بود. تا حضرت زنده بود عقلش را از سفره وجود

علی علیه السلام تغذیه کرد، آدم فهمیده‌ای شده بود، عاقل خوبی شده بود، بهش هم می‌گویند خبر امت، یعنی دانشمند این امت اسلام، واقعا آدم باسواد بود، آدم باانصافی هم بود، انصافش از این داستانش پیداست که یکی بهش گفت حالا تو علمت اندازه علم علی شده؟ چهل سال کنار سفره علم علی بودی، گفت علی ابن ابیطالب علیه السلام علمش دریاست، ساحل ندارد، از این دریا یک قطره به من رسیده، این قطره هم باز برای خود علی علیه السلام است، من هیچی ندارم از علم، هر چی دارم برای اوست.

### میزان بودن قرآن کریم در امر به معروف و نهی از منکر

یک روزی یک نفر آمد پیشش گفت «ابن عباس» من خیلی دلم می‌خواهد امر به معروف و نهی از منکر کنم، دلم می‌خواهد این مردم را تشویق به خوبی‌ها کنم و از بدی‌ها نهی کنم، بروم این کار را بکنم؟ از عاقل وقتی یک چیزی می‌پرسند درست جواب می‌دهد، از آن که عقل پخته ندارد هر چه بپرسند یک چیزی می‌پراند. ابن عباس گفت خیلی دوست داری امر به معروف و نهی از منکر کنی؟ گفت خیلی دوست دارم؛ ابن عباس گفت روش امر به معروف و نهی از منکر را می‌دانی؟ یعنی می‌خواهی بروی در قوم و خویش‌هایت، در خانواده‌ات، در مردم، بلد هستی چگونه امر به معروف و نهی از منکر کنی؟ گفت ابن عباس! ما با این سن و با این رفت و آمدهای مان یعنی بلد نیستیم؟ در حدی بلد هستیم. گفت من سه آیه قرآن برایت می‌خوانم، قرآن مجید ترازوی تشخیص است، خودت را با این سه آیه میزان گیری کن، ببین همین است که قرآن می‌گوید، بعد برو امر به معروف کن و نهی از منکر کن گفت. هر سه آیه هم راجع به امران به معروف و ناهیان از منکر است.

### آیه اول

آیه اول: گفت قرآن می‌گوید ﴿أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ﴾؛ مردم را به خوبی دعوت می‌کنید اما خودتان را یادتان رفته که خوبی ندارید؟! مگر نمی‌گویید خوبی خوب است! مگر مردم را دعوت به خوبی نمی‌کنی! پس چرا خودت را یادت رفته که خوب



باشی؟ اگر تو مردم را می‌خواهی به خوبی‌ها دعوت کنی ولی این خوبی‌ها در وجود تو نیست، برای چه مردم را دعوت می‌کنی؟ اول خود را دعوت کن، خودت را.

### اصلاح نفس در اشعار سعدی

سعدی می‌گوید یک مسافرت دریایی داشتم با استادم شهاب الدین سهروردی در کشتی، من مودب کنار استاد نشسته بودم، وسط سفر دریایی استاد من را موعظه کرد، مرا شیخ دانای مرشد شهاب، دو اندرز فرمود بر روی آب، یکی این که در نفس خودبین مباش، همیشه خدا را ببین نه خودت را، یکی آن که در جمع بدبین نباش، خودت را بد بدان نه مردم را، اول به خودت برس، خودت را علاج کن، خودت را اصلاح کن، گفت این یک آیه، اگر خودت را اصلاح نکردی، خودت را خوب بار نیاوردی، برای چه به مردم می‌گویی؟ امر به معروف بکن اما اول به خودت.

### آیه دوم

آیه دوم: قرآن می‌گوید خدا می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَوْ تَتَوَلَّوْنَ مَا لَا تَعْمَلُونَ﴾<sup>۱</sup>، ﴿كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَعْمَلُونَ﴾<sup>۲</sup>؛ چرا هر چه به مردم می‌گویید خودتان عمل نمی‌کنید؟ چرا؟ این که به مردم بگویید و خودتان عمل نکنید، این خشم سنگینی است پیش خداوند بر شما که بگویید اما خودتان عمل نکنید.

### آیه سوم

آیه سوم: این آیه از قول شعیب رضی الله عنه است، شعیب رضی الله عنه پیغمبر، ﴿وَمَا أَرِيدُ أَنْ أُخَالِفَ كُنُوزَ آلِي مَا آتَاهَا رَبِّي عَنِّي﴾<sup>۳</sup>؛ ای مردم مدین! من از هر چی شما را نهی می‌کنم خودم اهل مخالفت با این برنامه نیستم که بگویم این کار بد را نکنید اما خودم بکنم، بگویم این قدم غلط را

۱. صف: ۲.

۲. صف: ۳.

۳. هود: ۸۸.

برندارید اما خودم بردارم، من اصلاً اهلش نیستم. من همه پاک‌ها را در خودم جمع کردم بعد به شما می‌گویم پاک باشید.

### ادامه بحث شروط ابن عباس

ابن عباس گفت با وجود این سه آیه در قرآن مجید تو شایسته هستی امر به معروف و نهی از منکر بکنی؟ گفت نه؛ یعنی عقلت را به قرآن وصل کن بعد تصمیم بگیر، عقل بدون قرآن چیزی نیست، عقل بدون انبیاء علیهم‌السلام چیزی نیست، عقل بدون ائمه طاهرين علیهم‌السلام چیزی نیست.

### کمک‌های الهی در راه دین‌آموزی

به خدا این نعمت عظیمی است که خدا به ما حال می‌دهد، روزها خیلی کوتاه است، بلند شویم وضو بگیریم، لباس عوض کنیم یا پیاده یا با دوچرخه یا با موتور یا با ماشین بیاییم در خانه‌اش، بعد کلاس دین تشکیل بشود و ما با دهان عقلمان که گوش‌مان است، چون ما دو تا دهان بغل هم‌دیگر داریم؛ یک دهان داریم برای شکم است، آن را بعد از منبر می‌رویم در خانه باز می‌کنیم، چیزی در آن می‌ریزیم و آن هم می‌ریزد در معده ما که ما زنده بمانیم. اما یک دهان داریم که خدا داده برای عقل‌مان؛ آدمی فربه شود از راه گوش، **«الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ»**؛ می‌رود با گوشش می‌شنود، عقلش پخته می‌شود، فعال می‌شود، بیدار می‌شود، این کم نعمتی نیست که نمی‌گذارد نزدیک غروب بدن ما سست شود، برویم یک تشک بیندازیم کنار بخاری یا شوفاژ لم بدهیم، کم کم چرتان ببرد، بعد هم صدای‌مان کنند بگویند شام حاضر است. به ما حال عرضه می‌کند، دل‌مان شور می‌افتد، می‌گوییم بلند شویم برویم نماز جماعت، بعد از نماز هم طول که نمی‌کشد نیم ساعت چهل دقیقه بشینیم مسائل الهی را انبیاء علیهم‌السلام را ائمه علیهم‌السلام را گوش بدهیم. این درخت عقل ما را آبیاری می‌کند،





محصولات خوبی می‌دهد. این مجالس بسیار مفید است، خوش به حال شما که برپا می‌کنید، خرج می‌کنید، می‌آیید.

### جوانی که با جلسات دین‌آموزی هدایت شد

ایام صفر گذشته بود، من یک شهری صبح منبر داشتم، ساعت شش و نیم؛ چهار تا خانه هزار و هفتصد متری را در هم‌دیگر باز کرده بودند، جمعیت می‌آمد، خیلی جالب بود برای من آن جلسه. یک روز یک نامه دادند دست من، من صاحب نامه را تا حالا ندیدم، خط خوبی هم داشت نامه‌اش، نوشته بود عبوری آمدم از این جا رد شوم دیدم شلوغ است، اهل این حرف‌ها هم نبودم، گفتیم حالا برویم داخل ببینیم چیست چه خبر است این وقت صبح؟ این همه جمعیت برای چه آمدند؟ چه می‌گویند؟ مگر چه حرفی می‌زنند؟ دانشگاه است؟ استاد دانشگاهی دارد حرف می‌زند؟ چیست؟

گفت تمام شد جلسه، آمدم خانه این نامه را نوشتم؛ نوشته بود سی و پنج سالم است، خوش تیپ هستم، خوشگل هستم، پول دارم، در این سی و پنج ساله یک رکعت نماز نخواندم، یک روزه نگرفتم، یک کار خیر نکردم، من امروز در این جلسه فهمیدم عجب سراپا موجود پلید و تاریک و کثیف و بی‌ارزشی هستم، گفتم یک نامه بنویسم، نمی‌دانم هم تو کی هستی، چون من اصلاً نه با آخوند خوب بودم، نه آخوندی را دیدم، کاری به کار شماها نداشتم، گفت نامه‌ام را بخوان اما بنا ندارم بیایم خودم را نشان بدهم، منتظر من نباش، جواب هم نمی‌خواهم. سال دیگر یک نامه نوشت به من، سی و پنج سال شده بود سی و شش سال، یعنی بیست و یک سال از تکلیفش گذشته بود؛ نوشته بود که نزدیک است چیزی نمانده که تمام نمازهای قضا شده را بخوانم، تمام روزه‌هایم را گرفتم، کل ثروتم را بردم حلال کردم، هر چه حق کسی بود بردم پس دادم. این عقلی است که وصل به عقل انبیا علیهم‌السلام و ائمه علیهم‌السلام و قرآن شده. این خیلی نعمت است، یعنی این مسجدها، این منبرها برای ما اعظم نعمت‌های حق است که ما را به چه منابعی وصل می‌کند، ان شاء الله بقیه مطلب فردا شب.

چند تا از عقلائی که قرآن اسم برده، آن‌ها را هم باید برای‌تان بگوییم، آن‌ها چه آدم‌های معرکه‌ای بودند، ولی بقیه مردم دنیا را خدا می‌گوید: ﴿إِنَّكُمْ قَوْمٌ مَّجْهُلُونَ﴾؛ یک مشت نفهم هستید، چه ارزشی دارد؟! شصت سال است نمک من را خوردید و نمک‌دان شکستید، خوبی در حق‌تان کردم شما بدی کردید، کی هستید شما؟ اما چه قدر برای شما احترام قائل هستیم! چه قدر!

### روضه گودی قتلگاه

نمی‌دانم کدام یک از مصائب کربلا را برای‌تان بگوییم، آدم نمی‌تواند سوا کند، کنار هر کدامش در کتاب قرار می‌گیرد جگر آدم پاره پاره می‌شود، دل آدم درد می‌آید. از شما سوال می‌کنم برای کشتن یک نفر چه قدر اسلحه باید به کار گرفت؟ ما که در روزگار خودمان می‌بینیم یکی را می‌خواهند بکشند با یک گلوله می‌کشند، یک کارد می‌زنند در شاهرگش می‌کشند، یک دشنه می‌کنند در قلبش می‌کشند، بیشتر که لازم نیست؛ چه کار کردند که وقتی خواهر آمد، نمی‌دانم چه مقدار اسلحه بود، با دست مبارکش این اسلحه‌ها را کنار زد تا بدن را پیدا کرد. بدن را یا از سر می‌شناسند یا از لباس می‌شناسند یا از جای سالم دست و پا و سینه می‌شناسند، آن شکل بدنی که زینب کبری علیها السلام دید مجبور شد سه تا سوال بکند، «أ أنت أخی؟» حسین من! آیا تو برادر من هستی؟ و ابن‌الدی؟ آیا تو پسر امیرالمومنین علیه السلام پدر من هستی؟ و ابن‌امی؟ آیا تو پسر فاطمه زهرا علیها السلام مادر من هستی؟ حسین من! پدرم فدایت شود که با لب تشنه سر از بدنت جدا کردند، پدرم فدایت شود که با دل پرغصه از دنیا رفتی.



جلسه دوم

رابطه عقل، عبادت و انسانیت



## بنکی ثمره عقلا نیت

یقیناً یکی از شریف‌ترین و پرمفعت‌ترین مطالبی که در قرآن مجید و روایات مطرح است مسأله عقل است. این نعمت بی‌ظیری که به کیفیتی که در وجود ماست در وجود صاحبان عقل دیگر مثل فرشتگان و جن وجود ندارد، آن‌ها هم موجود عاقل هستند. طبق آیات قرآن چون بدون استثنا همه فرشتگان در حال عبادتند و عبادت هم میوه عقل است، ولی به فرموده امیرالمومنین علیه السلام کیفیت عبادت آن‌ها مثل ما عبادت جامعی نیست، اما عبادت کاملی است.

### تفاوت عبادت کامل با جامع

فرق است بین عبادت کامل و عبادت جامع؛ عبادت کامل این است که صاحب عقل یک نوع عبادت دارد، حالا به فرموده امیرالمومنین علیه السلام بخشی از فرشتگان عبادت‌شان فقط قیام است، بعضی‌های‌شان رکوع است، بعضی‌های‌شان سجود است، بعضی‌های‌شان دعاست و بعضی‌های‌شان هم اجرای اوامر پروردگار در عالم خلقت در اختیارشان است، در قرآن هم خواندید **﴿قَالُمُدَّبَّرَاتٍ أَمْرًا﴾**؛ مجریان امر حق. اما هر عبادتی که دارند کامل دارند انجام می‌دهند، نقص و کمبودی در عبادت‌شان نیست. عبادت‌هایی که به ما واگذار شده

عبادت جامع است، یعنی ما قیام داریم، رکوع داریم، سجود داریم، توبه داریم، دعا داریم، روزه داریم، حج داریم، واجبات مالی داریم. معلوم می‌شود که شعاع عقل ما و ساختمان عقل ما و کیفیت عقل ما از فرشتگان و جن گسترده‌تر است، گیرندگی‌اش قوی‌تر است، توانش در ارتباط دادن ما به توحید و قیامت و نبوت و حقایق و معارف و حلال و حرام بیشتر است.

### قدردانی از تعالیم عقل

این نعمتی است که خیلی باید از این نعمت قدردانی شود، قدردانی از این نعمت هم به این است که ما همیشه در مقام ارتباط دانش با حقایق باشیم و گیرندگی‌هایش را خالصانه‌تر و عاشقانه‌تر به اجرا بگذاریم؛ مثلاً با تعلیماتی که وحی به ما می‌دهد، انبیاء علیهم‌السلام به ما می‌دهند، ائمه علیهم‌السلام به ما می‌دهند که ما باید برویم دنبالش یاد بگیریم، ﴿فَسَتَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾؛ یک عبادتی که می‌خواهیم انجام بدهیم با اندیشه و با فکر انجام بدهیم؛ بی توجه قلب، بی توجه دل، بدون به کار گرفتن اندیشه وارد عبادت نشویم.

### به کارگیری کامل عقل در عبادات

اگر با توجه دل و با آن گیرندگی دقیق عقل‌مان وارد عبادت شویم سه حقیقت را در عبادت‌مان به کار می‌گیریم؛ یکی همت است.

#### همت

وقتی در مقام بندگی در حضور پروردگار عالم برمی‌آییم، سر و تهش را هم نمی‌آوریم، عجله‌ای در انجامش نمی‌کنیم، با سستی و با کسالت، با تنبلی انجام نمی‌دهیم، یعنی دو رکعت نماز که می‌خواهیم بخوانیم از همت بالایی استفاده می‌کنیم، یک نماز باادب، باوقار، با عظمت به جا می‌آوریم، یعنی همه نیروی باطن‌مان و بدن‌مان را وارد حوزه



عبادت می‌کنیم. وقتی همت را به کار بگیریم برای ما چه فرقی دارد که نماز صبح باشد که ما خواب شیرین‌مان را قیچی کنیم یا نماز ظهر و عصر باشد، به قول قرآن مجید کسب و کارمان را قیچی کنیم یا نماز مغرب و عشا باشد که به جای خانه و تند تند خواندن و دل به تلویزیون دادن بلند می‌شویم می‌آییم مسجد به انتظار نماز می‌مانیم و بعد هم خوش‌مان می‌آید که همه در کنار هم دیگر در محضر با حوصله می‌ایستیم، با تانی دنبال امام جماعت، هر مقداری که می‌خواهد بکشد. حالا یک امام جماعتی فقط واجبات نماز را می‌خواند، یک امام جماعتی مستحباتش را هم انجام می‌دهد، می‌خوانیم با همت نه با کسالت، در چنین عبادتی هم به دل آدم نمی‌گذرد کی تمام می‌شود، اصلاً دیگر این حرف را آدم نمی‌زند، کی تمام می‌شود یعنی چی؟! مگر جای معمولی ایستادی؟! مگر در پیشگاه یک فرد معمولی ایستادی؟! بگذار هر چه می‌خواهد طول بکشد، بکشد؛ البته در حد اعتدال، هیچ کس به ما نگفته نماز مغرب دو ساعت بکشد.

### همت آیت الله بروجردی در نماز

من یادم است، شاید برادرانی که هشتاد، هشتاد و پنج سال‌شان باشد یادشان باشد، من نمازهای آخر عمر آیت الله العظمی بروجردی یادم است که در سن هشتاد و سه سالگی می‌آمدند در مسجد اعظم که ساختش تازه تمام شده بود، هم نماز مغرب و هم نماز عشا ذکر تمام رکوع‌ها و تمام سجده‌های‌شان را هفت بار می‌گفتند، در سن هشتاد و سه سالگی؛ یعنی رکوع که می‌رفتند هفت بار می‌گفتند سبحان ربی العظیم و بحمده حالا کسی هم نمی‌رفت در محراب بشیند نماز را تماشا بکند، ولی اغلب نماز ایشان که تمام می‌شد جلوی پیراهنش از اشک زیادی که در نماز ریخته بود خیس می‌شد؛ این همت است.

### عبادت در ملائکه و اجنه

عبادات چه در ملائکه و چه در جن‌های مومن؛ اولاً جن ترسی ندارد، جن یک آفریده پروردگار است، عنصر مادی هم ندارد، این هم که خدا اسمش را گذاشته جن چون با چشم ما دیده نمی‌شود، آن‌هایی هم که می‌گویند ما جن را دیدیم تخیل است، تمثیل است،



حقیقت نیست. آن‌ها هم مثل ما مومن و بدکار دارند، نیکوکار و مُسئء دارند، گنه‌کار و عبادت‌کننده دارند، امشب در سوره جن نگاه کنید، این تقسیم‌بندی را می‌بینید، چه قدر خدا از مومن‌های‌شان تعریف کرده است! این‌ها حتی در مدینه در نماز جماعت پیغمبر ﷺ شرکت می‌کردند اما دیده نمی‌شدند، ولی مومن هستند، کاری هم به ما ندارند، خدا ظالم خلق نکرده که به ما مسلط باشد، اما عقل دارند نه به اندازه ما، ملائکه عقل دارند نه به کیفیت ما. عبادت ملائکه و عبادت جن دلیل بر عاقل بودن آن‌هاست چون اگر عقل نداشتند خدا را عبادت نمی‌کردند، می‌شدند یک مشت دیوانه پشت پرده؛ ولی عقل دارند، ادب دارند، وقار دارند، چون عقل دارند عبادت دارند ولی چون عقل‌شان به کیفیت ما نیست عبادت جامع ندارند، ولی کامل دارند.

### ملاک برتری انسان بر ملائکه

برای این‌که خوشحال شوید، به فرموده پیغمبر ﷺ و امیرالمومنین ع و بعضی از ائمه علیهم‌السلام ما که این بحث را پیش کشیدند، انسان مومن عاقل عبادت‌کننده افضل از ملائکه هستند، عبادت‌کننده‌ای که عاقل و مومن است از ملائکه بالاتر است. عاقل است یعنی خودش را هزینه گناه نمی‌کند، متوجه است چگونه زندگی کند، می‌فهمد چگونه زندگی کند، این خیلی مهم است، این فهم زندگی یک نور الهی است که این نور به وجود عقل می‌تابد. سوره انعام و حدید را ببینید، این یک مطلب در این دو تا سوره است، خدا دارد می‌گوید: ﴿وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ﴾؛ آدم عاقل مومن عابد را من نوری برایش قرار دادم که با کمک آن نور بین مردم زندگی می‌کند، مردم کار بد می‌کنند او نمی‌کند، مردم گناه کبیره می‌کنند او نمی‌کند، مردم توجهی به حرام ندارند او دارد، مردم ظلم می‌کنند او نمی‌کند، چرا؟ با نور دارد زندگی می‌کند، یعنی انگار دارد پشت پرده همه چیز را می‌بیند، انگار پشت پرده‌ی گناه را می‌بیند که شعله‌های آتش دوزخ است، کار خوب را پشت پرده‌اش را می‌بیند که بهشت است.





### مومن عابد در کلام امام علی علیه السلام

در خطبه متقین امیرالمومنین علیه السلام هم هست «فَهُمْ وَ الْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا»<sup>۱</sup>؛ این‌ها مثل کسی می‌مانند که با چشم سر دارد بهشت را می‌بیند، یعنی این قدر قوی است نورشان که گویا اصلاً پرده دنیا بین آن‌ها و آخرت نیست گویا، نمی‌گویند در مسجد نشستند و دارند بهشت را می‌بینند، می‌گویند مثل کسی هستند که پرده هم برطرف شده دارد بهشت را می‌بیند، یعنی این قدر یقین دارند؛ در رکعت اول نماز مغرب خواندید امشب، یعنی در دل‌تان خواندید، آقا می‌خواندند ما هم گوش می‌دادیم، اگر این‌ها با علم یقین نگاه می‌کردند آتش دوزخ را می‌دیدند، یعنی مشرکین مکه؛ «كَلَّا لَوْ تَعَاوَنَ عَلِمَ الْيَقِينِ لَ تَرَوُنَّ الْجَحِيمَ»<sup>۲</sup>؛ این قدر این نور قوی است نور یقین، «فَهُمْ وَ الْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا»<sup>۳</sup>؛ مثل کسی می‌مانند که بهشت را دارند می‌بینند «وَهُمْ وَ النَّارُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا»<sup>۴</sup>؛ مثل آدمی می‌مانند که انگار با چشمش دارد جهنم را می‌بیند، یعنی این دریافت را دارند که از روزنه عبادات رضا و بهشت خدا را می‌بینند، از روزنه گناهان جهنم را می‌بینند، لذا از در گناه وارد نمی‌شوند، ولی از در هر عبادتی وارد می‌شوند با همت هم وارد می‌شوند این یک خصوصیت عبادت عاقلان مومن است.

### ادامه بحث همت

### همت بلند حافظ

همت بلند دار که مردان روزگار، از همت بلند به جایی رسیده‌اند؛ از همت بلند. حالا من برای جوان‌ها مثلش را از مردم بزنم نه از انبیا علیهم السلام و ائمه علیهم السلام، چون ممکن است بگویند آقا آن مقام پیغمبری داشت، مقام امامت داشت، ما کجا و آن‌ها! من یک کسانی را برای‌تان

۱. نهج البلاغه (صبحی صالح) ص ۳۰۳.

۲. تکاثر: ۵ و ۶.

۳. نهج البلاغه (صبحی صالح) ص ۳۰۳.

۴. همان.



بگویم که نگویید ما کجا و آن‌ها کجا! شما می‌دانید یکی از چهره‌های معروف کشور ما در کره زمین حافظ است، چه کاره بوده حافظ؟ پدرش چه کاره بوده؟ خانواده‌اش که بودند؟ حافظ پدرش شیراز کارگر بود، زود مرد، بچه چهار پنج ساله بود که یتیم شد. مادرش و خواهرش و برادرش چهار نفر بودند با خود حافظ، درآمدی نداشتند، چیزی از پدر ارث نداشت. این بچه شش هفت ساله را مادر برد در یک نانوائی شاگرد خمیرگیر شد، قدیم‌ها هم که ماشین خمیرگیری نبود، یادتان است که سه چهار ساعت یک نفر باید این آردها را با آب به هم می‌ریخت، خمیرها را بلند می‌کرد و به هم می‌زد تا به قول ما ور می‌آمد، بعد نانوا ساعت پنج صبح بیاید نان بپزد، شده بود این بچه یتیم کارگر شبانه. از آن طرف هم این بچه عاشق علم بود، پول نداشت که برود مکتب، مکتب‌خانه‌ها هم که یادتان است پول می‌گرفتند، نان می‌گرفتند، پنیری ماستی شیری می‌گرفتند، حالا تهران کمتر مکتب‌خانه بود، اما در پنجاه و شصت سال پیش در تمام ایران مکتب‌خانه بود، یا آخوند مکتبی داشتیم یا ملا باجی مکتبی، یادتان است که، من پیش هر دوی‌شان درس خواندم، هم ملا مکتب، هم باجی مکتب، چه معلم‌هایی هم بودند که ماها را چه طوری درس دادند که این‌جوری شدیم! چه نفس‌هایی داشتند! معلم خیلی موثر است. این بچه شب‌ها خمیر می‌گرفت، شاطر که می‌آمد مزدش را بهش می‌دادند، از مغازه می‌آمد بیرون می‌رفت خانه با همان مختصر پول صبحانه و نهار خودش و مادرش و دو تا بچه یتیم دیگر را تامین می‌کرد، با یک خرده پولش هم می‌رفت مکتب؛ همت به کار گرفت شد حافظ. هر کسی همت به کار بگیرد به جایی می‌رسد.

### جایگاه بهداشت در اسلام

ما یک بخشی در روایات‌مان داریم که چه قدر این بخش عالی است! پیغمبر ﷺ و ائمه علیهم السلام عجیب به تنبلی حمله کردند، به پرخوابی حمله کردند، به پرخوری حمله کردند، به پرحرفی حمله کردند، چه قدر عالی است این روایات! گفتند پرخوری نکنید خیلی طولانی سالم بمانید، پرحرفی نکنید که به عقل‌تان ضرر می‌زند، پرخوابی نکنید که عمرتان را با دست خودتان



می‌کشید؛ نکنید این کار را، یک نظمی در زندگی‌تان داشته باشید، حالا از ماها که گذشت، جوان‌ها شما تعیین زمان بکنید چه قدر کار، چه قدر مطالعه، چه قدر نوشتن، چه قدر حفظ کردن، چه قدر خوبی کردن، چه قدر عبادت کردن، در این چهارچوب خودتان را بار بیاورید.

### رعایت بهداشت در مدینه النبی ﷺ

می‌گویند یک امیری حالا نمی‌دانم برای کدام کشور بوده، این خیلی ذکر خیر پیغمبر ﷺ را شنیده بوده و خوشش آمده بوده، گفته بود دلم می‌خواهد به این پیغمبر ﷺ یک خدمتی بکنم، چه کارکنم؟ فکر کرد، یک دکتر درس خوانده حاذقی داشت حکومتش به این دکتر گفت من حقوق خوبی بهت می‌دهم و می‌روی چهار پنج سال مدینه بمانی، مریض‌ها را ببینی، از مردم ویزیت‌گیری، همه ویزیت‌ها را من می‌دهم؛ گفت بله می‌روم. یک نامه نوشت و معرفی کرد و آمد مدینه و مطبی باز کرد و روز اول تابلو زد ما دکتر هستیم و هر مریضی می‌تواند به ما مراجعه کند، هر چه نشست مریض نیامد، روز دوم، سوم، پنجم؛ یک سالی که گذشت -حقوقش هم که می‌رسید- یک روز آمد پیش پیغمبر ﷺ گفت آقا این شهر شما چه شهری است؟ هیچ کس مریض نمی‌شود؟ فرمود ﷺ زود به زود مریض نمی‌شوند؛ گفت چرا؟ مگر هوای این‌جا با هوای جاهای دیگر فرق می‌کند؟ خورشید این‌جا با جاهای دیگر فرق می‌کند؟ تابستان و زمستانش مگر فرق می‌کند؟ فرمود ﷺ نه؛ من از اولی که آمدم به این مدینه به این مردم دستور دادم تا گرسنه نشدید سر سفره ننشینید، بگذارید کاملاً گرسنه شوید و بدن بخواهد بعد بروید سر سفره، غذا روی غذا نریزید، معده بیچاره می‌شود، هنوز اولی را هضم نکرده دوباره شما بهش غذا می‌دهید، نکنید این کار را؛ تا کاملاً گرسنه نشدید نروید سر سفره، وقتی غذا دارید می‌خورید هر چی هم خوشمزه باشد میل‌تان می‌کشد تا سیر نشدید بیابید کنار. گفت آقا! شما که کل علم طب را در این دو کلمه ریختید، مردم مریض نمی‌شوند که، اجازه می‌دهید ما در مطب را ببندیم برویم؟ دلت می‌خواهد بروی برو. ما این‌جا همین مردم یک وقتی مریض بشوند همان کاری که مادر بزرگ‌های‌مان می‌کردند یک لیوان خاکشیری، یک ساعت در آفتاب خوابیدنی، یک دو روز پرهیزی خوب می‌شدیم.

### داستان پیرمرد شاداب

کسل نباشید، تا نود سالگی تان بدو باشید، بانشاط باشید، ورزش کار باشید؛ من یک وقت می‌رفتم زورخانه، هنوز هم قطع نکردم، می‌بینم در شهرها مخصوصا وقتی ورزش می‌خواهد شروع شود و ورزش کارها وارد گود می‌شوند، همین سه چهار سال پیش بود در یک شهری می‌دانستند من اهل زورخانه هستم، دعوتم کردند و رفتم، میان‌دار ورزش یک مردی بود قدبلند حدود هشتاد سالش بود، عین یک جوان بیست و پنج ساله ورزش می‌کرد، یعنی تمام ورزش‌ها را کرد، حدود صد تا میل گرفت، صد و پنجاه شصت تا شنا رفت، دو بار چرخ زد، بعد آمد زنجیر گرفت، بعد سنگ گرفت؛ سرحال بود، وقتی ورزش تمام شد دعا نکرد، دعا را داد به من، من دعا کردم، آمد بغل دست من نشست، من بهش گفتم خوبی؟ گفت خیلی خوبم. بعد هم فهمیدم این ده برابر خودش به مردم این شهر خدمت می‌کند، ده برابر خودش، در هیات مدیره دارالایتام است، در هیات مدیره درمان‌گاه هست، در هیات مدیره جلسه مذهبی است، همه جا هم پول می‌داد. به من گفت کی آزمایش دادی؟ من گفتم دو ماه پیش؛ خوب بود؟ گفتم خوب بود؛ گفت می‌خواهی این‌جا بدهم یک آزمایش برایت بگیرند؟ گفتم امر بفرمایید می‌آییم برای آزمایش، گفتم شما چی؟ بالای هشتاد سال داشت، ورقه آزمایش پیشش بود، گفت من هم دو سه روز پیش آزمایش دادم، چهل جور آزمایش از بالا تا پایین، صددرصد همه سالم است. مگر دیگر مرگ خدایی آدم برسد، آدم خودش را بیندازد دیگر افتاده.

### نشاط در سیره نبوی ﷺ

ما تا زنده هستیم باید نشاط داشته باشیم، راه برویم، ورزش کنیم، عبادت کنیم، بگوییم، بخندیم و مخصوصا بگذاریم نوه‌های مان که می‌آیند از سروکول مان بالا بروند، بازی کنند، ما با آن‌ها بازی کنیم. برادرانم! خواهرانم! پیغمبر ﷺ با آن عظمتش گاهی می‌آمد در خانه صدیقه کبری رضی الله عنها می‌گفت حسن رضی الله عنه و حسین رضی الله عنه را بگو بیایند دم در، دو تایی را بلند می‌کرد روی دوشش و سوار می‌کرد، می‌گرداند می‌برد مسجد. گاهی هم پیغمبر صلی الله علیه و آله سجده بود، یک بار سجده‌اش این قدر طولانی شد که هشت نه بار ذکر سجده را گفت، نماز که تمام شد آمدند گفتند یا رسول الله! خیلی سجده‌تان طولانی شد، فرمود حسین رضی الله عنه



آمده بود روی کولم، پایین نمی‌رفت، نمی‌خواستیم پایین بیندازمش، صبر کردم خودش برود که پدر بزرگ به دل بچه تلنگر نزند.

### شادابی در کلام امام علی علیه السلام

مومن باید شاد باشد؛ در نهج البلاغه است «الْمُؤْمِنُ بِشْرُهُ فِي وَجْهِهِ»؛ مومن چهره‌اش شاد است، اگر غم و غصه‌ای دارد «وَ حُزْنُهُ فِي قَلْبِهِ»؛ پنهان است که خانم کسل نشود، عروس کسل نشود، داماد کسل نشود، نوه‌ها کسل نشوند.

### ادامه بحث به کارگیری عقل در عبادت

#### عشق و محبت به خداوند در عبادت

دو؛ در عبادت عشق و شوق باید به کار گرفته شود، راهش این است که من کسی را که در پیش‌گاهش می‌ایستم و عبادت می‌کنم در حد خودم خوب بشناسم، اگر بشناسمش عاشقش می‌شوم، یعنی وقتی بشناسم به قول امام صادق کلید دنیا و آخرت، مرگت، حیاتت، روزی‌ات، دست یک نفر است، آن یک نفر هم به تو از مادر مهربان‌تر است، آن یک نفر هم ارحم الراحمین است، آن یک نفر هم اکرم الاکرمین است، آن یک نفر هم زیبای بی‌نهایت است. قدیمی‌های ما این جمله را می‌گفتند، همه هم شنیدید، گاهی می‌نشستند برای پدر بزرگ‌هایمان یکی را تعریف می‌کردند، یا یک زیارت‌هایی را خوب گوش می‌داد، چشمش پر از اشک می‌شد می‌گفت ندیده عاشقش شدم، آخر ندیده هم می‌شود عاشق شد، نمی‌شود؟ ندیده هم می‌شود عاشق شد.

#### محبت به امام حسین علیه السلام

مگر ما ابی‌عبدالله الحسین علیه السلام را دیده‌ایم؟ ندیدیم که، اما چه قدر دلبسته‌اش هستیم؟ دلبستگی ما به ابی‌عبدالله علیه السلام حدود ندارد، ما هم دل‌مان شعبه آن هفتاد و دو نفر است. امشب اگر یک کسی از در این مسجد بیاید داخل بگوید مسجدی‌ها چند نفرید؟ مثلاً

۱. نهج البلاغه (صبحی صالح) ص ۵۳۳.

۲. همان.



می‌گوییم مرد و زن پانصد نفر هستیم، می‌گوید هیچ کدام بیرون نروید من به تعداد مرد و زن‌تان، بچه‌ی‌تان، یکی ده میلیارد دلار نقد می‌دهم تا دل از حسین علیه السلام بردارید، برمی‌داریم؟ به خدا بر نمی‌داریم؛ می‌گوییم دل‌رهایت را ببر در جویی که لجن دارد بریز، چی داری می‌گویی دیوانه؟ برای ما ثابت است هر کسی حسین علیه السلام دارد هم خدا دارد، هم انبیاء علیهم السلام را دارد، هم دنیا را دارد، هم آخرت را دارد. مهر تو را -این شعر برای یکی از رفیق‌های من است، مفصل است، غزل است، در مشهد زندگی می‌کند، یک نهار امسال من پیشش بودم- مهر تو را به عالم امکان نمی‌دهم، این گنج پر بهاست من ارزان نمی‌دهم.

ما ندیده عاشق هستیم، خدا هم همین جور است، می‌شود ندیده عاشقش شد، آدم می‌آید روزی ده، پنج، بیست صفحه قرآن مجید را می‌خواند، خدا را در آیات می‌بیند، ندیده عاشقش می‌شود. وقتی ما عاشق خدا باشیم، وقتی راه‌مان می‌دهد مغرب، صبح، عشا، عبادتی که می‌کنیم با عشق عبادت می‌کنیم، می‌دانیم عبادت‌مان تبدیل به بهشت می‌شود، می‌دانیم پروردگار با آن عظمت بی‌نهایتش لیاقتی در ما دیده ما را راه داده، اصلاً آدم از عشق می‌خواهد پر دربیآورد.

### معرفت به خداوند در عبادت

یکی هم معرفت است؛ این‌ها همه محصول عقل است، عقل در ما با کیفیت‌ترین عقل است، بیشتر و بهتر از ملائکه، بیشتر و بهتر از جن، لذا از برکت عقلی که خدایی است و نعمت خودش است، به ما عبادت جامع داده.

### عاقبت مومن عاقل عابد

واقعا خوش به حال ما، خودش هم در قرآن می‌گوید: ﴿طُوبَىٰ لَهُمْ﴾<sup>۱</sup>؛ خوش به حال‌تان، یعنی ببینید خدا در باطن کار برای ما چه می‌بیند که می‌گوید خوش به حال‌شان، این خوش به حال‌شان را شما برای ملائکه نه در قرآن می‌بینید نه برای جن می‌بینید، ﴿طُوبَىٰ لَهُمْ﴾<sup>۲</sup>؛ فقط

۱. رعد: ۲۹.

۲. رعد: ۲۹.



برای ما صادر شده ﴿طَوْبَىٰ لَهُمْ وَحَسَنُ مَا يَأْتِيهِمْ﴾؛ هم خوش به حالتان و هم عاقبت خوبی دارید، شما مومنان عاقل عابد، این سه ویژگی برای شماهاست.

### رابطه عبادت و انسانیت

آنهایی هم که عبادت ندارند، مومن نیستند پس عاقل نیستند، فعلا جزو گروه حیوانات هستند، تا عقلشان بیدار شود و بیایند اهل عبادت شوند و مومن باشند، می‌شوند جزو ما، اما تا عبادت ندارد بریده از عقل هستند، جز بهائم هستند و ارزشی ندارند. مومن عابد عاقل طبق ارزیابی ائمه علیهم‌السلام «افضل از ملک مقرب»؛ این قیمت شما و ارزش شماست.

### ارزش عمر مستعین منبر

اگر زنده بمانم و توفیق داشته باشم فردا شب یک روایت بسیار طلال و ناب از کتاب شریف اصول کافی جلد اول درباره عقل و شئون عقل از قول وجود مبارک حضرت باقر العلوم علیه‌السلام برای تان قرائت می‌کنم، خیلی دلم می‌خواهد منبرهایی که می‌روم خیلی چیز گیر مردم بیاید. همیشه به خدا می‌گویم: خدایا! بهترین روزی بندگان را در معارف الهیه به زبان من جاری کن، به فکر من بینداز؛ چه کتابی را ببینم، چه روایاتی را انتخاب کنم، چه آیاتی را کنار این روایات برای مردم بگویم که روز قیامت برای عمر مردم علیه من دادگاه به پا نکنی که رفتی و از هر یک نفر مرد و زن دو دقیقه عمرشان را ضایع کردی، این قابل تحمل نیست.

### دعا

یک دعا هم بکنم، خیلی دعای مهمی است، خدایا به چه قسمت بدهم؟ من یک قسمی دارم که فکر می‌کنم عرش را تکان می‌دهد، این قسم را گذاشتم فقط برای سی شب ماه

۱. رعد: ۲۹.

۲. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ يُعْرِفُ فِي السَّمَاءِ كَمَا يَعْرِفُ الرَّجُلُ أَهْلَهُ وَوَلَدَهُ وَ إِنَّهُ لَأَعْرِفُ عَلَى اللَّهِ مِنْ مَلِكٍ مُقَرَّبٍ». (عیون أخبار الرضا ج ۲ ص ۳۳)

رمضان، اما حالا امشب در حضور شما خدا را به این قسم، قسم می‌دهم؛ خدایا! به گریه‌های شب یازدهم زینب کبری علیها السلام قسم؛ -گریه خالص بود، هر قطره اشکش یک عبادت کامل بود- عمر ما را از ضایع شدن و تباه شدن حفظ فرما؛ چون یک بار به ما عمر داده و با همین یک بار هم باید بهشت را به دست بیاوریم، با همین یک بار هم باید رضایتش را به دست بیاوریم.

### روضه شب یازدهم محرم

تاریک شده بود و جنگ آتشش خوابیده بود و جایی نداشتند آن شب زندگی کنند، همه خیمه‌ها را سوزانده بودند، در بیابان روی خاک نشسته بودند؛ من تاریخ اتفاق افتادن عاشورا را دنبال کردم ببینم مطابق ایران چه برجی بوده، حدود اوایل مهر بوده که عراق پنجاه درجه گرم بوده، آن هم بیابان، آن هم زن و بچه و دختری که دو شبانه‌روز است آب نخوردند، یک مرتبه آب را آزاد کردند، چند تا مشک آب آوردند گذاشتند و رفتند، چشم این بچه‌ها به آب افتاد. این زبان حال‌ها را گرچه در کتاب‌ها نوشتند اما من هم قبول دارم این بچه‌ها وقتی از این مشک‌ها آب می‌ریختند در ظرف می‌دادند دست‌شان می‌گفتند عمو ما دیگر آب نمی‌خواهیم، عمو ما دیگر تو را ناراحت نمی‌کنیم، بعضی بچه‌ها بلند شدند گفتند آب را ببریم میان گودال، بریزیم روی رگ‌های بریده بابا.





جلسه سوم

رابطه عقل و نعمت های الهی



## عقل واسطه نعمت‌های الهی

بحث دربارهٔ عقل این گوهر بی‌نظیر دریای آفرینش بود؛ خداوند مهربان از باب لطف و رحمت و احسانش با این کیفیتی که دارد در ظرف وجود انسان قرار داده. تمام توجه خدا، عنایت خدا و همهٔ نعمت‌های معنوی پروردگار مثل بعثت انبیا علیهم‌السلام، نازل شدن قرآن و قبل از امت اسلام کتاب‌های آسمانی و امامت ائمهٔ طاهرين علیهم‌السلام و دانش دین به خاطر وجود عقل به انسان عنایت شده، یعنی ما از طریق این نعمت با همهٔ نعمت‌های معنوی پروردگار در ارتباط هستیم و این دلیل بر کرامت ما، عظمت ما و ارزش ماست. کسی حق ندارد خودش را کوچک بداند، پست بداند، بی‌ارزش بداند و کسی حق ندارد خودش را در معرض توهین و بی‌ارزشی و خواری قرار بدهد، این حرام است.

### میزان بودن عقل در روز قیامت

نکتهٔ خیلی دقیق در روایات و آیات این است که برخورد پروردگار در قیامت با بندگانش براساس عقل است؛ من در این زمینه یک آیه برای‌تان بخوانم دربارهٔ کسانی که عقل را در وجود خودشان حبس کردند و از ارتباط دادنش با منابع الهی منع کردند و او را به صورت یک زندانی در وجود خودشان قرار دادند تا مردند، خیلی آیهٔ فوق‌العاده‌ای است که در سورهٔ مبارکهٔ تبارک است؛ در روز قیامت از معذبین در جهنم سوال می‌شود چرا به این بالای ابدی خودشان را گرفتار کردند؟ حتماً هم سوال به خاطر این است که می‌دانند خدا



انسان را برای جهنم نیافرید، انسان را برای معرفت و محبت و عبادت و کرامت و هدایت و خلافت از خدا آفرید. تعجب است که برای چه آمدند به جهنم؟ این‌ها نباید جهنمی می‌شدند، با آن همه سرمایه‌های عظیم معنوی که به انسان در دنیا داده شده.

### معنای خلیفه بودن انسان بر روی زمین

شما ابتدای خلقت خودمان را که برمی‌گردد به زمان حضرت آدم علیه السلام در قرآن نگاه کنید، به ملائکه فرمود: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾؛ آن‌هایی که اهل دقت هستند می‌گویند جاعل اسم فاعل است و معنای فعل مضارع را می‌دهد، یعنی دلالت بر دوام دارد، یعنی فقط آدم علیه السلام را به عنوان خلیفه خلق نکرد، این آفرینش خلیفه ادامه دارد تا روز قیامت؛ خلیفه یعنی چه؟ یعنی موجودی که مانند آئینه بتواند صفات حضرت حق، اخلاق حضرت حق را در خودش منعکس کند. نه این‌که معنای خلیفه این باشد که انسان هم وزن خداست، نه؛ انسان به گونه‌ای آفریده شده که می‌تواند صفات حق را، اخلاق حق را، از افق وجود خودش طلوع بدهد.

### انسان آئینه صفات الهی

ممکن است بفرمایید این مطلب در قرآن دلیل هم دارد؟ کاملاً؛ شما ببینید خداوند وقتی پیغمبر صلی الله علیه و آله را تعریف می‌کند با تجلی صفات خودش تعریف می‌کند. پیغمبر صلی الله علیه و آله به شدت مایل است شما را به حقایق هدایت کند ﴿حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ﴾؛ مگر رووف و رحیم را ما در آیات قرآن درباره خدا نمی‌بینیم؟ همین دو صفت را درباره پیغمبر صلی الله علیه و آله هم به کار گرفته است، پس انسان ذاتاً یک آئینه پاک است که صورت این آئینه را در برابر خودش آفریده که صفات و اخلاق او را تجلی بدهد. اما این مردم هستند که آئینه وجود خودشان را کدر می‌کنند، قیر می‌پاشند، سیاه می‌کنند، پرده می‌اندازند

۱. بقره: ۳۰.

۲. توبه: ۱۲۸.

رویش، کسی نمی‌تواند این آئینه را از طرف خدا برش گرداند، چون خلقت ما این است و ما تغییر در خلقت نمی‌توانیم بدهیم. ما در رحم مادر که آفریده شدیم، یک آئینه روبروی کمال و جلال و جمال و صفات و اخلاق خدا آفریده شدیم، بحث این مطالب را قبلاً کرده‌ام، کتاب‌ها دریاوار این مطالب را نوشتند.

### اهمیت کتاب‌خوانی برای متدینین

چه قدر عالی بود ما می‌توانستیم در این مساجد، در این حسینیه‌ها، همه آن حرف‌های بارزش را به مردم انتقال بدهیم، چون واقعا مردم هم حوصله کتاب‌خوانی ندارند و گرنه آدم هر شب پنج تا، شش تا، ده تا کتاب مایه‌دار معرفی می‌کرد و مردم می‌گرفتند می‌خواندند؛ البته بعضی از آن کتاب‌ها معلم می‌خواهد، باید به آدم درس داده شود.

### پوشاندن فطرت انسانی

این آئینه را نمی‌توان برگرداند ولی می‌توان سیاه کرد، قیر رویش پاشید، پرده ضخیم کشید، به تعبیر خود قرآن حجاب، پرده، پوشش که خورشید صفات و اخلاق حق که می‌تابد در وجود این انسان پرده‌افکن نتابد، نمی‌شود جلوی تابیدن او را گرفت، او می‌تابد از لا می‌تابد، ابا هم می‌تابد. این حرف هم در مقدمه دعای کمیل هست، همه شما خواندید «يَا دَائِمَ الْفَضْلِ عَلَيَّ الْبَرِيَّةِ»؛ دائم یعنی همیشه، ای وجود مقدسی که همیشه فضلت، احسانت بر تمام موجودات زنده «بریه» جریان دارد. آن که از تابش تو خوب بهره گرفت شد ابراهیم عليه السلام و نوح عليه السلام و موسی عليه السلام و عیسی عليه السلام و اسماعیل عليه السلام و مریم عليه السلام و آسیه عليه السلام زن فرعون، هم در جنس مردان هستند هم در جنس زنان. آن‌هایی هم که این آئینه را کدر کردند و نگذاشتند بتابی، تو می‌تابیدی ولی تابشت به آن‌ها نمی‌رسید، آن‌ها شدند فرعون و نمرود و جنایت‌کاران تاریخ و بنی امیه و بنی عباس و این مجرمین حرفه‌ای روزگار ما در شرق و غرب.

## ادامه بحث میزان بودن عقل در روز قیامت

### پذیرفتن وحی

آن‌هایی که افراد را در جهنم می‌بینند مثل فرشتگان خدا، مثل کارگردانان جهنم، بهت‌شان می‌برد! این که جایش این‌جا نیست! این را که برای این‌جا خلق نکردند! برای چه این‌جا هستید؟ جهنمی‌ها هم جواب می‌دهند، جواب جهنمی‌ها را عنایت بفرمایید - شما دیگر با آیات قرآن و روایات ارتباط فکری‌تان خوب است، خیلی مسائل علمی برای شما لازم به توضیح نیست خوشبختانه - جواب می‌دهند ﴿لَوْ كُنَّا﴾؛ «کُنَّا» یعنی در دنیا، ﴿لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ﴾<sup>۲</sup>؛ بلند می‌شدیم می‌رفتیم در جلساتی که علم دین به مردم درس می‌دهند و می‌شنیدیم، دو شب پیش گفتم گوش دهان عقل است، یعنی عقل غذای خودش را می‌تواند از این دهان دریافت کند، این دهان بسیار پرقیمتی است. علم، معرفت، شناخت و حقیقت‌غذاهایی است که از طریق این دهان به عقل می‌رسد؛ عقل هم خوب می‌گیرد و شصت سال، هفتاد سال که این غذا را می‌گیرد، یک عقل پخته کامل قابل قبولی می‌شود. آن‌هایی که در این دهان را بستند پنجاه سال‌شان است، شصت سال‌شان است، هفتاد سال‌شان است باید به آن‌ها گفت بچه پنجاه ساله، بچه شصت ساله، یعنی عقل تو همان عقل رحم مادر است، چیزی گیرت نیامده، فقط هیكلت بزرگ شده، یعنی تو یک طرفه بالا آمدی؛ عالم، فهمیده، انسان، باکرامت، باایمان، بااخلاق بالا نیامدی، تو همان نطفه در رحم مادر هستی که مواد غذایی از جفت آمده پیش تو، بیرون هم که آمدی از دهانت آمده، یک نطفه باد کرده هشتاد نود کیلویی هستی.

### پذیرفتن عقل

﴿أَوْ تَعْقِلُ﴾<sup>۳</sup>؛ اگر ما عقل را به کار گرفته بودیم، اگر ما فکر می‌کردیم، اگر ما عاقبت اندیش بودیم، اگر ما آینده‌نگر بودیم، اگر ما می‌فهمیدیم انسان هستیم الان در جهنم

۱. ﴿وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ﴾ (ملک: ۱۰)

۲. ملک: ۱۰.

۳. ملک: ۱۰.



نبودیم. این گونه هستند بی‌دین‌ها، بی‌عقل‌ها، تعطیل‌کنندگان عقل! عیبی ندارد من قیمت‌گذاری امیرالمومنین علیه السلام را برای تان بگویم راجع به آن‌ها که حضرت می‌فرماید بعد از شصت هفتاد سال و هشتاد نود کیلو صد کیلو وزن پیدا کردن، قیمت‌شان با آن که در معده‌شان هضم می‌شود و می‌ریزد بیرون یکی است، چون تولیدی دیگر ندارند، تولید تولید معده است نه تولید علم، نه تولید عقل، نه تولید معرفت. این برای آن‌ها که چرا رفتند جهنم، چرا جهنمی شدند، به خاطر عقل، به خاطر معطل بودن عقل، اسیر بودن عقل، زندانی بودن این نعمت رفتند دوزخ.

### سرانجام پذیرفتن عقل و وحی

اما عاقبت کار شما به کجا می‌کشد؟ شماها وضع خودتان را در سوره مبارکه «رعد» ببینید، خیلی روشن بیان کرده شما که از نوجوانی دنبال معرفت بودید، دنبال شناخت خدا بودید، دنبال شناخت دین بودید، دنبال یاد گرفتن حلال و حرام خدا بودید و نایستادید، الان بعضی‌های تان هشتاد سال تان است، هنوز دارید می‌آیید برای یاد گرفتن، این خیلی کار باارزشی است، در آیات رعد ببینید که از این جای آیه به بعد «وَمَا يَذْكُرُ إِلَّا أُولَ الْأَلْبَابِ»؛<sup>۱</sup> که یک شب باید بعد از این آیه ویژگی‌های عاقلان را که خدا در این آیات رعد بیان کرده من برای تان بخوانم، آخر این آیات که شش هفت آیه است می‌گوید این مردم عاقل «جَنَاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ»<sup>۲</sup>؛ خودشان که آدم‌های عاقلی بودند، خانم‌های شان که آن‌ها هم کنار این‌ها آدم‌های عاقلی بودند، نسل‌شان آن‌هایی که آدم‌های عاقلی بودند، پدران شان که این‌گونه بچه‌ها را تربیت کردند، این‌ها در بهشت همیشگی کنار هم‌دیگر هستند، با هم هستند؛ خیلی هم زندگی شادی دارند در بهشت «فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ»<sup>۳</sup>.

۱. بقره: ۲۶۹.

۲. رعد: ۲۳.

۳. رعد: ۲۳.

## عقل و عاقلان

در این آیات می‌گوید چه عاقبت زیبایی! چه عاقبت خوشی! ما خیلی ارزش داریم! هم خلقت‌مان با ارزش بوده، هم ترکیب مادی‌مان، هم ترکیب معنوی‌مان، هم یک گوهری در وجود ما به نام عقل قرار داده که ما به وسیله او الان با خود حضرت حق، با انبیاء (علیهم‌السلام)، با قیامت، با ائمه (علیهم‌السلام)، با قرآن، با مسجد، با عبادت، با عالم ربانی در ارتباط هستیم، شما همین ارتباطات را حساب کنید چه قدر قیمت آدم را می‌برد بالا!

### مخفی ماندن ارزش عقل در دنیا

ما امشب در این خانه خدا نشستیم با دو تا سیم، ببینید چه قدر نور داریم می‌گیریم با دو تا سیم، یک سیم نول است و یک سیم دیگر، دو تا سیم است آن هم مسی، این همه نور دارند به ما می‌دهند با دو تا سیم، آن وقت شما ببینید سیم‌های عقل ما به کجاها وصل است، چه قدر نور دارد می‌گیرد، بگذارید پرده برود کنار و قیامت شود، آن وقت می‌فهمید چی گرفتیم! چی عنایت کردند! چه لطفی به ما کردند! چه محبتی به ما کردند! آن وقت ما ارزش الان‌مان را لمس می‌کنیم. الان ما گویندگان هر چه هم برای شما بگوییم نه خودمان لمس می‌کنیم و نه شما.

### زندگی مومن در برزخ

یادم نیست این روایت را کجا دیدم، خیلی روایت پر قیمتی است، وقتی مومن از دنیا می‌رود بدن که می‌رود در قبر کاری به بدن ندارم، آن می‌پوسد و خاک می‌شود، وجود اصلی مومن یعنی روح با همه فضائلی که کسب کرده می‌رود برزخ؛ روایات ما برای این که مطلب را به ذهن ما نزدیک کنند می‌گویند در عالم برزخ یک بدن دیگر؛ بدن مثالی، لطیف، نوری می‌دهند به روح که در عالم برزخ زندگی‌اش را ادامه بدهد.

### ماهیت برزخ

برزخ کلمه‌ای است که در قرآن آمده، در سوره مومنون؛ یک جهانی است که نه کاملاً قیامت است و نه کاملاً دنیا، ترکیبی از دنیا و آخرت است، نمی‌دانیم چیست، چند روز دیگر می‌رویم می‌بینیم، خیلی معطل نمی‌شویم.





در این برزخ پروردگار عالم تمام درهای لطف و فضل و رحمتش را به روی بنده مومنش باز کرده، به او می‌گویند دلت می‌خواهد برگردی در دنیا؟ آن زندگی الهی و زندگی وصل به بهشت و زندگی وصل به احسان حق را در برزخ آدم دلش می‌خواهد دوباره برگردد؟ می‌گویند دلت می‌خواهی برگردی؟ برگردم که چه کار کنم؟ پادشاهی کل زمین را بهت بدهیم، نه؛ این آرزوها را ندارد.

### آرزوی حضرت مریم علیها السلام در برزخ

بگذارید از قول مریم علیها السلام مادر عیسی علیه السلام برای تان بگویم، همین روایت در باب مریم علیها السلام است، وقتی از دنیا رفت یک پسر داشت، پسرش هم چهارمین پیغمبر اولوالعزم بود، خودش هم که می‌بینید در قرآن خدا چه کار کرده برایش، یک آیه‌اش را من می‌خوانم ﴿وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى سَائِ الْعَالَمِينَ﴾؛ خیلی مقام است، وقتی مادر را دفن کرد، مادر است دیگر! سرش را گذاشت روی قبر مادر، خیلی گریه کرد، در تمام کره زمین در آن روزگار همین یک دانه مادر به این کیفیت بود، البته مادر بالاتر از او بعدا آمد، وجود مبارک صدیقه کبری علیها السلام، به او ختم نشد مقامات؛ خیلی گریه کرد، خوابش برد، مادر را در خواب دید، طبق آیات قرآن پرونده مریم علیها السلام نمره همه چیزش بیست است؛ عباداتش، بچه‌داری، مادر بودنش، شخصیت خودش اصلا کم نداشت. پیغمبران هم که خوابشان خواب صادقانه است، خوابشان مثل بیداری‌شان است، به مادر گفت مادر آرزویی هم داری در عالم برزخ؟ گفت یک دانه؛ ولی جواب این آرزوی من را نمی‌دهند، این آرزو در دل من باید بماند تا قیامت، گفت مادر چه آرزویی داری؟ گفت آرزو دارم خدا من را برگرداند در دنیا تا عبادت کنم، خدمت کنم.

### ادامه بحث مخفی ماندن ارزش عقل در دنیا

آن‌جا وقتی که پرده‌ها کنار رفت ما می‌فهمیم نعمت عقل و روابطی که ما از طریق او با منابع حقایق داشتیم چی گیرمان آمده. این‌جا ظرفیت ندارد پرده را بزنند کنار، هم در آیات

قرآن و هم در روایات مان است، انبیای علیهم السلام الهی در این دنیا یک چیزهایی را از خدا خواستند ولی پروردگار جواب رد داده، گفته نمی‌شود، چرا نمی‌شود؟ برای این که دنیا ظرفیتش را نداشته که پروردگار آن که آن‌ها می‌خواستند برای‌شان تجلی دهد، مثل بزم؛ مثلاً آن‌ها از پروردگار عالم اقیانوس کبیر می‌خواستند، ولی ظرفی که در اختیارشان بوده به نام دنیا یک استکان بوده، اقیانوس کبیر که در این استکان جا نمی‌گرفته، پس خدا فرموده نمی‌شود. موسی خواست، داود خواست، خیلی‌ها خواستند ولی پروردگار با لطفش، با رحمتش فرمود این جا جایش نیست، یعنی آن‌ها خیلی دل‌شان می‌خواست زودتر ببینند، ولی اعلام شد این جا جایش نیست، آن‌ها هم سکوت کردند، ادب کردند، بزرگواری کردند، اصراری نکردند، پافشاری نکردند؛ واقعا جا ندارد این جا، به چشم ما هم نمی‌تواند بیاید.

### حقیقت آخرت و بهشت

روایت دارد، روایت را اهل سنت هم نقل کردند، خدا بهشت را که آفرید در ساختمان بهشت و نعمت‌های بهشت زیبایی را خدا تمام کرد، یعنی نقاشی زیبایی را تمام کرد، قرآن می‌گوید ﴿وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِیَ الْحَيَوَانُ﴾؛ همه چیز در عالم بعد زنده است، آن جا اصلا یک مرده نداریم، زمین مرده، درخت مرده، جماد مرده؛ همه چیز زنده است، بهشت با خدا حرف زد، اولاً یک بار خدا با بهشت حرف زد، در روایات مان است که به بهشت فرمود خوش به حال آن‌هایی که در قیامت جای‌شان تو هستی! دیگر بهشت چیست که خدا می‌گوید خوش به حال آن‌هایی که جای‌شان تو هستی. عاقلان واقعی اهل بهشت هستند و حبس‌کنندگان عقل و جاهل‌ها و نفهم‌ها هم جهنم. جاهل به بهشت راه ندارد، عاقل هم به جهنم راه ندارد. یک بار خدا حرف زد خوش به حال آن‌ها که در تو هستند.

### حسنین علیهم السلام زینت بهشت

یک بار هم بهشت با خدا حرف زد، گفت خدایا! من را آرایش نمی‌کنی؟ حالا نمره زیبایی‌اش بیست بوده، بهشت چیزی کم نداشته، از خوشگلی و آرایش و زینت، گفت خدایا!

من را زینت نمی‌دهی؟ خطاب رسید زینتت دادم به دو چهره، اسم آن دو حسن است و حسین، تو دیگر چیزی کم نداری با آن دو تا. حالا فکر کنید خدا می‌خواست آن چهره واقعی حضرت مجتبی علیه السلام و ابی‌عبدالله علیه السلام را که زینت بهشت هستند - که خود بهشت کل زینت است - در دنیا به این چشم‌ها نشان بدهد، جا نداشت، ظرفیتش را نداشت، گنجایشش را نداشت.

### محفوظ ماندن اعمال نزد خداوند

شما مردم به آیات قرآن و روایات اطمینان داشته باشید، باور داشته باشید که آن چه از طریق ارتباطات عقل با منابع حقایق گرفتید به شما برمی‌گرداند، ﴿وَمَا تَقْدُمُوا لَأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ﴾؛<sup>۱</sup> اما این جا ظرفیت ندارد نشان تان بدهند، عجله نکنید، پیش پروردگار موجود است، ﴿تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ﴾؛<sup>۲</sup> برمی‌گرداند؛ خدا می‌داند در این مسائل چه خبر است، چه نکات عظیمی قرآن و روایات دارند، آدم مات می‌شود، مبهوت می‌شود.

### انسان‌های عاقل

من یک عاقلی را دنبال زندگی‌اش می‌گشتم، امروز در یک کتاب اوایل قرن چهارم پیدا کردم که خودم به آن کتاب بسیار اطمینان دارم، علت این که دنبال زندگی این عاقل بودم این است که ایشان از وجود مبارک امام صادق علیه السلام یک روایتی را درباره عقل نقل می‌کند. این روایت از گوهرهای دریای دانش اهل بیت علیهم السلام است، من علاقه داشتم ایشان را کاملاً بشناسم که کجایی بوده، برای چه قبیله‌ای بوده، کجا زندگی می‌کرده، چه جایگاهی پیش اهل بیت علیهم السلام داشته و چه عقلی داشته؟ روایتی که نقل کرده در جلد اول اصول کافی صفحه اول شروع روایات است. حظ می‌کند آدم حرف‌های اهل بیت علیهم السلام را می‌خواند. فردا شب من ان شاء الله زنده باشم و خدا توفیق دهد شرح حال این راوی را می‌گوییم، روایتش را هم

۱. بقره: ۱۱۰.

۲. بقره: ۱۱۰.

می‌گوییم، اگر بشود یک شب همه حرف‌های مربوط به خودش و روایتش را تمام می‌کنم، چون دو سه تا قطعه ناب دیگر هم باید وصل به این روایت بکنم، برای‌تان بگویم که سفره‌یمان غذای کاملی سرش گذاشته شود. چه انسان‌هایی! عجب عاقلانی! چه حرف‌هایی!

### ارزش کلمات اهل بیت علیهم‌السلام

یک کلمه از جامعه کبیره برای‌تان بگویم، خیلی عالی است. جامعه کبیره برای حضرت هادی علیه‌السلام است که امشب خیلی باید یاد کنید در دل مبارک‌تان از امام هادی علیه‌السلام و امام عسکری علیه‌السلام، چون مثل امشب تمام حرم و گنبد و ضریح را این کافران وهابی تخریب کردند و از بین بردند. ساختمان را از بین بردند نه تشیع را، نه امامت را، نه توحید را، نه ولایت را، نه قرآن را، بدبخت‌ها روی آئینه وجودشان این قدر تاریکی وهابیت و سقیفه سنگین زده شده که هیچ روشنایی بهشان نمی‌تابد و نتابید. امام هادی علیه‌السلام درباره سخنان ائمه علیهم‌السلام می‌گوید - او می‌شناخته که کلماتی که از دهان پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تا امام زمان علیه‌السلام درمی‌آید چیست - «کَلَامُكُمْ نُورٌ»؛ این ارزش سخنان اهل بیت علیهم‌السلام است، اگر من فردا شب بخواهم یک روایتی را بگویم یعنی دارم خدمت می‌کنم به شما، خالصانه و عاشقانه که نور به شما انتقال بدهم.

### طلب عقل در ادعیه امامان علیهم‌السلام

عجب دعاهایی هم ائمه علیهم‌السلام ما راجع به عقل دارند؛ زین‌العابدین علیه‌السلام هر وقت آمد نجف که آن وقت بیابان بود و قبر امیرالمومنین علیه‌السلام را هیچ کس نمی‌شناخت غیر از اهل بیت علیهم‌السلام، صورتش را روی قبر امیرالمومنین علیه‌السلام می‌گذاشت و زار زار گریه می‌کرد بعد دعا می‌کرد: «اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي عَقْلاً كَامِلاً»؛ ببینید چه می‌خواستند از خدا! زین‌العابدین علیه‌السلام نرفته نجف به امیرالمومنین علیه‌السلام بگوید شفیع شو خدا در مدینه یک خانه پنج هزار متری به ما بدهد، صد

۱. من لا يحضره الفقيه ج ۲ ص ۶۱۶.

۲. این دعا از امام علی علیه‌السلام نقل شده است. (المصباح للكفعمي ص ۶۳)

هکتار باغ خرما به ما بدهد، دو سه تا کامیون طلا و نقره به ما بدهد، زین‌العابدین علیه السلام گریه کرده کنار قبر امیرالمومنین علیه السلام، «اللَّهُمَّ ارزُقْنِي عَقْلاً كَامِلاً، وَ عَزْماً ثَابِتاً وَ لُبّاً رَاجِحاً»؛ خدایا عقل کامل و مغز برتر به زین‌العابدین علیه السلام بده. به ما دارند یاد می‌دهند پیش ما آمدید از ما چه بخواهید، کم از ما نخواهید، اگر چیزی می‌خواهید یک چیزی بخواهید که کل دنیا و آخرت در آن جا بگیرد، می‌آیی می‌نشینی زار زار گریه می‌کنی که تهران یک خانه دویست متری به من بده، زار زار گریه می‌کنی که -نمی‌دانم- به من توفیق بده بتوانم خانام را از «نبرد» عوض بکنم بیرم «محمودیّه» شمران، این چه چرندیاتی است در حرم‌های ائمه علیهم السلام؟ می‌گویند پیش ما می‌آید عاقلانه بخواهید.

### درخواست‌های بزرگ مادر شیخ جعفر شوشتری

می‌گویند به مادر «شیخ جعفر شوشتری» گفتند -هنوز زنده بود- پسرت مرجع تقلید شد، پسرت بهترین منبری روزگار شد، آن زمان البته؛ پسرت مشهور خاص و عام شد، خوشت می‌آید از این اولادی که خدا بهت داده؟ گفت نه چه چیز را خوشم می‌آید؟ آن زمانی که او در رحم من بود، آن پاکی‌هایی که من به خرج دادم، آن نماز شب‌هایی که من خواندم، آن گریه‌هایی که من کردم، بعد وقتی به دنیا آمد دو سالی که تمامش را با طهارت شیر در دهانش گذاشتم، یک بار بی وضو من به این بچه شیر ندادم، فکر می‌کردم پسر هم وزن امام جعفر صادق علیه السلام می‌شود، ولی حالا شده شیخ جعفر؛ این‌گونه آدم نیت داشته باشد، همت داشته باشد، بزرگ از خدا بخواهد.

### بهترین دعا در قرآن

حالا چی از خدا بخواهیم؟ بهترین دعایی که خود خداوند در قرآن نقل کرده این است «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً»<sup>۱</sup>؛ آن را از خدا بخواهیم که همه دنیا و آخرت را دارد، این دعا عاقلانه است، اتفاقاً خدا از اهل عقل این دعا را نقل کرده.

۱. (المصباح للكفعمی ص ۶۳)

۲. بقره: ۲۰۱.

## روضه گودی قتلگاه

ما در ضریح «سامرا» چهار تا قبر داریم؛ حضرت هادی علیه السلام، امام عسکری علیه السلام، حضرت نرجس خاتون علیها السلام مادر امام عصر، دختری که مسیحی بود و عجب عقلی داشت که خودش را به کجا رساند که شد ظرف حمل عدالت جهان، عجب عقلی داشت! و یکی هم عمه حضرت عسکری علیه السلام وجود مبارک حضرت حکیمه خاتون علیها السلام؛ یابن رسول الله! حضرت هادی علیه السلام، حضرت عسکری علیه السلام، حکیمه خاتون علیها السلام، نرجس خاتون علیها السلام اتاقی که شما درش بودید خراب کردند و ریخت، گنبد خراب شد، ضریح تان کج و کوله شد، دل همه ما سوخت، همه ما گریه کردیم. اما تکه تکه شدن یک ساختمان و چهار تا دیوار کجا و قطعه قطعه شدن بدنی که صاحبش از اول خلقت تا آخر جهان وجود خاصی بوده!

من این اواخر عمری یک مقدار راجع به ذکر بعضی از مصائب خیلی کم ظرفیت و کم طاقت شدم، ببخشید اگر نمی توانم گاهی شبها روضه را تمامش کنم. خواهری که پنجاه و شش سال با ابی عبدالله علیه السلام بوده، شما یک رفیق تان راه، یک قوم و خویش تان را سی سال نبینید، بعد از سی سال ببینید بهمت تان می برد، می گویند آقا! شما کی هستید؟ تا می بینید می شناسید، اما با این بدن چه کار کرده بودند که خواهر مجبور شود بیاید سه تا سوال کند، اُ أنت أخی؟ تو برادر من هستی؟ و ابن والدی؟ تو پسر امیرالمومنین علیه السلام پدر من هستی؟ و ابن اُمی؟ تو پسر فاطمه زهرا علیها السلام مادر من هستی؟ این قدر این بچه ها، دخترها، خواهرها باادب بودند که نپرسیدند از عمه دنبال چه می گردی؟ با کی داری سوال می کنی؟ اما اگر کربلا ازش می پرسیدند عمه دنبال چه می گردی؟ کی را می خواهی؟ جواب می داد گلی گم کرده ام می جویم او راه، به هر گل می رسم می بویم او راه، اگر پیدا کنم زیبا گلم راه، به آب دیدگان می شویم او راه.



جلسه چهارم

کارکرد عقل در دین اسلام





## مقدمه

کلام دربارهٔ عقل و آثار پر قیمت عقل در دنیا و آخرت بود؛ ابتدای کتاب پر قیمت «کافی» با روایات بسیار پر ارزش عقل از قول پیغمبر ﷺ اسلام و ائمهٔ طاهرین شروع شده، نسبتاً بخش مفصلی هم هست.

### معرفی کتاب کافی

این کتاب سه قسمت است؛ دو جلدش بنا به نام‌گذاری خود «کلینی» که اهل همین منطقه بوده اصول است، هفت جلدش فروع و یک جلدش روضه است، نه به معنای ذکر مصیبت، به معنای باغ و گلستان و بوستان. این کتاب در مدت بیست سال با مسافرت‌های فراوانی که «کلینی» رفته و راویان حدیث را زیارت کرده نوشته شده، هنوز عصر غیبت کبری شروع نشده بود که این کتاب تالیفش تمام شد. بزرگان دین ما می‌گویند این کتاب از سه جهت اعتبار دارد؛ یک جهت خود نویسنده است که انسانی عالم، دانا، آگاه به آیات قرآن و روایات و اخبار بوده و مورد اعتماد؛ یک علت اعتبارش این است که نزدیک به عصر ائمهٔ علیهم‌السلام نوشته شده، یعنی زمانش با زمان امام عسکری علیه‌السلام خیلی فاصله نداشته؛ یک علتش هم خود روایاتش است، روایاتی که در حقیقت بعد از قرآن مجید بیان اسلام است و روایات بسیار مهمی است.



## تدوین کتب شیعه

کتاب را که باز می‌کنید بخش اول و حدیث اول چند موضوع مهم را دربارهٔ عقل این نعمت عظیم الهی در وجود انسان بیان می‌کند. روایت‌کنندهٔ این روایت که خودش با دو گوش خودش شنیده و عادت یاران ائمه علیهم‌السلام ما این بود آن‌چه را از منابع علم و وحی می‌شنیدند یادداشت می‌کردند. قبل از شهادت حضرت عسکری علیه‌السلام کتاب‌هایی که اصحاب ائمه علیهم‌السلام نوشته بودند چهارصد کتاب بود، بعضی از آن کتاب‌ها مانده، بعضی‌هایش هم نیست ولی می‌شود گفت نود درصد مطالب آن چهارصد تا کتاب در اختیار علمای روزگار قرن سوم بوده، این‌ها منتقل شده به کتاب «کافی» و «من لا یحضره الفقیه» «شیخ صدوق» و «تهذیب الاحکام» و «استبصار» «شیخ طوسی»، یعنی چهارصد تا کتاب شده چهار کتاب اصول.

## راوی روایت فضیلت عقل

### معرفی «محمد بن مسلم»

#### اصل و نسب محمد بن مسلم

راوی روایت همین روایت عقل از حضرت باقر علیه‌السلام محمد بن مسلم است، محمد بن مسلم یک مرد کاسبی بود، اما مطالبی که کتاب‌های اوایل قرن سوم تا زمان تالیف کتاب بیست جلدی رجال «آیت الله العظمی خوئی» رحمه الله علیه دربارهٔ این مرد نوشتند اعجاب‌انگیز است، مردی که کاسب بود، اصالتاً اهل طائف بین مکه و جدّه بود، از تیرهٔ قبیلهٔ معروف عرب، قبیلهٔ هوازن بود. ایشان تاریخ آمدنش به کوفه معلوم نیست که قبل از این‌که به دنیا بیاید خانواده‌اش آمدند کوفه یا در نوجوانی آمده به کوفه، چون در آن زمان خاندان‌های شیعهٔ قابل قبولی در کوفه زندگی می‌کردند. ایشان در آن‌جا آمد، مقیم شد و کاسبی‌اش هم خیلی جزئی بود، یعنی زندگی معاش و زن و بچه‌اش را به سختی اداره می‌کرد؛ این اصل، اصل محل زندگی و کسبش.



### جایگاه محمد بن مسلم در نقل معارف اهل بیت علیهم السلام

حالا عظمت او را ببیند، جلالت او را ببیند، قدر او را ببیند؛ من از آن کتابها، یعنی کتابهای آخر قرن سوم، رجال کشی تا این بیست جلد رجال آیت الله العظمی خوئی خلاصه‌ای از شخصیت این مرد را برای تان انتخاب کردم که بگویم، خیلی جالب است شما بیشتر کتابهای روایتی مان را که حالا من چند تا مهم‌ها را اسم می‌برم، هشت جلد کتاب کافی، سی صد جلد کتابهای شیخ صدوق، هفتاد جلد کتابهای شیخ طوسی، سی جلد چاپ جدید کتاب وسائل الشیعه، کتاب بسیار قطور و بزرگ مستدرک الوسائل، صد و ده جلد کتاب بحار، در حدود سی جلد کتاب وافی مرحوم «فیض کاشانی»، بیست جلد هفت صد صفحه کتاب جامع احادیث شیعه تنظیم آیت الله العظمی بروجردی که از ناب‌ترین کتابهای شیعه است. این کتابها شما هر کدامش را بردارید بدون در نظر گرفتن صفحه باز کنید، کمتر صفحه‌ای را در این کل کتابهای گفته شده می‌بینید که روایتی از محمد بن مسلم نقل نشده باشد. از زمان خودش تا الان همه به او اعتماد کردند، او را مورد اطمینان می‌دانند، او را ثقه می‌دانند، او را عادل می‌دانند، او را ثابت قدم می‌دانند.

### اعتماد علمای شیعه به محمد بن مسلم

درباره‌اش نوشته‌اند در روزگار خودش این مرد کاسب جزیی که خیلی هم کسبش نمی‌چرخید، افقه الناس یعنی دین‌شناس‌ترین مردم روزگار خودش بود، مکتب الهی اهل بیت علیهم السلام در سینه این مرد بود. در همین کتابهایی که اسم بردم که شرح حالش را آوردند، خیلی کتاب است، من دو تایش را اسم بردم، حالا چند تای دیگرش هم اسم ببرم برای تان که جوان‌ها بدانند انسان چه استعداد عقلی و روحی دارد که می‌تواند در این دنیا به عالی‌ترین درجات دانایی و عقل و علم و اندیشه و اطمینان برسد. رجال «کشی»، خلاصه الرجال، رجال ابن داود، جامع الروات اردبیلی، چهار جلد کتاب بسیار باارزش رجال علامه بحر العلوم، سیزده جلد قاموس الرجال مرحوم علامه آقا شیخ محمد تقی شوشتری، بیست جلد معجم الرجال آیت الله العظمی خوئی؛ یعنی در این دوازده قرن که کتابهای

رجالی تدوین شده همه از او تعریف کردند که عالم، عادل، ثقة، عین، ثبت، این‌ها هر کدام یک عنوان ارزشی است.

### معرفی «عبدالله بن یعفور»

حالا آگاهی او را به مکتب اهل بیت ببینید؛ ما یک شخصیتی داریم به نام «عبدالله ابن یعفور»، ایشان آدم کم نظیری است، آدم فوق‌العاده‌ای است، شخصیت بسیار والایی است، این آدمی است که وقتی صبح خبر مرگش را برای حضرت صادق علیه السلام آوردند، نوشته‌اند امام صادق علیه السلام به شکلی گریه می‌کرد که شانه‌هایش تکان می‌خورد، برای همین عبدالله ابن یعفور. این عبدالله آدمی است که وقتی خبر مرگش را امام صادق علیه السلام شنید فرمود تا عبدالله وارد عالم بعد شد مسکن او را خدا در آن عالم چهاردیوارش را این‌گونه قرار داد، یک طرف دیوار به دیوار خانه پیغمبر صلی الله علیه و آله، یک طرف دیوار به دیوار خانه امیرالمومنین علیه السلام، یک طرف دیوار به دیوار خانه عمویم امام مجتبی علیه السلام، یک طرف خانه‌اش دیوار به دیوار جدم ابی عبدالله الحسین علیه السلام؛ این عبدالله ابن یعفور است.

### شرط مقرب شدن

شما جوان‌ها می‌توانید مثل این‌ها شوید، این‌ها دو تا کار عمده در این دنیا داشتند: یکی عبادت خالصانه برای خدا، یکی هم ترک گناه، همین! عبادت خالصانه برای خدا و ترک گناه، این دو تا پر انسان را به درجه مقربان می‌رساند. شما که جوان هستید خیلی بیشتر از ماها قدرت دارید، می‌توانید اهل عبادت خالص باشید و می‌توانید کل این گناهایی که در زمان تان رواج دارد، خیلی هم جاذبه دارد، ظاهر شیرینی هم دارد، انجام ندهید؛ می‌توانید.

### جوان مدینه و ترک گناه

آن‌هایی که تابستان در حج واجب مدینه بودند، می‌دانند آدم نزدیک به خفه شدن می‌رود، من یک بار نزدیک بود از بین بروم، نمی‌دانم گرما چند درجه بود شب که خدا به من لطف



کرد یک مسجدی نزدیک بود، کوچک هم بود، کولر داشت و رفتیم آنجا یک ساعت روبروی کولر نشستیم تا نسیم بالا آمد. پیغمبر ﷺ با چند نفر بیرون مدینه در گرما دیدند یک جوانی پیراهن عرقی‌اش را درآورده، روی این ریگ‌ها و رمل‌ها و خاک‌هایی که آتش است غلط می‌زند، جوان پیغمبر ﷺ را ندید ولی پیغمبر ﷺ و یارانش جوان را دیدند؛ غلطش تمام شد، بلند شد پیراهنش را پوشید، پیغمبر ﷺ فرمودند صدایش کنید بیاید، یکی رفت سلام کرد گفت آقا پیغمبر ﷺ تو را می‌خواهد، آمد محضر پیغمبر ﷺ گفت چی کار می‌کردی؟ گفت آقا ما هزینه ازدواج نداریم، یک درآمد بخور و نمیری داریم، پدرمان هم هیچی در دستش نیست که بخواهد به ما زن بدهد، ما هم جوان هستیم، بیست سال‌مان است، هر وقت یا رسول الله! غریزه جنسی به من حمله می‌کند، -حمله می‌کند چه کار کند؟ می‌خواهد آدم یک گناهی بکند آرام شود، یک هفته آدم را رها بکند، برود زنا بکند، برود کار زشت دیگری بکند، کارهای زشت دیگری بکند- گفت من هم تربیت شده منبر شما هستم، من هم حرف‌های خدا و قیامت را از زبان شما شنیدم، به محض این‌که مورد حمله قرار می‌گیرم، می‌آیم بیرون مدینه، پیراهنم را درمی‌آورم و روی این رمل‌ها و ریگ‌ها که مثل ریگ ریخته شده در تنور است غلط می‌زنم، طاقت نمی‌آورم که خودم را نگه دارم، روی ریگ‌ها به خودم می‌گویم جوان! تو که طاقت این ریگ‌های داغی که از چند کیلومتر -صد و پنجاه میلیون کیلومتر است، الان حساب کردند فاصله خورشید تا زمین- خورشیدی که از صد و پنجاه میلیون کیلومتر -من می‌گویم، او می‌گفت از راه دور، نمی‌دانست چند کیلومتر است- این ریگ‌ها را جوری داغ کرده که تو طاقتش را نداری تحمل بکنی، چه‌طوری می‌خواهی این بدن را ببری در جهنم؟ یک ده بیست روز راحتی، دوباره اگر به ما فشار آورد دوباره می‌آییم، این کار ماست. پیغمبر ﷺ خیلی تحویلش گرفت و دعایش کرد، وقتی راه افتاد پیغمبر ﷺ به یارانش فرمود اگر دعای مستجاب می‌خواهید، بروید به این جوان بگویید دعای‌تان کند، خدا این قدر این را دوست دارد که دعایش را مستجاب می‌کند. دو تا کار؛ طاعت الله و ترک معصیت الله، همین! مگر چیز دیگری هم از ما خواستند؟ خیلی پروردگار عالم به ما آسان گرفته.

## ادامه بحث معرفی عبدالله بن یعفور

### ارجاع امام صادق علیه السلام به محمد بن مسلم

عبدالله ابن یعفور با مرگش و با آن گریه امام صادق علیه السلام، با آن خانه‌ای که حضرت فرمود در عالم بعد به او دادند، این عبدالله با این عظمت آمد پیش حضرت صادق علیه السلام، -خیلی مهم است- به خدا! من گاهی این حرف‌ها را یا مشابه آن را که روی منبرها می‌زنم، خیلی برای خودم تاسف می‌خورم، می‌گویم ما هم که زمینه همه چیز برای ما آماده بوده چرا مثل این‌ها نشدیم؟ عبدالله ابن یعفور می‌آید خدمت حضرت صادق علیه السلام، می‌گوید یا بن رسول الله! من هر روز که نمی‌توانم بیایم پیشتان، هر ساعت که نمی‌توانم بیایم پیشتان، گاهی فرصت پیدا می‌شود بیایم خدمت‌تان، از من مردم مسائلی را می‌پرسند که من آن وقتی که می‌پرسند جوابش را بلد نیستم، نمی‌دانم جوابش چیست؛ فقه است، دین است، خدایی نکرده اخلاقم این نباشد کسی ازم مساله بپرسد و بگویم به نظر من، مساله برای خداست نه برای نظر من، فقه برای خداست نه نظر من، در مسائل شرعی و فقهی یا قرآن باید جواب من را بدهد یا پیغمبر صلی الله علیه و آله یا ائمه علیهم السلام. شما تواضع را ببینید، ادب را ببینید، به امام صادق علیه السلام می‌گوید کرارا اتفاق می‌افتد از من مساله شرعی می‌پرسند و من بلد نیستم، دائم هم که نمی‌توانم بیایم خانه شما، چی کار بکنم یا بن رسول الله؟ من به مردم بگویم بلد نیستم مردم هم بروند؟ حضرت علیه السلام فرمود چه سببی و چه علتی عبدالله ابن یعفور! جلوت را گرفته که هر مساله شرعی ازت می‌پرسند به محمد ابن مسلم مراجعه نمی‌کنی؟

من که خودم کمی درس خواندم الان هم قم درس می‌دهم اصلا بهت‌زده هستم از این مساله! یک کاسب که دخلش با خرجش میزان نبوده، در سختی معیشت بوده، دین را که ول نکرده هیچی، برای حل مشکل پولی‌اش به بنی عباس که مراجعه نکرده هیچی، درباره‌اش می‌گویند داناترین مردم روزگارش به دین بوده هیچی، این خیلی شگفت‌آور است، شما نمی‌شناسید عبدالله ابن یعفور را، عبدالله ابن یعفور مقامش خیلی بالاست، این آدم بیاید به امام صادق علیه السلام بگوید در کوچه و بازار از من مساله می‌پرسند و من جوابش را



نمی‌دانم، دائم هم که نمی‌شود بیایم درب خانه‌یتان را بزنم، چه کار کنم؟ بگویم نمی‌دانم تا بروند؟ فرمود چه چیزی مانع توست که هر مساله‌ای برای دنیا و آخرت‌شان سوال کردند تو نروی از محمد ابن مسلم بپرسی؟ همه دین پیش اوست، این هم یک مطلب که در این کتاب‌هایی که گفتم از رجال کُشی تا رجال آیت الله العظمی خوئی در این هزار و دویست ساله نوشتند برای محمد ابن مسلم.

### تعداد روایات محمد بن مسلم از صادقین علیهما السلام

یک مطلب دیگر؛ من هر دو نوع را در کتاب‌ها دیده‌ام، هم نقل خودش است و هم نقل دیگران درباره او؛ محمد بن مسلم می‌گفت من از حضرت باقر علیه السلام سی هزار حدیث گرفتم و از حضرت صادق علیه السلام شانزده هزار روایت بلد هستم، چند تا می‌شود؟ چهل و شش هزار؛ کل هشت جلد کافی می‌دانید چقدر روایت دارد؟ شانزده هزار. چهل و شش هزار قال الباقر علیه السلام و قال الصادق علیه السلام در سینه این آدم بوده و من نمی‌دانم این‌ها چه کار می‌کردند! ما دو روز که لنگی پول پیدا می‌کنیم، اصلاً خودمان هم یادمان می‌رود که خودمان هم هستیم، یکی هم که می‌آید با ما حرف بزند می‌گوییم حوصله ندارم، بچه‌مان، نوه‌مان می‌خواهد از سر و کوله ما بالا برود می‌گوییم برو پیش مادرت حال ندارم، اما آدم در این سختی معیشت سی هزار روایت از امام باقر علیه السلام، شانزده هزار روایت از حضرت صادق علیه السلام بلد باشد، خیلی است.

### توصیه معیشتی امام صادق علیه السلام به محمد بن مسلم

به قول ما تهرانی‌ها این مرد با عظمت در زندگی مادی کارد به استخوانش رسید، آمد خدمت امام صادق علیه السلام، امام صادق علیه السلام به او فرمود محمد ابن مسلم! برای امور مادی و خرج زندگی تواضع کن، تواضع یعنی چی؟ عمقش یعنی رودبایسی نکن، برای پول درآوردن خودت را بشکن، آن هم در شهر کوفه‌ای که همه می‌شناسند، شیعیان او را دانای به دین خدا می‌دانند، شخصیتی است؛ امام علیه السلام فرمود تواضع کن، خودت را بشکن، گفت چشم یا بن رسول الله! رفت یک سبد خرما گرفت آورد کنار درب مسجد کوفه گذاشت و

نشست، هر کسی می‌آمد رد شود می‌گفت خرما داریم خرما، قوم و خویش‌هایش - برای قبیله هوازن بودند آنها، اهل طائف بودند، بزرگ‌منش بودند - آمدند به او گفتند آبروی ما را که داری می‌بری، آبروی قبیله را داری می‌بری، گفت من چه کار کردم؟ آبروی شما را دارم می‌برم؟! من رفتم پیش مولایم که اطاعتش بر من واجب است، به من فرموده برای امر معاشرت تواضع کن، بشکن خودت را، حالا حتما باید دفتر تجارتي داشته باشی؟ حتما باید بروی محله شمراں دکان بگیری؟ حتما باید طبقه بیستم فلان ساختمان یک سوئیت بگیری و دفتر کارت باشد؟ چه خبرت است؟ زن و بچه مشکل دارند، بلند شو برو خرما بگذار کنار مسجد کوفه، بفروش ازت می‌خرند.

### فضیلت و جایگاه عقل در اسلام

این بزرگ انسان الهی می‌گوید من خدمت حضرت باقر العلوم علیه السلام بودم، امام علیه السلام شروع کردند درباره عقل سخن گفتن - چه کار کرده امام باقر علیه السلام درباره عقل - من متن عربی گفتار حضرت باقر علیه السلام را بخوانم تا مجلس نورانی شود، چون فرمایشات ائمه علیهم السلام ما نور است، دل را روشن می‌کند، عقل را کامل می‌کند، رشد می‌دهد.

### به صحبت در آمدن عقل

«لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ اسْتَنْطَقَهُ»؛ زمانی که عقل را آفرید او را به سخن درآورد، این جا حضرت ادامه ندادند که عقل با پروردگار عالم چی گفته. من دیشب گفتم که کل آخرت زنده است، امشب هم از قرآن برای تان بگویم «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ»؛ تمام آن چه را که خدا آفریده شعور دارد و تسبیح‌گوی پروردگار است، هر چی را

۱. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام، قَالَ: لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ اسْتَنْطَقَهُ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَقْبِلْ، فَأَقْبِلْ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَدْبِرْ، فَأَدْبِرْ، ثُمَّ قَالَ: وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي مَا خَلَقْتُ خَلْقًا هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْكَ، وَ لَا أَكْمَلْتُكَ إِلَّا فِي مَنْ أُحِبُّ، أَمَا إِلَيَّ إِيَّاكَ أَمْرٌ وَ إِلَيَّ أَنْهَى، وَ إِلَيَّ أُثِيبُ وَ إِلَيَّ أَعَاقِبُ. (الكافي ط- دارالحدیث





خلق کرده. طبق آیه قرآن هیچ مانعی ندارد که قبول بکنیم خدا عقل را به حرف درآورد، عقل هم با پروردگارش، با محبوبش، با آفریدگارش سخن گفته، چی گفته نمی‌دانیم.

### حضور عقل در مقابل خداوند

«ثُمَّ قَالَ لَهُ»؛ پروردگار محمد ابن مسلم به عقل فرمود: «أَقْبِلْ»؛ عقل که در پیشگاه خود حضرت حق بود، همه در پیشگاه حق هستند؛ ما در سوره «یس» می‌خوانیم ﴿وَإِنْ كُلُّ لَمَّا جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ﴾؛ کل آفریده‌هایم از ابتدا تا آخر پیش من همین الان حاضر هستند، یعنی شما آفریده‌های آینده را خبر ندارید، اما آن‌ها آفریده شده پیش من حاضر هستند، وجود اقدس حق زمان که ندارد، ما زمان داریم، دیروز بر ما گذشته، فردا نیامده، الان را ما داریم، ما از گذشته خبر نداریم، از آینده هم خبر نداریم، خبرهای الان هم همین است که در مسجد است، از بیرون مسجد هیچ خبری نداریم. قرآن مجید می‌گوید کل جهان پیش خداوند حاضر هستند.

### رابطه عقل با خوبی‌ها و بدی‌ها

به عقل گفت بیا، کجا بیا؟ او که در محضر پروردگار است؛ ببینید معنای لطیف حرف‌های اهل بیت (علیهم‌السلام) را، به عقل فرمود به طرف تمام طاعات و خوبی‌ها بیا، یعنی این قدر استعداد بهت دادم که تو می‌توانی صحبت را به همه خوبی‌ها و عبادت‌ها آراسته کنی، بیا به سوی کل خیرات و طاعات، یعنی رویت به طرف کل خیرات و طاعات باشد، «ثُمَّ قَالَ لَهُ أُدْبِرْ»؛ بعد بهش گفت پشت کن، یعنی به هر چه گناه و زشتی در عالم است رو نکن، رویت فقط به طرف من و خیرات و طاعات باشد، به تمام بدی‌ها هم پشت کن، یعنی بدی‌ها را قبول نکن.

۱. الکافی (ط-دارالحدیث) ج ۱ ص ۲۳.

۲. الکافی (ط-دارالحدیث) ج ۱ ص ۲۳.

۳. یس: ۳۲.

۴. الکافی (ط-دارالحدیث) ج ۱ ص ۲۴.

### رابطه گناه و عقل

الان ما گاهی گناه می‌کنیم برای عقل‌مان است؟ ابداء، برای هوای نفس‌مان است، برای شکم‌مان است، برای آن شهوت بین دو پهلوی ماست، اصلاً از این‌جا به بالا که جای عقل است، عقل گناه قبول نمی‌کند، گناه را یک ناحیه دیگر وجود ما قبول می‌کند، ما باید با او درگیر باشیم، راه درگیری‌اش هم این است اگر دهان گناه در وجود ما باز شد و به ما گفت بریز گرسنه‌ام است، ما باید گناه نریزیم تا این‌قدر گرسنه بماند که ضعیف بشود، دیگر صدایش درنیاید، نگوید گناه می‌خواهم. ما اگر تقویتش کنیم این‌قدر پررو است که دست بر نمی‌دارد، تا دم مرگ‌مان می‌گوید بده بیاید، اما اگر جوابش را ندهیم، محلش نگذاریم، از رو می‌رود، یعنی می‌بیند ما به حرفش گوش نمی‌دهیم و رهای‌مان می‌کند.

### محبوب‌ترین مخلوق نزد خداوند

«ثُمَّ قَالَ لَهُ!» بعد برگشت خداوند به عقل گفت «وَعِزَّتِي وَ جَلَالِي»؛ قسم به این توان‌مندی که دارم و مغلوب کسی نمی‌شود، و به جلالم قسم «مَا خَلَقْتُ خَلْقًا هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْكَ»؛ آفریده‌ای را در این عالم محبوب‌تر از تو پیش خودم خلق نکردم، یعنی ما اگر آلوده نشویم محبوب‌ترین هستیم، حالا چهار تا آلودگی هم که پیدا کردیم این‌قدر خدا مهربان است که یک دری را به روی ما باز کرده و اسمش را گذاشته توبه؛ گفته از گذشته بین خودت و من، چون گذشته بین ما و مردم اگر مالی است، باید برویم مال را برگردانیم، گذشته خودت و من همین که واقعا پشیمان شوی آن پشیمانی‌ات را من توبه حساب می‌کنم و می‌بخشم.

### رشد عقل

بعد یک جمله‌ای به عقل فرمود، این توضیح خوبی لازم دارد، «و لَا أَكْمَلْتُكَ إِلَّا فِيمَنْ أُحِبُّ»؛ هر مرد و زنی خودش را محبوب من کند، با همین عبادت و ترک گناه می‌شود

۱. الکافی (ط-دارالحدیث) ج ۱ ص ۲۴.

۲. همان.

۳. همان.

۴. همان.



محبوب من؛ ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ﴾<sup>۱</sup>، ﴿وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهِّرِينَ﴾<sup>۲</sup>، ﴿وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾<sup>۳</sup>، ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ﴾<sup>۴</sup>؛ اگر این بندگانم خودشان را با همین یک مقدار عبادت و ترک گناه محبوب من کنند عقل آنها را خودم زمینه می‌دهم، راه نشان می‌دهم و عقل آنها را کامل می‌کنم. یک عقل پخته می‌کنند، هر چه هم عقل آدم بالاتر برود پاداش قیامتش بالاتر می‌رود.

### رابطه عقل با عقاب و ثواب

«أَمَا إِنِّي آمُرُ؟» من به خاطر تو به بندگانم امر می‌کنم، «وَأَيُّكَ أَنْهَى؟» من به خاطر تو بندگانم را از منکرات نهی می‌کنم، «وَأَيُّكَ أَعَاقِبُ؟» من به خاطر تعطیل شدن تو در بندگانم، بندگانم را می‌کشم به جهنم، «وَأُثِيبُ؟» اما به خاطر زنده بودن و کار کردن تو که بندگانم بهت میدان می‌دهند می‌برم بهشت؛ این متن این روایت.

### روضه امام سجاده علیه السلام

فردا شب، شب شهادت وجود مبارک زین العابدین علیه السلام است. امشب من ذکر مصیبتم از ایشان است، فردا شب هم از ایشان است اگر خدا بخواهد، زین العابدین علیه السلام چند تا مصیبت دارد که ما گویندگان یا مداح‌ها برای تان بخوانیم؟ زین العابدین علیه السلام پنجاه و چهار سال کامل مصیبت دارد، پنجاه و چهار سال؛ زین العابدین علیه السلام در این پنجاه و چهار سال یک

۱. بقره: ۲۲۲.

۲. توبه: ۱۰۸.

۳. آل عمران: ۱۳۴.

۴. توبه: ۴.

۵. الکافی (ط-دارالحدیث) ج ۱ ص ۲۴.

۶. همان.

۷. همان.

۸. همان.



آب خوش از گلویش پایین نرفت. سوار بر شتر است، پاهایش را زیر شکم شتر با طناب بستند، یک زنجیر وزن دار انداختند گردنش، آفتاب به این زنجیر می خورد، اول حرارت این زنجیر پوست گردن را قرمز کرد، بعد زخم کرد، گاهی که نفس می کشید خون می آمد از زیر زخم ها، در این گیر و دار هم یک پیرمردی آمد جلوی شتر و هر چی از دهانش درآمد به زین العابدین علیه السلام گفت، امام سکوت کرد و جواب نداد، پیرمرد حرفش که تمام شد حضرت علیه السلام با یک دنیا محبت فرمودند: قرأت القرآن؟ خدایا این اسیر اسم قرآن ما را از کجا بلد است! گفت بله خواندم قرآن را، این آیه را خواندی: ﴿وَأَتِذَا الْقُرْآنَ فَحَقَّهُ﴾؛ دوباره فرمود قرأت القرآن؟ این آیه را خواندی: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى﴾؛ این آیه را خواندی: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾؛ پیرمرد این آیه را خواندی: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ﴾؛ صدا زد دیگر قرائت قرآنت را ادامه نده، این آیات به شما چه ربطی دارد؟ این آیات همه درباره اهل بیت پیغمبر علیه السلام است، درباره علی علیه السلام و زهرا علیه السلام و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام نازل شده، پیرمرد! مگر پیغمبر صلی الله علیه و آله شما غیر از ما اهل بیته علیهم السلام دارد؟ صدا زد خاک بر دهنم کی هستی؟ فرمود علی ابن الحسین علیه السلام کدام حسین علیه السلام؟ فرمود حسین علیه السلام پسر فاطمه زهرا علیه السلام.

## دعا

«اللهم اغفر لنا و لوالدینا و والدی والدینا و لمن وجب له حق علينا.»

۱. اِسْرَاء: ۲۶.

۲. أَنْفَال: ۴۱.

۳. شُورَى: ۲۳.

۴. أَحْزَاب: ۳۳.

جلسہ پنجم

ہم نشینی بانخوبان



## مقدمه

مفصل‌ترین حدیث که چند صفحه است و در کتاب باارزش اصول کافی جلد اول نقل شده است، حدیث شماره دوازدهم است که متن این حدیث در حدود پنجاه آیه قرآن را هم به کار گرفته، آیاتی که درباره عقل و عاقلان است. در این حدیث شریف که در احادیث اهل بیت علیهم‌السلام حدیث کم‌نظیری است وجود مبارک موسی ابن جعفر علیه‌السلام قطعه‌ای را از وجود مقدس حضرت زین‌العابدین علیه‌السلام نقل می‌کنند که امام چهارم دو بار در فرمایشات‌شان کلمه عقل را صریحاً به کار گرفتند، یک بار هم به کنایه، یعنی از متن جمله امام می‌شود فهمید که امام در این فرمایش اشاره به عقل دارند.

## سعادت دنیوی و اخروی

### اقتدا به قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام

این قطعه‌ای که از حضرت سجاده‌ساز علیه‌السلام نقل شده یک قطعه به تمام معنا کاربردی است، یعنی اگر انسان به عنوان ماموم این امام، این مطالب بیان شده را در زندگی‌اش پیاده بکند دنیا و آخرت خودش را به معنایی که قرآن و روایات می‌گوید آباد کرده است، می‌خواهد در این دنیا دستش از مال پر باشد یا می‌خواهد نباشد، نه پری مال دلالت دارد بر آبادی دنیا و نه خالی بودن دست از پول دلالت دارد بر خرابی دنیا، آن که آبادکننده دنیا و آخرت است اقتدای به قرآن و به اهل بیت علیهم‌السلام است.



### تهی دست با ایمان

برادران و خواهرانی که با قرآن کریم آشنا هستند، آیاتی در قرآن است درباره تهی دستان زمان پیغمبر ﷺ که در مدینه زندگی می کردند، سخت کار گیرشان می آمد، در آمدشان خیلی کم بود، ولی پروردگار عالم از این ها جوری تعریف کرده که اگر انسان نداند این ها کی هستند خیال می کند خدا دارد از بعضی از پیغمبرانش تعریف می کند. این ها در اخلاق و در رفتار و در کردار و در ایمان نزدیک به انبیای خدا ﷺ بودند، ولی پرونده مادی شان به یک امور مالی بسیار محدود رقم زده شده بود و هیچ توقعی هم از پروردگار عالم نداشتند، بلکه راضی به خدا بودند، چرا که می دانستند عامل سعادت مال نیست، عامل تیره بختی هم بی پولی نیست، این را می دانستند.

### انفاق اموال

خیلی ها در طول تاریخ در کنار انبیاء ﷺ در سختی معیشت بودند، ولی جزو برندگان رده اول سعادت دنیا و آخرت بودند، خیلی ها هم باز در کنار انبیاء ﷺ درآمد داشتند ولی با درآمدشان مطابق با خواست پروردگار معامله می کردند، این ها هم برنده بودند، پول داشتند ولی پول را برای پول نمی خواستند، پول را برای خدا می خواستند و خود را در کنار مال، وکیل خدا می دانستند، جانشین خدا می دانستند، مالک نمی دانستند.

### راه آسان شدن انفاق

﴿وَأَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَحْلِفِينَ فِيهِ﴾؛ این آیه در سوره حدید است، خیلی آیه زیبایی است، می گوید ای کسانی که شما را در مال دنیا نایب خودم قرار دادم، چون مالک واقعی من هستم، شما از مادر به دنیا آمدید چیزی نداشتید، وقت مردن تان هم با چند متر پارچه می روید. ابتدای کار مالک هیچی نبودید، آخر کار هم مالک هیچی نیستید، بین ولادت و مرگ هم وکیل من هستید، خلیفه من هستید، در مال مالک نیستید؛ چرا از خرج کردن





دل‌تان می‌سوزد؟ چرا ناراحت هستید؟ چرا برای‌تان سخت است؟ مگر برای خودتان است؟ وقتی آدم باور بکند مال خودش نیست راحت خمسش را می‌دهد، زکاتش را می‌دهد، برای جهیزیه مستمندان می‌دهد، برای آبرودارها می‌دهد، به پدر و مادر می‌دهد، به قوم و خویش فقیر هبه می‌کند، هدیه می‌کند، دلش نمی‌سوزد. آن که - به قول قدیمی‌های تهران - مال به جانش بسته او نمی‌تواند خمس بدهد، می‌گوید مالم است نمی‌دهم، زکات نمی‌دهد می‌گوید مالم است نمی‌دهم، می‌گویند به این خانواده‌های آبروداری که جهیزیه‌شان لنگ است کمک کن، می‌گوید به من چه ربطی دارد!

### سرمایه و انفاق

یک وقتی یک کسی برای چهار تا دخترش وسیله‌شنوایی می‌خواست، هر چهار تا کر به دنیا آمده بودند و اطبا هم روی گوش هر چهار تا کار کرده بودند، با سمعک‌های گران یک دورنمایی از صدا را می‌شنیدند، البته من تامین کردم، اما پیش یک پول‌دار حسابی رفتم و گفتم یک خیری هم به او برسد، یک دری هم از رحمت خدا به روی او باز بشود. به او گفتم - خیلی هم دل‌سوزانه برایش توضیح دادم - همه را گوش داد، یک بار هم شخص دیگری را فرستادم، او هم توضیح دل‌سوزانه‌ای داد، نهایت جوابش این بود که می‌خواست زن نگیرد که چهار تا دختر کر برایش به دنیا بیاورد، مگر مجبور بود؟

### خداوند مالک حقیقی

این مالک حال باطن خودش را می‌داند، یعنی ضد خداست، چرا که پروردگار عالم نه یک بار، نه دو بار، در قرآن کرارا فرموده: **﴿لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾**، **﴿لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾**؛ مالک همه چیز در این عالم و آن‌چه در آسمان‌ها و زمین است من هستم، مالک دیگر ندارد. این‌هایی که سخت‌شان است در راه خدا پول بدهند هنوز قرآن را باور نکردند که خداوند می‌فرماید مالک من هستم، شما جانشین و وکیل هستید؛ برای چه نگه

۱. آل عمران: ۱۸۹.

۲. بقره: ۲۵۵.

می‌دارید مال من را؟ من مالک هستم می‌گویم این جاها خرج کنید، شما برای چه مال من را نگه می‌دارید؟

### عواقب فرار از انفاق مال

اگر تمام مردم ایران خمس می‌دادند زکات می‌دادند که به صورت‌های مختلفی خیلی‌ها فرار می‌کنند؛ یک عده‌ای می‌گویند ما مالیات می‌دهیم دیگر خمس نمی‌دهیم، خمس و مالیات هر دو زمان صدر اول اسلام بوده، در عهدنامه مالک اشتر است که امیرالمومنین علیه السلام وقتی مالک را فرستاد به مصر، یکی از کارهایی که در دستورالعملش نوشت، «جَبَايَةَ خِرَاجِهَا»<sup>۱</sup>، از مردم عادلانه مالیات بگیر، چون می‌خواهی خیابان درست کنی، حمام درست کنی، کوچه درست کنی، راه درست کنی، چاه می‌خواهی بکنی، قنات می‌خواهی راه بیندازی، لایروبی می‌خواهی بکنی، این‌ها همه برای مردم است؛ مردم باید در این مملکتی که زندگی می‌کنند و دارند بهره‌مند می‌شوند از منافع این مملکت باید پول بدهند، مالیات برای خودمان است و برای یک مملکت، خمس هم برای پروردگار و دینش؛ دو تا پرونده است اما می‌گوید من مالیات می‌دهم ولی خمس نمی‌دهم. عده‌ای هم که بخیل هستند، نمی‌توانند خمس بدهند، یک عده‌ای هم باورشان نشده قرآن را و خمس نمی‌دهند، یک عده‌ای هم خود را مالک واقعی مال می‌دانند، دلشان نمی‌آید خرج بکنند. با این شرایط خمس بده کم می‌شود، در مقابل هزینه‌هایی که دشمن دارد برای نابودی دین ما می‌کند و ما از نظر هزینه کم می‌آوریم. اما آن‌ها کم نمی‌آورند، الان حلال و حرام و غارت شده و دزدی را، همه چیز را خرج تخریب دین ما می‌کنند، ما یک پول خیلی پاکی برای خدا به نام خمس و زکات دست‌مان است، یک عده‌ای این پول پاک خدا را حاضر نیستند به خود خدا بدهند، این خیلی حال بدی است.

### عمل انسان عامل سعادت و شقاوت

اگر من پول را نگه دارم، فرض کنید ثروتم به اندازه راک فلر آمریکایی شود، سعادت می‌آورد برای من؟ یا اگر در مضیقه قرار گرفتم بدبخت می‌شوم؟ تیره‌بخت می‌شوم؟ نه؛

۱. نهج البلاغه (صبحی صالح) ص ۴۲۷.



پول نمی‌تواند من را خوشبخت کند یا تیره‌بخت کند، من کنار پول با درست عمل کردنم خوشبخت می‌شوم و با بد عمل کردنم بدبخت می‌شوم، و گرنه پول به صورت طلا و نقره وقتی در معدن است، نه رنگ سعادت دارد و نه رنگ شقاوت دارد، اصلاً درباره‌اش هیچی نمی‌شود گفت. طلا در معدن است، آهن در معدن است، رنگی ندارد، نه خوب است نه بد است، نه مایه سعادت است و نه مایه شقاوت، اما وقتی این آهن از معدن درمی‌آید و می‌رود در آهن‌گری، می‌رود در کوره و ساخته می‌شود، بعد به صورت شمشیر سر از دست امیرالمومنین علیه السلام در می‌آورد، می‌شود «لَصْرْبَةُ عَلِيٍّ يَوْمَ الْخَنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ أَعْمَالِ الثَّقَلَيْنِ»؛ همین آهنی که در دست علی است، عین همین، وزن همین، شکل همین، وقتی می‌افتد دست ابن ملجم علی کش می‌شود. ما درباره هر چه می‌خواهیم حرف بزنیم به علاوه انسان باید حرف بزنیم و گرنه پول نه عامل خوشبختی است نه عالم بدبختی، من هستم که رفتارم با پول من را بدبخت می‌کند می‌شوم قارون، رفتارم با پول من را خوشبخت می‌کند، مثل همین پول‌دارهایی که در این مملکت بیش از هزار سال است مسجد ساختند، کتاب‌خانه ساختند، حوزه علمیه ساختند، مراکز نگهداری ایتم ساختند، مشکلات مردم را حل کردند، خمس دادند، زکات دادند، خوشبخت شدند. بالاخره آن‌هایی که همین مسجد را ساختند، یک اجر دادند، یک فرغون ماسه دادند، دو تا کیسه سیمان دادند، تا دو هزار سال دیگر که این مسجد برپا باشد آن‌ها اتوماتیک کل ثواب‌های عبادات و ثواب‌های منبرهایی که در این مسجد تولید می‌شود در پرونده‌شان واریز می‌شود.

### روایت امام کاظم علیه السلام از امام سجاد علیه السلام

#### عدم قناعت در امور اخروی

در این روایت خیلی نکات مهمی موسی ابن جعفر علیه السلام از جدشان زین‌العابدین علیه السلام نقل می‌کنند که مردم اگر عمل کنند در زندگی‌شان، مردمی که می‌گویم یعنی عموم مردم و گرنه شماها که وصل به توفیق پروردگار هستید و در حد خودتان دارید به قرآن و اهل

بیت علیه السلام اقتدا می‌کنید، اما مواظب باشید حتماً به این مقدار اقتدا قناعت نکنید، ما اگر بخواهیم قناعت بکنیم باید قناعت در خرج بکنیم، قناعت در برج بکنیم، اما در این زمینه‌ها نباید قناعت بکنیم، به خودمان بگوییم که الحمد لله نماز را که می‌خوانم، روزه را هم گرفتم، یک شب، دو شب، پنج شب هم پای منبر نشستم و دو کلمه یاد گرفتم، پس من اهل بهشت هستم، خمس هم دادم، قطعاً اهل بهشت هستی ولی چرا دو هزار متر از بهشت را می‌خواهی بخری؟ خب دو میلیون مترش را بخر؛ قناعت نکن در این زمینه.

### قناعت در امور دنیوی

یادم نیست من این روایت را کجا دیدم، چهل سال بیشتر است این روایت را دیدم، در ذهنم مانده اما جایش را یادم رفته؛ امیرالمومنین علیه السلام به حضرت مجتبی علیه السلام می‌فرماید در امور دنیایی همیشه حسن جان! به پایین دست خودت نگاه کن. می‌بینی الان همسایه‌ات، رفیقت، قوم و خویشت امشب شامش نان و پنیر است ولی برای تو نان و آبگوشت است، آرام شو؛ در امور مادی پایین دستت را نگاه کن، اما حسن جان! در امور معنوی بکوش که خودت را به پیغمبر صلی الله علیه و آله برسانی، اصلاً قناعت نکن، در امور معنوی بدو، خوابت را کم کن، استراحتت را کم کن، رفاهت را در امور معنوی کم کن، ﴿جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ﴾؛ به اندازه امکان بدن و مال و آبرو و شخصیت و شهرتت بدو برای خدا؛ قانع نباش.

### اصلاح نفس و هم‌نشینی با خوبان

جمله اول حضرت سجاده علیه السلام «مُجَالَسَةُ الصَّالِحِينَ دَاعِيَةٌ إِلَى الصَّلَاحِ»؛ شما اگر نشست و برخاستان راه، رفاقتان راه، رفت و آمدتان را با خوبان و بندگان خدا قرار بدهید، این رفت و آمد، این نشست و برخاست، این دید و بازدید، این زیارت پاکان، این شنیدن حرف‌های پاکان در وجود شما اصلاح‌گری می‌کند، چون آدم طبیعتاً از مسائل مثبت و زیبا

۱. حج: ۷۸.

۲. الکافی (ط-دارالحدیث) ج ۱ ص ۴۱.



خوشش می‌آید؛ وقتی یک نفر را با یک دنیا وقار می‌بیند، با یک دنیا پاکی می‌بیند، با یک دنیا درست‌کاری می‌بیند، با یک دنیا صفا می‌بیند و می‌بیند که همه جاده‌های گناه هم به رویش باز است و قدم نمی‌گذارد در این جاده‌ها، اثر می‌گیرد، چون خداوند بافت تمام موجودات عالم را به گونه‌ای قرار داده که هم اثر می‌گیرند و هم اثر می‌دهند، هم قبول اثر می‌کنند و هم اثرگذاری می‌کنند.

### زندگی شهید آیت الله مدرس

یک مورد خیلی خوبش را برای‌تان بگویم؛ یکی از شهرهای استان اصفهان شهرضا است، به مناسبت امام‌زاده‌ای که در آن‌جا هست اسمش شاه رضاست، حرم مفصلی دارد، گنبد و بارگاه مفصلی دارد، نام شهر نام اوست، نام قدیمش قمشه بوده.

یک مرد صالح شایسته پاک بزرگوار با معرفت و باوقار در این شهر زندگی می‌کرد معروف به الهی، یک روز می‌آید در مغازه عطاری جنس بخرد، قند، چایی، برنج، گل گاو زبان برای خانه، قبل از خودش دو سه تا مشتری در مغازه بودند، آن‌ها هم صورت جنس داده بودند، ایشان هم ایستاده بود تا نوبتش شود. آدم خیلی محترمی بود، شاگرد مغازه که ده سالش بود توجهش را جلب می‌کند، گاهی فهم آدم‌های فهمیده چه آثاری به بار می‌آورد! خرد خردمند چه آثاری ایجاد می‌کند! می‌بیند این بچه معدن ادب است، معدن پاکی است، معدن وقار است و با این سن ده سالگی مثلاً این دویست قلم جنس عطاری کاملاً در ذهنش است، تا اوستا می‌گوید فلان جنس را بیاور نمی‌گردد دنبالش، صاف می‌رود کنار آن طاقچه - قفسه که نبود آن وقت‌ها- و آن قوطی مخصوص آن جنس خواسته شده را درمی‌آورد، خیلی تمیز و بادب می‌آورد می‌گذارد پیش اوستا. مشتری‌ها جنس‌شان را می‌خرند و می‌روند، ایشان هم جنسش را می‌خرد و پول را می‌دهد؛ به عطار می‌گوید که بچه خودت است؟ می‌گوید نه، پس کیست؟ می‌گوید بچه یک خانواده سید فقیر و محترمی است، همین نزدیکی‌های شهرضا یک دهی است به نام افسه، آن‌جا زندگی می‌کنند، پدرش این را آورده در مغازه من شاگردی کند. ایشان برمی‌گردد به این بچه ده ساله می‌گوید پسر اسمت چیست؟ می‌گوید



سید حسن، چرا آمدی شاگردی می‌کنی؟ می‌گویند تهی دست هستیم، پدرم من را آورده این‌جا، پدرت کیست؟ می‌گویند پدرم یک روحانی است به نام میر عبدالباقی، منبر و روضه زیادی ندارد و به سختی زندگی ما اداره می‌شود، پدرم هم اهل دست دراز کردن پیش هیچ کس نیست، زیر بار فلک نمی‌رود پدرم، آقا است. به عطار می‌گویند این سید حسن را به من اجازه بده با خودم ببرم و بعد فردا می‌آورم، ایشان چون یک شخصیت قابل توجهی بود عطار می‌گوید ببرید آقا، دست بچه را می‌گیرد و جنس‌های خریده شده را می‌دهد درب خانه خودش و با این بچه می‌رود پیش پدر بچه.

به پدر بچه می‌گویند که این بچه از ارزش‌های خوبی برخوردار است، حیف است این را گذاشتی شاگرد عطاری، حالا چهل سال فرض کن این‌جا شاگردی کرد و خودش مغازه خرید و یک عطار حسابی در این شهر شد، باز هم حیف است. میر عبدالباقی می‌گوید چه کارش کنم؟ می‌گویند بفرست درس بخواند، می‌گویند من نان یک روزش را ندارم بدهم، این دو زاری که این اوستا بهش می‌دهد کمک خرجی ماست، می‌گویند شما هیچی نمی‌خواهد به بچه‌ها بدهی، من خرج تحصیل این بچه را می‌دهم، می‌گویند اختیار با شماست.

سه چهار سال در شهر نگهش می‌دارد، به او سر می‌زند، مواظبت می‌کند، آن وقت آن‌جا حوزه داشته و الان هم دارد، بچه درسش به یک جایی می‌رسد، یک روز همین آقا می‌گوید پسرم دیگر ماندنت در شهرضا عمر تلف کردن است، برو به اصفهان، خرج اصفهان هم من می‌دهم. سه سالی که اصفهان بود دیگر شد شانزده هفده ساله، نامه‌ای می‌نویسد به همین آقا که دیگر پول برای من نفرست من زندگی‌ام تامین است، حالا زندگی‌اش از کجا تامین می‌شد؟ اصفهان کسی را نمی‌شناسد، پنجشنبه‌ها و جمعه‌ها می‌رفت عملگی، پول دو روز عملگی‌اش را می‌گرفت و از شنبه تا پنجشنبه خرج می‌کرد؛ گفت حالا که من بدن دارم می‌توانم عملگی کنم، برای چی آن آقا پول بفرستد نمی‌خواهم این پول را. تحصیلاتش در اصفهان بالا رفت و اساتیدش تشویقش کردند بروند نجف و رفت به نجف. روزی که از نجف برگشت ایران تبدیل شده بود به یک مجتهد جامع الشرائط به نام سید حسن مدرس که آثار عجیبی را در این مملکت از خودش به جای گذاشت.



### ایستادگی مدرس در مقابل روس‌ها

اگر مدرس در مجلس جلوی اولتیماتم روس‌ها یک نفره نایستاده بود، در مجلس فریاد زد ما تسلیم دولت روسیه نمی‌شویم؛ روسیه می‌بیند ما تسلیم نمی‌شویم، دلش می‌خواهد بیاید - آن وقت ایران یازده میلیون جمعیت داشت - کل ما را بکشد و زمین صاف را بردارد، ولی ما تسلیم نمی‌شویم.

### ایستادگی مدرس در مقابل پهلوی اول

شما پیرمردها شاید یادتان باشد در آن دوران قلدری قوی رضاخان، یک نفر مقابل او در تهران ایستاد که مدرس بود، یک نفر هم در قم آقا شیخ محمد تقی بافقی بود. یک روزی در مجلس رضاخان گریبان مدرس را گرفت و عربده کشید گفت از من چی می‌خواهی؟ گفت می‌خواهم که تو یک دقیقه زنده نباشی در این دنیا؛ رضا خان تبعیدش کرد و بعد بیست و هفتم ماه رمضان بردند زهر به او دادند در کاشمر، دیدند نمی‌میرد، عمامه‌اش را پیچیدند به گردنش و از دو طرف کشیدند و از دنیا رفت و شهید شد. شما الان بروید کاشمر؛ صحنش، قبرش، گنبدش، بارگاهش کم از قم و حضرت عبدالعظیم ندارد؛ او همان شاگرد عطار بود ولی یک آدم صالح، به تور این بچه خورد و این بچه را تبدیل به مدرس کرد.

### داشتن دوست و رفیق خوب

با زبان نرم، با زبان محبت به جوان‌های تان و به بچه‌های تان سفارش کنید و لو شده یک دانه رفیق شایسته پیدا کنند، یک رفیق الهی، یک رفیق با معرفت، یک رفیق دین‌دار، اثر می‌گذارد؛ این گفتار زین‌العابدین علیه السلام است، چون تجربه تاریخ انسان هم نشان می‌دهد که این گفته زین‌العابدین علیه السلام تحقق داشته دائماً؛ «مُجَالَسَةُ الصَّالِحِينَ دَاعِيَةٌ إِلَى الصَّلَاحِ»؛ معاشرت با خوبان عقل آدم را باز می‌کند، فکر آدم را مستقیم می‌کند، اخلاق انسان را اصلاح می‌کند.

۱. الکافی (ط-دارالحدیث) ج ۱ ص ۴۱.

## رشد عقل

«و آدابُ العُلَمَاءِ زِيَادَةُ فِي الْعَقْلِ»؛ زین العابدین علیه السلام می فرماید اگر می خواهید عقل تان اضافه شود، عقل تان وزن بیشتری پیدا بکند با عالمان ربانی در ارتباط باشید، دست از عالم ربانی برندارید، و سوسه تان نکنند رابطه تان را با عالم ربانی قطع کنند، کینه ورزتان کنند، بدبین تان نکنند، حجت خدا و دلیل خدا که تمام نمی شود. ببینید یک روزگاری بر ما واجب بوده از ولایت اهل بیت علیهم السلام پیروی کنیم، اهل بیت علیهم السلام همه شهید شدند، دوازدهمی هم غایب شد ولی ما را تنها نگذاشتند، گفتند بعد از اطاعت از ولایت ما از فقیه دین شناس، عالم ربانی دست برندارید. این هایی که از دوران گذشته با عالمان ربانی رفت و آمد داشتند خودشان هم به اوج عظمت و شخصیت انسانی الهی رسیدند، همان ها بودند که کنار عالمان ربانی پول شان در بهترین جا مصرف شد.

## رشد عقلی پدر آیت الله حائری

یکی از آن ها پدر حاج شیخ عبدالکریم حائری مرجع تقلید، آیت الله العظمی حافظ دین در زمان رضاخان. پدر این مرجع تقلید کم نظیر که شاگردانی که از درسش درآمدند یکی از آن ها حضرت امام شد، یکی آیت الله العظمی گلپایگانی شد، یکی مرحوم آقا نجفی شد، خیلی عالمان بزرگی از درسش درآمدند. پدر ایشان فکر می کنید از مراجع ویژه شیعه بوده که بچه اش این گونه شد؟ نه؛ شما وقتی می روید طرف یزد یک بار بیچید به سمت میبد، بروید مهریز ده حاج شیخ عبدالکریم حائری، پدر ایشان آن جا قصابی داشت، سواد هم نداشت، من سی سال پیش رفتم خانواده گذشته حاج شیخ را آن جا پیدا کردم، پیرمردی بود نود ساله، پسرخاله حاج شیخ بود، نشستم دو شب در خانه اش و گفتم از حاج شیخ عبدالکریم هر چه یاد است برای من بگو؛ این ها را او به من گفت. اما چرا بچه اش این گونه شد؟ پدر او با شغل قصابی با عالمان ربانی آن منطقه در ارتباط بود؛ زندگی عالمان ربانی، حرف های عالمان ربانی، اخلاق آن ها را دید و گفت چرا بچه ام را بیاورم



ساطور و کارد دستش بدهم؟ بچه‌ام را می‌فرستم در یک شغلی که انسان‌سازی کند نه گوسفندکشی. فرستاد و شد حاج شیخ عبدالکریم، گفت حیف است که این بچه ساطور بگیرد دستش و استخوان خرد کند، برود استخوان‌های دین را قوی کند، استخوان‌بندی شیعه را قوی کند، نه ساطور بگیرد استخوان‌شکنی کند، کارد بگیرد گاوکشی بکند، برود بدمد و مردم را زنده کند، ﴿وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعاً﴾؛ یادگار حاج شیخ عبدالکریم این حوزه علمیه قم است، اصلاً قبل از ایشان قم حوزه نبود، یک شهر خاموشی بود، الان از یادگار حاج شیخ عبدالکریم تشیع به تمام جهان راه پیدا کرده و می‌دانید اتوماتیک چه ثوابی در پرونده حاج شیخ عبدالکریم واریز می‌شود!

جملات دیگر هم دارند حضرت علیه السلام در این زمینه‌ها که حیف است من کاملش نکنم، امشب که شب شهادت‌شان است، فردا که روز شهادت‌شان است و شام شهادت‌شان فردا شب، چون کاملاً با بحث عقل هم در ارتباط است بقیه جملات حضرت علیه السلام را به خواست خدا و به توفیق خدا فردا برای‌تان بیان می‌کنم.

## روضه

کدام مصیبت زین العابدین را بخوانم؟ کدام مصیبتش را؟ دیشب گفتم برای‌تان از تولدش تا شهادتش مصیبت دید، چه مصائبی! یک روز آفتاب طلوع نکرده بلند شد از خانه آمد بیرون، یک زمین کشاورزی داشت بیرون مدینه، غلامش کارگرش بهش گفت یا بن رسول الله! من بیایم خدمت‌تان؟ فرمود بیا؛ خیلی کارگر خوبی بود، درست بود، امام دوستش داشت. می‌گوید آمدیم بیرون شهر، امام کنار یک سنگی نشست و رفت به سجده، هزار بار این ذکر را گفت «لا اله الا الله حقاً حقاً، لا اله الا الله ايماناً و تصديقاً، لا اله الا الله عبودیتاً و رقاً»؛ گریه‌اش بند نیامد، سجده‌اش که تمام شد بلند شد تکیه داد به آن سنگ، یک گریه شدیدتری را شروع کرد، گفت من می‌دانستم برای چی دارد گریه

## عقل و عاقلان

شدید می‌کند، آمدم روبرویش نشستم، گفتم یا بن رسول الله! جان‌تان دارد از دست می‌رود، یا بن رسول الله! پای چشم‌تان دارد زخم می‌شود از گریه، کی می‌خواهید گریه‌تان را تمام کنید؟ فرمود غلام من! یعقوب پیغمبر علیه السلام دوازده تا پسر داشت، یک دانه‌اش گم شد و می‌دانست که نمرده، اما خدا بهش خبر نداد بچه‌ات کجاست، غلام این قدر این پدر فراق دیده و گریه کرد، دو تا چشمش سفید شد، کم نور شد، بی‌نور شد؛ به من می‌گویی گریه نکنم در حالی که یک نصف روز هفده نفر از عزیزان ما را جلوی چشم من و عمه‌هایم سر بریدند، سرهای‌شان را بالای نیزه زدند؛ به من می‌گویی گریه نکنم؟! من دیدم دو دست عمویم قمر بنی هاشم علیه السلام را از بدن جدا کردند، بدن برادرم اکبر را قطعه قطعه کردند، در بغل پدرم بچه شش ماهه ما را تیر سه شعبه زدند.

جلسہ ششم

ہم نشینی باخوبان (۲)



## مقدمه

### انتقال سخنان ائمه علیهم السلام توسط اصحاب

شنیدید کتاب شریف و پرقیمت اصول کافی در جلد اول حدیثی را به شماره دوازدهم نقل کرده که این حدیث از مفصل‌ترین احادیثی است که از امام معصوم چشمه جوشان علم پروردگار مهربان عالم به ما رسیده است. چه خدمت عظیمی کردند آن چهره‌های ایمانی و ملکوتی که هر وقت به محضر مبارک ائمه طاهرين علیهم السلام رسیدند حقایق را از آن بزرگواران و هادیان راه شنیدند و همان‌جا ثبت کردند و نوشتند. این مجموعه نوشته‌ها بعداً تبدیل به کتاب شد و این کتاب‌ها را خداوند کمک کرد باقی ماند که تا الان روایات و احادیث ائمه طاهرين علیهم السلام که واقعا تفسیر بر قرآن کریم است به جا مانده و حجت خدا با قرآن و با روایات بر کل مردم دنیا مخصوصاً زمان ما که دیگر گوش همه اسلام در ضیاء تشیع را شنیدند، تمام است، یعنی روز قیامت کسی عذری در پیشگاه خدا نخواهد داشت.

### روایت موسی بن جعفر علیه السلام

در این روایت طولانی حضرت موسی ابن جعفر علیه السلام یک بخش از مطالب‌شان برای خودشان است که بیان فرمودند؛ یک بخش از روایت از آیات شریفه قرآن فقط آیات مربوط به عقل کمک گرفته که این آیاتی که حضرت نقل می‌کنند هر کدامش درس‌ها برای مردم دارد، چرا که آیاتی را حضرت نقل می‌کنند که آثار عقل را و خرد و ارزش خردمندان را بیان می‌کند؛ یک



بخش روایت هم مطالبی است که حضرت از امیرالمومنین علیه السلام نقل می‌کنند؛ یک قطعه از روایت هم از وجود مبارک حضرت زین العابدین علیه السلام نقل شده است که اگر خداوند توفیق بدهد همه آن قطعه را که حدود سه خط است من امشب برای تان عرض می‌کنم.

### سخن امام سجاد علیه السلام

#### هم‌نشینی با خوبان

«مُجَالَسَةُ الصَّالِحِينَ دَاعِيَةٌ إِلَى الصَّالِحِ»؛ واقعا چه راهنمایی پر قیمتی است که امام چهارم علیه السلام می‌فرماید هم‌نشینی با مردم شایسته؛ مردم شایسته چه کسانی هستند؟ ما از آیات قرآن مجید می‌توانیم بفهمیم شایستگان چه کسانی هستند، در درجه اول طبق قرآن انبیای خدا علیهم السلام و ائمه طاهرين علیهم السلام، در درجه بعد آن مردمی هستند که از ایمان کامل و عمل بر اساس ایمان برخوردارند، آن‌هایی که در آیات آمده ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾؛<sup>۱</sup> در آیات قرآن مجید ارزشی که به صالحین داده به طایفه دیگر نداده؛ شما در سوره بقره در دعاهای حضرت ابراهیم علیه السلام این پیغمبر با عظمت الهی می‌بینید یک درخواستش از پروردگار این است، ﴿رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ﴾؛<sup>۲</sup> این خیلی عظمت است که برای صالحین بیان شده. یا در سوره یوسف می‌خوانید که به پروردگار عالم عرض می‌کند ﴿تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ﴾؛<sup>۳</sup> یا از قول حضرت سلیمان در سوره نمل می‌بینید که همین درخواست جدش ابراهیم علیه السلام و درخواست حضرت یوسف علیه السلام را می‌کند، یعنی انبیای خدا علیهم السلام با این دعای‌شان نشان می‌دهند که مردم صالح و قوم صالح و گروه صالحین از چه مقام و موقعیتی در پیشگاه خدا برخوردارند.

۱. الکافی (ط-دارالحدیث) ج ۱ ص ۴۱.

۲. بقره: ۲۷۷.

۳. شعراء: ۸۳.

۴. یوسف: ۱۰۱.



## حضور خوبان در همه اعصار

امروز که انبیاء علیهم السلام در بین ما نیستند، از امامان با کرامت و بی نظیرمان هم نفر دوازدهمشان غایب است، ما محروم از معاشرت و نشست و برخاست با ایشان هستیم ولی خداوند متعال هیچ وقت بدون حجت نیست. در بین مردم افراد شایسته، افراد پاک، افراد درست کار، افراد الهی مسلک، ربانی مسلک هستند کسانی در هر لباسی، هم در لباس ما و هم در لباس شما که آدم از پروردگار واقعا گدایی کند آن‌ها را، یعنی بگوید خدایا این مدتی که از عمر من باقی مانده این بندگان شایسته‌ات را به من بنمایان، من را با آن‌ها آشنا کن، نشست و برخاست با آن‌ها و لو هفته‌ای یک بار؛ حضرت علیه السلام می‌فرماید اصلاح‌گر است همین معاشرت، اثر می‌گذارد در شما، ارزش‌ها را به شما منتقل می‌کند. عنایت بفرمایید شما چون ظرائف آیات و روایات را کاملا دریافت می‌کنید و بزرگ شده‌ خانه خدا و منبر هستید من یک روایتی را از رجال کشی که برای اوایل قرن چهارم است، هزار و صد سال پیش در همین زمینه برای تان بخوانم.

## حذیفه بن یمان در کلام امام رضا علیه السلام

### هم نشینی حذیفه با امام علی علیه السلام

روایت از وجود مبارک امام هشتم حضرت علی ابن موسی الرضا علیه السلام است، البته روایت که می‌گوییم نه به شکل حدیث و خبر، یک قطعه‌ای را امام از زندگی یکی از اولیای خدا به نام حذیفه ابن الیمان نقل می‌کند. حذیفه عاشقانه با امیرالمومنین علیه السلام نشست و برخاست داشت، یعنی امیرالمومنین علیه السلام را باور داشت، یعنی امیرالمومنین علیه السلام را امام واجب اطاعه می‌دانست، آن هم در موج تاریکی فرهنگ سقیفه و بنی‌امیه که نود درصد مردم حق را گم کرده بودند و باطل را به جای حق انتخاب کرده بودند، ولی این‌ها واقعا آدم‌های عاقلی بودند، آدم‌های خردمندی بودند، این‌ها همان‌هایی هستند که کرارا خدا در قرآن فرموده ﴿إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ﴾؛ اولوالالباب یعنی آن‌هایی که عقل‌شان پاک بوده و قاطی نداشته، خرده

شیشه نداشته، این نورافکن الهی در وجودشان قوی بوده و می‌توانستند با این نورافکن الهی باطل را تشخیص بدهند و حق را تشخیص بدهند، ناامنی فکری نداشتند، اضطراب قلبی نداشتند، تبلیغات سو بنی‌امیه اصلاً درشان اثر نکرد و نداشت. امام هشتم علیه السلام می‌فرماید این حذیفه که نشست و برخاستش با امیرالمومنین علیه السلام عالمانه بوده، عاشقانه بوده، حکیمانه بوده، اگر می‌آمد خدمت امیرالمومنین علیه السلام فقط برای این بود که ارزش‌های الهی را از امیرالمومنین علیه السلام به خودش منتقل کند، حالا این نشست و برخاست از قول امام هشتم ببینید با حذیفه چه کار کرد.

### سخن حذیفه در حال احتضار

خیلی جالب است، دو روز است که من این روایت را دیده‌ام و اصلاً از ذهنم نمی‌رود، با این که بار اول که نگاه کردم حفظ کردم، ولی تا امشب چهار پنج بار این کتاب را باز کردم و این بخش نورانی کلام حضرت رضا علیه السلام را روی صفحه کتاب خواندم؛ امام علیه السلام می‌فرماید حذیفه مرگش نصف شب بود، در همان حال احتضار به دخترش که در اتاق بود برگشت و گفت که دخترم! ساعت چند است؟ آن وقت‌ها این ساعت‌هایی که ما داریم نبود، حرف‌شان این بود که چه وقت از شب است، می‌گفتند ساعت که کلمه ساعت در قرآن مجید هم آمده، خیلی هم آمده، یکی از اسم‌های روز قیامت که در سوره مومن است ساعت است، «وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ»؛ گفت دخترم چه وقت شب است؟ عجب حالی است که آدم پنج شش تا نفس مانده به مرگش عقلش کار کند، روحش کار کند، قلبش کار کند، متوجه باشد و این قدر آرام که می‌داند دارد می‌میرد با دخترش حرف بزند، این قدر آرام، این‌ها نقل حضرت رضاست علیه السلام؛ گفت دخترم! چه وقت شب است؟ گفت پدر! شب به نیمه رسیده، مثلاً به وقت الان ما یازده و ده دقیقه است یا در تابستان دوازده است، بالاخره گفت پدر! شب از نیمه گذشته، امام هشتم علیه السلام می‌فرماید وقتی دخترش گفت شب به نیمه رسیده گفت که «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي بَلَّغَنِي هَذَا الْمَبْلَغَ»؛ من

۱. غافر: ۴۶.

۲. رجال الکشی ج ۱ ص ۱۶۱.



در این یکی دو نفس باقی مانده خدا را ستایش می‌کنم که او من را به چنین موقعیت و جایگاهی راهنمایی کرد و در چنین جایگاهی قرار داد؛ کدام جایگاه؟ خدا من را راهنمایی کرد، به من کمک کرد و به این جایگاه رساند.

### معنای شفاعت در دین

خداوند متعال که برای بندگان مستقیم کاری نمی‌کند، خدا بین خودش و بندگانش در همه چیز واسطه قرار داده، الان زمین شفیع ماست از جانب خدا که به ما میوه بدهد، حبوبات بدهد، سبزیجات بدهد، اما خداوند مستقیم که این‌ها را به ما لطف نمی‌کند، صبح به صبح طاق خانه ما باز شود پنج تا دیس میوه بیاید پایین و برنج بیاید پایین و گوشت بیاید پایین. ما الان که داریم زندگی می‌کنیم بین هزاران شفیع زندگی می‌کنیم؛ این‌هایی که در عربستان می‌گویند شما شیعه‌ها که دنبال شفاعت هستید، مشرک و ضد خدا هستید، خودشان نمی‌فهمند که همین نان و آبی که می‌خورند، همین میوه‌ای که می‌خورند به شفاعت دارند می‌خورند، اگر شفاعتی نبود هیچ چیزی وجود نداشت، نوزاد با شفاعت سینه مادر به تمام مواد غذایی وصل است، اگر روز قیامت این شفاعت نباشد اصلاً کار همه لنگ است، کمیت همه لنگ است، ما در قیامت با شفاعت دین اهل بیت علیهم‌السلام، با شفاعت زبان اهل بیت علیهم‌السلام که در دنیا حلال و حرام را به ما گفتند و ما هم قبول کردیم صد درصد اهل نجات هستیم و الا اگر خداوند شفاعت را بردارد فقط انبیا و ائمه علیهم‌السلام به بهشت می‌روند، بقیه باید سرشان را بیندازند پایین و مودبانه بروند به جهنم. اصلاً شفاعت یک اصلی است در جهان هستی که جلوه کاملش در قیامت است؛ این که حذیفه چند لحظه مانده به مرگ بنا به فرموده حضرت رضا علیه‌السلام می‌گوید «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي بَلَّغَنِي هَذَا الْمَبْلَغَ»؛ ایشان به چه وسیله به این جایگاه رسیده؟ تربیت امیرالمومنین علیه‌السلام، زبان امیرالمومنین علیه‌السلام، روش امیرالمومنین علیه‌السلام؛ با امام علیه‌السلام رفت و آمد داشته، نشست و برخاست کرده، همه وجودش علوی مسلک شده.

### جایگاه معنوی حدیفه و راه رسیدن به آن

حالا این جایگاهی که می‌گویید چیست؟ که خدا را ستایش می‌کنم که من را به چنین جایگاهی رساند، خودش می‌گوید که این جایگاه چیست که خدا من را به این جایگاه هدایت کرد که ما می‌دانیم به کمک امیرالمومنین علیه السلام هم به این جایگاه هدایت شده است، خیلی مطلب جالبی گفته حدیفه، آفرین بر حدیفه، بارک الله به عقلش. «لَمْ أُوَالِ ظَالِمًا عَلَى صَاحِبِ حَقٍّ»؛ یعنی زندگی‌ام که شروع شد تا این نصف شب که دارم می‌میرم کمک هیچ ستم‌کاری بر ضد صاحب حقی نبودم، اصلا در پرونده‌ام یک کلمه، یک قلم زدن، یک نامه نوشتن، یک حرف زدن، یک اشاره کردن، برای کمک کردن به ستم‌کاری بر ضد صاحب حقی ندارم، من در طول زندگی حق احدی را در هیچ موردی پایمال نکردم و به باد ندادم و دست ظالم ندادم. «وَلَمْ أُعَادِ صَاحِبَ حَقٍّ»؛ اصلا به عمرم سابقه ندارد که به صاحب حقی دشمنی کرده باشم، کینه من و دشمنی من باعث بشود که آن صاحب حق از حقش محروم شود، هر کسی که بوده، بیگانه بوده، آشنا بوده، قوم و خویش بوده، به من بد کرده، با من بدخلقی کرده؛ من کاری نکردم که حق کسی پایمال شود.

### جایگاه رعایت حقوق در زندگی بهتر

این زندگی چه زندگی است؟ فکر کنید اگر هفتاد و پنج میلیون مردم ایران به آدم عوضی ستم‌کار لات چاقوکش عربده‌جوی قلدری کمک نکنند، بر ضد صاحب حقی که آن ظالم حق صاحب حق را ببرد، یا با احدی که حقی دارد کینه نداشته باشند، که با کینه این حق آن آتش بگیرد، کل زندگی در ایران چه خواهد شد! این‌جا به قدری پرونده لطیف می‌شود که آدم ماتش می‌برد، مثلا این خانم‌های بزرگواری که بی‌حجابند، بد حجابند، رعایت محرم و نامحرم و حلال و حرام را نمی‌کنند، این‌ها دارند حق صد و بیست و چهار هزار پیغمبر علیهم السلام را پایمال می‌کنند، حق زحمات‌شان را، حق تبلیغ دین‌شان را، حق تبلیغ حرام و

۱. رجال الکشی ج ۱ ص ۱۶۱.

۲. رجال الکشی ج ۱ ص ۱۶۱.



حلال‌شان؛ رباخور یک جور، شراب‌خور یک جور، بی‌نماز یک جور، ظالم یک جور، متجاوز یک جور. حذیفه می‌خواهد بگوید یک قدم در گناه گذاشتن نابود کردن حق یک صاحب حق است، حالا یا خداست یا انبیاست و یا ائمه طاهرين علیهم‌السلام است، یا پدر و مادر است، یا زن و بچه است، یا همسایه است، یا مردم هستند. چه قدر عالی می‌شد اگر کل مردم حق هر کسی را رعایت می‌کردند.

### آشنایی با فرهنگ اهل بیت علیهم‌السلام در کتاب اصول کافی

بعضی چیزها را زیاد شنیدید، اتفاقاً خدا کمک می‌کند در کتاب‌ها گیر ما می‌آید و بی‌دریغ می‌آییم برای‌تان می‌گوییم، اما بعضی چیزها را هم شنیدیم چون داستان‌هایی بوده که در کتاب‌ها همه جا دیده می‌شده، گویندگان خیلی راحت به آن دسترسی پیدا می‌کنند و می‌بینند داستان خوشمزه و قشنگی است، می‌آیند می‌گویند. این داستانی که من می‌گویم اواخر جلد دوم اصول کافی در باب العشرة کافی است، یعنی چگونه زیستن با یک‌دیگر. هر شیعه‌ای تا یک دور این کتاب اصول کافی را حداقل نخواند اصلاً از فرهنگ اهل بیت علیهم‌السلام و زحمات‌شان نمی‌تواند اطلاع پیدا کند که این‌ها برای دستگیری از مردم چه کردند، چه مطالبی را به یادگار گذاشتند. بخش اصول که دو جلد است، حدود چهار هزار روایت ناب طلای بیست و چهار دارد، در همه امور زندگی، حتی در کاغذ نوشتن به هم‌دیگر، در همه امور زندگی.

### اخلاق علوی

این روایت در جلد دوم در باب العشرة است، یک شخصیت والای بی‌نظیری مثل امیرالمومنین علیه‌السلام زمان حکومتش در کوفه، به قول امروزی‌ها زمان ریاست جمهوری، از بیرون کوفه حالا چند کیلومتر دورتر از شهر، تک و تنها دارد می‌آید به طرف کوفه، الان ما برای‌تان می‌گوییم راحت قبول می‌کنید؛ روسای جمهور جهان و شاهان جهان می‌بینید که چند کیلو چیز بهشان آویزان است، روی دوش و روی گردن و به مچ دست و به جاهای

لباس‌های‌شان که مردم دنیا بفهمند آقا اعلی حضرت است، اما در مملکت ما تا حالا سه چهار تا رئیس جمهور روحانی داشتیم، هیچ بند و بیلی به آن‌ها آویزان نبود، عین قبل از ریاست جمهوری‌شان، همان عمامه بود و عبا بود و قبا، چیز دیگری نبود، این هم تازه یادگاری است که از امیرالمومنین علیه السلام به شیعه رسیده. با لباس شناخته نمی‌شد، اگر کسی از نزدیک نمی‌شناخت دیگر نمی‌شناخت، چون لباسش عین لباس بقیه مردم بود. داشتند تک و تنها می‌آمدند، رسیدند به یک جای جاده دیدند یک کسی کسل و ناراحت نشسته، امام علیه السلام و همه انبیاء علیهم السلام و همه مومنین بی تفاوت نیستند، اگر یک چهره‌ای را می‌بینند و می‌فهمند که صاحب این چهره درد دارد، رنج دارد، غصه دارد، کاری به این ندارند کیست، می‌آیند می‌پرسند چه شده؟ امام علیه السلام به او فرمود که غصه‌دار هستی؟ گفت بله آقای رهگذر، حالا قاطر بوده استر بوده، اسب بوده، یک بار سنگینی را داشتیم می‌بردیم به مقصدی، این بار افتاده زمین، مثلاً صد و پنجاه کیلو است، من هم نمی‌توانم بلند کنم این بار را، نه کمر دارم - به قول ما - و نه پا دارم. حضرت فرمود بلند شو من کمکت می‌کنم، بارت را برمی‌دارم؛ فروتنی، تواضع، که من حالا بیایم این گونی که مثلاً آرد است، گچ است، سیمان است من بلند بکنم و گرد و غبارش هم بریزد روی لباس من، به من نمی‌آید، شان من نیست، من آقا هستم، من عالم هستم، من تاجر هستم، در خانواده‌مان کسی هستم حالا بیایم باری بلند کنم؟ اما اخلاق انبیا و ائمه علیهم السلام اخلاق تعاون است، کمک به هر افتاده‌ای، هر کسی می‌خواهد باشد.

خیلی با محبت فرمود بلند شو، من بارت را بار می‌کنم، زورم می‌رسد، بار آن شخص را بار کرد، او هم بست بار را و با هم راه افتادند. به امیرالمومنین علیه السلام گفت مقصد شما کجاست؟ فرمود کوفه، چه کاره هستی؟ از بندگان خدا، گفت خیلی خوب. رسیدند سر دوراهی که یک جاده می‌رفت کوفه و یک جاده هم می‌رفت ده این آقا. قاطر به سمت ده خودشان هدایت کرد، ولی دید این آقای که بارش را بلند کرده دارد دنبالش می‌آید، گفت آقا شما مگر قصدت کوفه نیست؟ فرمود چرا، من قصدم را به هم نزد، گفت این‌جا که کوفه نمی‌رود، این مسیر به یک ده می‌رود، کوفه از آن طرف است. فرمود جاده را بدم، کوفه را

هم بلد هستم، گفت دنبال من برای چه می آیی؟ گفت پیغمبرمان ﷺ به ما دستور داده با کسی که سلام و علیک می کنی اگر در جاده از هم می خواهید جدا شوید به احترام رفیقت سه چهار قدم دنبالش برو، من دارم دستور پیغمبرمان ﷺ را عمل می کنم. گفت که من می خواهم ببایم به کوفه و بینم تو را، آدرس بده، عجب پیغمبری ﷺ دارید شما. گفت اولاً نمی شود من را با این پیغمبرتان ﷺ آشنا کنی؟ فرمود چرا، آشنا شدن با پیغمبر ﷺ سخت نیست که، بگو «أشهد أن لا إله إلا الله»، گفت می گویم ولی من مسیحی هستم، اما دیگر دلم را بردی، بگو من چه طوری آشنا شوم با پیغمبر ﷺ؟ با دینت؟ شهادتین را گفت، بعد گفت آقا جان! دلت می خواهد آدرست را بدهی من ببایم به کوفه و بینم تو را؟ فرمود من محل کارم مسجد کوفه است، اسمم هم علی ابن ابیطالب ﷺ است؛ اصلاً ارمنی یکه خورد، داشت سگته می کرد، علی ﷺ زیر بار من را گرفت؟! علی ﷺ گونی صد کیلویی بار من را بلند کرده و گذاشته روی قاطر؟! این دیگر چه دینی است؟! این چه اخلاقی است؟!

### دعوت مردم به دین با عمل نیکو

این جا یک روایت برای تان بخوانم؛ امام صادق ﷺ می فرماید - چه قدر این روایت عالی است - «كُونُوا دُعَاةً لِلنَّاسِ بِغَيْرِ السِّنِّكُمْ»؛ اگر مردم را می خواهید با ایمان و اسلام آشنا کنید با زبان تان کار نکنید، با عمل تان آشنا کنید؛ یعنی اخلاق شما را که ببیند، رفتار تان که ببیند، داد و ستد شما را که ببیند، بگوید این دین عجب دینی است! چه قدر عالی مردم را تربیت کرده، ما برای چه یهودی ماندیم؟ زرتشتی ماندیم؟ بی دین ماندیم؟ لائیک ماندیم؟ چرا ما سقیفه ای ماندیم؟ شیعه می شود، مومن واقعی می شود، چه قدر عالی است!

۱. عَنْ ابْنِ أَبِي يَعْقُوبٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: كُونُوا دُعَاةً لِلنَّاسِ بِغَيْرِ السِّنِّكُمْ؛ لِيَرَوْا مِنْكُمْ الْوَرَعَ وَ الْاجْتِهَادَ وَ الصَّلَاةَ وَ الْخَيْرَ؛ فَإِنَّ ذَلِكَ دَاعِيَةٌ. (الكافي ط- دارالحديث ج ۳ ص ۲۰۲)

### داستان تاثیر عمل خوب در انسان‌ها

یک دانشمندی هست دیدم گاهی تلویزیون می‌گذارد، خیلی پرمایه است خیلی، من به مناسبتی با این عالم دانشمند استاد پرمایه آشنا شدم؛ یک بار با ایشان جایی بودم، این دانشمند که دانشمندان خارج را هم می‌شناسد، زبان هم خیلی خوب بلد است، خیلی آدم متدینی است، ادب دینی بالایی دارد، به من گفت که می‌دانی من چه طوری متدین شدم؟ مودب به آداب دین شدم؟ گفتم نه، من که شرح حال شما را نمی‌دانم، ولی می‌دانم که شما بسیار آدم مفید، بزرگوار و باکرامتی هستید. گفت من اسلام را عملاً در وجود دایم‌ام دیدم، همین رفت و آمد با دایم‌ام، نگاه کردن به اعمال و اخلاق دایم‌ام من را عاشق اسلام خدا کرده، همین! گفت خیال می‌کنی یکی آمد بغل دست من نشست گفت دین این است و این است؟ نه؛ رفتار دایم‌ام من را با خدا و با انبیا و ائمه علیهم‌السلام و دین آشنا کرد، من دینم را از دایم‌ام دارم. این است حرف امام صادق، «كُونُوا دُعَاةً لِلنَّاسِ بِغَيْرِ اَلْسِنَتِكُمْ»؛ زیاد حرف نزنید، عمل کنید، عمل به دین، عمل به قرآن، عمل به حرف‌های ائمه علیهم‌السلام، همین کافی است، بی‌دین‌ها شما را در آن عمل ببینند عاشق دین می‌شوند. تلخ نباشید، تنگ نظر نباشید، بی‌حوصله نباشید.

### علت علاقه استاد انصاریان به نماز

من نماز خواندن خودم را بگویم که چه کسی من را به نماز تشویق کرد؛ خانواده ما کلاً اهل نماز بودند ولی من نماز را از خانه نگرفتم، نماز را از بیرون گرفتم، هفت ساله بودم، کلاس دوم بودم، صبح‌های زود خوابم نمی‌برد، خانه ما نزدیک مسجد لرزاده بود در خیابان خراسان، چون مسجد نزدیک بود، آن وقت هم امنیت تهران خیلی بود، یعنی مانع من نمی‌شدند که حالا هوا تاریک است از خانه بیایم بیرون بروم مسجد؛ روز اولی که رفتم مسجد پیش نماز مسجدمان صبح‌ها نمازش خیلی شلوغ بود، یعنی حیاط مسجد پر می‌شد، مردم هم حال نماز داشتند.

### اهمیت و جایگاه نماز صبح

بالاترین نماز خدا هم طبق قرآن نماز صبح است، این قدر که نماز صبح اهمیت دارد پانزده رکعت دیگر نمازهای واجب اهمیت ندارد. صبح خیلی باحال است؛ به غنیمت شمر ای دوست دم عیسی صبح، تا دل مرده مگر زنده کنی کاین دم از اوست؛ شما برادران محل حوصله به خرج بدهید و نماز صبح این جا را پرترا از ظهر و شب کنید، نماز صبح زمان نزول ملائکه است، نماز صبح پرورنده اش به نظر ملائکه شب و فرشتگان رحمت خدا در روز می رسد، ﴿وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا﴾؛ اگر آیه را درست خوانده باشیم، ان شاء الله که درست خواندم.

### اهمیت انتقادپذیری

حافظ کل قرآن، این مرد نورانی بزرگوار جناب آقای مقدسی امروز قبل از نماز به من فرمودند که یک آیه دیشب از سوره حدید خواندید، پس و پیشی در کلمه اتفاق افتاد که مثلا لام آن آیه باید زبر خوانده می شد شما زیر خواندی، اشتباه بود، من هیچی نگفتم، اصلا عکس العملی به ایشان نشان ندادم، صبر کردم بیایم منبر جلوی شماها از ایشان تشکر کنم و بگویم به ایشان که خداوند اخلاق انتقادپذیری را خیلی قوی به من داده که اشتباهم را در هر کاری هر کسی بگوید، اول از خدا تشکر می کنم و بعد از آن که تذکر داده، از ایشان واقعا تشکر می کنم که من راهنمایی شدم، همین لغت ممکن بود در ذهنم با کسره بماند و منبرهای دیگر هم یک وقت پیش بیاید اشتباه بخوانم، الحمد لله؛ مستخلفین را من مستخلفین خواندم که کاملا اشتباه است.

### ادامه بحث علت علاقه استاد انصاریان

آمدم در مسجد، گاهی دیدید کسانی که مسن هستند با بچه ها چه قدر بد برخورد می کنند، کی گفت تو بیایی مسجد؟ برو بازی ات را بکن! آمدی جا تنگ کنی! بابایت کیست که رهایت کرده آمدی! بچه می ترسد، می رود و دیگر به مسجد نمی آید، تلخی خیلی بد است. من وقتی آمدم

مسجد، امام جماعت تازه می‌خواست بلند شود و اقامه بگوید، یک پیرمرد محاسن سفید که حالا بعدا فهمیدم آن روز هشتاد و دو سه سالش بود؛ کنار دست خودش جا باز کرد و به من گفت عزیز دلم خوابت نبرده؟ گفتم نه؛ گفت چه قدر خوب شده خوابت نبرده، می‌دانی کی تو را آورده مسجد که دوستش داشته باشی؟ خدا؛ بیا بغل دست من، نماز که تمام شد تعقیبات که تمام شد گفت خانه‌تان کجاست؟ گفتم فلان جا، گفت روبروی خانه ماست، پدرت کیست؟ گفتم فلانی، گفت از من چایی می‌خرد، پدرت خیلی خوب است، بلند شو من برسانمت در خانه. آمدیم به جای این که من را ببرد خانه خودمان کلید انداخت گفت این‌جا خانه ماست، بیا تو و من رفتیم تو؛ ما هم وضع پدری‌ام این قدر نبود و اسم کمپوت را فقط می‌شنیدیم، فکر می‌کردیم کمپوت برای میلیونرهای آن زمان است، آن‌ها می‌توانند بخرند و بخورند، زمستان هم بود، بخاری روشن بود، رفت یک کمپوت آورد، آن وقت یک نوع کمپوت خوشاب مشهدی بود، در کمپوت را باز کرد، ریخت در یک بشقات گود، گفت همه را بخور، فردا هم اگر بیایی مسجد باز هم کمپوت هست، امروز کمپوت گلابی است فردا کمپوت گیلاس.

نماز را به من داد و من الان نمی‌توانم دیگر نماز را رها بکنم، چون آن روز نماز را روی موج محبت و عشق ریخت و در کام من قرار داد، نماز برای من شیرین است، من هر وقت می‌خواهم نماز بخوانم اغلب یادش می‌افتم و برایش دعا می‌کنم، گاهی در هفته سه بار برای او و برای هر کسی به من حق دارد صد بار «لا اله الا الله»، صد بار صلوات، صد بار «سبحان الله و الحمد لله» تسبیح می‌زنم، می‌گویم خدایا! این‌ها را نثار روح آن‌ها کن که نشست و برخاست با آن‌ها چه کرد با ما.

این جمله اول زین‌العابدین علیه السلام «مُجَالَسَةُ الصَّالِحِينَ دَاعِيَةٌ إِلَى الصَّلَاةِ»<sup>۱</sup>.

### روضه تدفین امام حسین علیه السلام

خوشا آنان که الله یارشان بی، به حمد و قل هو الله کارشان بی، خوشا آنان که دائم با در نمازند، بهشت جاودان بازارشان بی. فقه اهل بیت علیهم السلام می‌گوید شهید غسل و کفن ندارد،

۱. الکافی (ط-دارالحدیث) ج ۱ ص ۴۱.





پس چرا زین العابدین علیه السلام در کربلا به بنی اسد فرمودند بروید از داخل خیمه‌های نیم سوخته ما یک قطعه حصیر بیاورید، فکر می‌کنیم بابا رو می‌خواست کفن کند؟ نه؛ شنیدید از زبان ما که زینب کبری علیها السلام وقتی خطاب به پیغمبر عرض کرد: «يَا مُحَمَّدَاهُ صَلَّى عَلَيْكَ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ هَذَا الْحُسَيْنُ مَرْمَلٌ بِالِدَّمَاءِ مُقَطَّعُ الْأَعْضَاءِ»؛ زین العابدین علیه السلام دید این بدن رو نمی‌توان بلند کند، اگر بدن رو بردارد تکه تکه‌های بدن روی زمین می‌ماند، به این خاطر فرمود حصیر رو بردند، حصیر رو آرام آرام زیر بدن کشید، بدن را با حصیر بلند کرد، وارد قبر کرد، حالا می‌خواهد صورت میت را رو به قبله قرار بدهد، ولی بابا که سر در بدن نداشت، گلوی بریده را روی خاک رو به قبله گذاشت، «أبتا! و أما الدنيا فبعدك مظلمة، و أما الآخرة فبنورك وجهك مشفقة». آمد بیرون، خاک ریخت، یک مقدار آب روی خاک قبر ریخت، با دستش گل رو صاف کرد که بتواند بنویسد، نوشت «يا أهل العالم هذا قبر حسين بن علي بن ابي طالب، اما حسيني» که با یک مساله راحت میتوانیم بفهمیم کیه، «الَّذِي قَتَلُوهُ عَطْشَانًا»، مردم عالم! این بابایی که با لب تشنه بین دو نهر آب سر از بدنش جدا کردند.





جلسه، مقسم

نوبان و خردمندان



## جلب مصالح دنیوی و اخروی با عقلانیت

بخشی از فرمایشات وجود مبارک حضرت زین‌العابدین علیه السلام درباره عقل است؛ عقل نعمت ویژه‌ای است که حضرت مجتبی علیه السلام می‌فرماید انسان در پرتوی عقل یعنی در پرتو فکر کردن، اندیشه کردن، عاقبت‌بینی دنیا و آخرت درست را به دست می‌آورد. آن کسی که اهل فکر کردن در امور است اهل فهم است، نه خرابی دنیا می‌بیند و نه خرابی آخرت؛ کلام حضرت علیه السلام این است «بِالْعَقْلِ تُدْرِكُ الدَّارَانَ جَمِيعاً»؛ همه دنیای درست و همه آخرت درست را با عقل به دست می‌آورند، البته این عقلی که در قرآن مطرح است در حدود هزار آیه و عقلی که در روایات اهل‌بیت علیهم السلام مطرح است به صورت یک بخش کامل، آن عقلی است که از طریق گوش وصل به نبوت انبیا علیهم السلام الهی و امامت امامان علیهم السلام و وحی پروردگار است.

### انواع عقل

امیرالمومنین علیه السلام می‌فرماید: «العقلُ عقْلانٌ»<sup>۱</sup>؛ ما دو تا عقل داریم، «مَطْبُوعٌ»<sup>۲</sup>؛ یک عقلی است که با خلقت وجود انسان آفریده شده، «و مَسْمُوعٌ»<sup>۳</sup>؛ یک عقلی است که از طریق

۱. کشف الغمة ج ۱ ص ۵۷۱.

۲. الْعِلْمُ عِلْمَانِ مَطْبُوعٌ وَ مَسْمُوعٌ وَ لَا يَنْفَعُ الْمَسْمُوعُ إِذَا لَمْ يَكُنِ الْمَطْبُوعُ؛ در بعضی از نسخ به جای العلم علمان، العقل عقْلان آمده است. (نهج‌البلاغه صبحی صالح ص ۵۴۳)

۳. نهج‌البلاغه (صبحی صالح) ص ۵۴۳.

۴. همان.



گوش به دست می‌آید، آن گوشی که به قول خود امیرالمومنین علیه السلام صاحبش وقف بر علم سودمند کرده، «وَقَفُّوا أَسْمَاعَهُمْ عَلَى الْعِلْمِ النَّافِعِ لَهُمْ»؛ در حقیقت آن عقل طبیعی با شنیدن دانش مفید یک عقل پخته‌ای می‌شود، یک عقل جامعی می‌شود، یک عقل کاملی می‌شود، با این عقل است که دنیا و آخرت درست به دست می‌آید.

### اثر استفاده از عقل مادی به تنهایی

اگر آن عقلی که از طرف گوش به دست می‌آید نباشد، فقط عقل طبیعی می‌شود، عقل مادی که اگر با همان عقل مادی کار بکنند به قول قرآن مجید همین علوم مادی به دست می‌آید، «يَعْمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»؛ پروردگار می‌فرماید این بی‌دینان و به قول امروزی‌ها و به قول خودشان این لائیک‌ها دانش مادی را می‌دانند، رشته‌های مادی را می‌دانند و با دانستن همین رشته‌های مادی این تمدن بی‌دین را به وجود آوردند، تمدنی که به تدریج الآن دارد بلای جان انسان می‌شود و چاهی برای افتادن انسان و نابود شدنش است.

### نمودار شدن آثار اضمحلال تمدن غربی

چنان‌که خودشان در غرب پیش بینی می‌کنند این تمدن دارد در مرز نابودی قرار می‌گیرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله هم در هزار و چهارصد سال پیش پیش بینی کردند که روزگاری بر مردم دنیا خواهد آمد که در یک درگیری و جنگ دو سوم‌شان نابود می‌شوند، یعنی از این هفت میلیارد نفر حدود چهار میلیارد و ششصد میلیون نفر کشته می‌شوند، با این‌که عقل هم دارند، اما این عقل عقل مادی است، این عقل مادی نور ندارد، این عقل مادی کار ارزشی انسانی انجام نمی‌دهد، اما آن عقلی که از طریق گوش وصل به وحی شده، وصل به نبوت شده، وصل به امامت شده، صاحبش آدم باوقار، آدم با ادب، آدم متدین، آدم درست‌کار، آدم انسان‌دوست، انسان اهل خیر و اهل کرامت است و به قول امیرالمومنین علیه السلام در خطبه هشتاد و ششم نهج‌البلاغه این عقل انسان کلیده‌ای راه درست است و قفل‌های درهای بدبختی است.

۱. نهج‌البلاغه (صبحی صالح) ص ۳۰۳.

۲. روم: ۷.



## هم‌نشینی با خوبان

### رابطه انسان‌های صالح با عقل

قطعه‌ای که از زین‌العابدین علیه السلام در حدیث دوازدهم اصول کافی در جلد اول نقل شده، امام علیه السلام ابتداً به یک موضوع خیلی زیبایی که در ارتباط با عقل عاقلان واقعی است می‌فرماید عقلایی که هم عقل‌شان طبیعی است و هم عقل طبیعی‌شان از طریق گوش وقف نبوت و امامت و وحی رشد کرده، تبدیل به یک نورافکن بسیار قوی شده، به او قدرت یک زندگی صددرصد سالم و پاکی را داده، این گروه را حضرت علیه السلام می‌فرماید صالحین هستند، یعنی مردم شایسته، هم از نظر عقلی، هم از نظر اخلاقی، هم از نظر رفتاری آدم‌های بسیار شایسته‌ای هستند. امام چهارم علیه السلام می‌فرماید نشست و برخاست با این صالحان، یعنی خردمندان واقعی و عاقلان واقعی، اصلاحگری می‌کند، «مُجَالَسَةُ الصَّالِحِينَ دَاعِيَةٌ إِلَى الصَّالِحِ»<sup>۱</sup>. خیلی عجیب است که اگر انسان اندکی لیاقت داشته باشد، اندکی بوی صالحان و خردمندان به او بخورد، نفس صالحین و خردمندان به او بخورد، آثار وجودی خردمندان در وجودش منعکس شود، راه نجات به رویش باز می‌شود، چه برسد که حالا ده سال، بیست سال، سی سال، معاشرت با پاکان و با خوبان و با شایستگان داشته باشد.

### داستان جوان یهودی و پیامبر صلی الله علیه و آله

#### مقام علمی شیخ طوسی

روایتی را در این زمینه شیخ طوسی بزرگ‌ترین عالم شیعه در روزگار خودش نقل می‌کند، عالمی که علامه حلی درباره او بسیار تجلیل می‌کند.

#### مقام علمی علامه حلی

شنیده‌اید که علامه حلی در سن سیزده سالگی مجتهد جامع الشرائط بود، ولی چون بالغ نشده بود نمی‌شد از او تقلید بکنند، حدود هشتاد و چهار سال در این دنیا زندگی کرد و به

۱. الکافی (ط-دارالحدیث) ج ۱ ص ۴۱.



تنهایی پانصد و بیست و سه جلد کتاب علمی نوشت، البته این پانصد و بیست و سه جلد به شکل کار زمان خودش است، الآن اگر این پانصد و بیست و سه جلد را چاپ بکنند من دورنمایش را حساب کردم حدود ششصد جلد می‌شود. این عاقلان واقعی چه زحمتی برای ماندگاری این دین کشیدند خدا می‌داند! یک آدمی که پانصد و بیست و سه جلد کتاب علمی که تمامش هم در موضوعات اسلامی و قرآنی نوشته، معلوم است او خوابش راه، رفاهش راه، استراحتش راه، خوش بودنش را کامل فدا کرده؛ این‌ها هم مثل ما زن داشتند، بچه داشتند، داماد داشتند، نیاز به گردش داشتند، نیاز به مهمانی‌های مختلف داشتند، نیاز به استراحت و رفاه و خوش گذرانی حلال داشتند - این جمله برای موسی ابن جعفر است، خوش گذرانی حلال - اما از همه‌اش چشم پوشیدند و گذشت کردند، گفتند رفاه ما، خوشی ما، درست زندگی کردن ما همین است که داریم انجام می‌دهیم، خدمت به دین و عقل، خدمت به علم، خدمت به دانش، خدمت به انبیا و ائمه طاهرين علیهم‌السلام.

### ادامه بحث مقام علمی شیخ طوسی

این مرد با این همه عظمت، این مطلب را من خودم در نوشته‌هایش دیدم که می‌فرماید - با این‌که زمانش با زمان شیخ طوسی خیلی فاصله داشته، حدود چهارصد سال فاصله داشت، علامه در قرن حدود هفتم بوده و شیخ طوسی در اواخر قرن سوم - ایشان می‌فرماید من عالمی را در علم و در عمل نمونه شیخ طوسی سراغ ندارم. ببینید شیخ از چه جایگاه با عظمتی در دانش، در عقل، در خردمندی، در تالیف و در عمل برخوردار بود!

### آشنایی با کتاب امالی شیخ طوسی

ایشان نقل می‌کند در کدام کتاب‌شان؟ امالی؛ امالی کتاب بسیار مهمی است، من دو سه ماه پیش قصد کردم از اول تا آخرش را بخوانم و یادداشت‌برداری کنم، بخشی را خواندم و یادداشت‌برداری هم کردم، رسیدیم به محرم و نشد مراجعه کنم، فرصتی برایم نماند، اگر زنده بمانم بعد از ماه صفر، چون درگیر مطالعه منبرها و نوشتن منبرها و حفظ کردن منبرها شدم، آن فرصت ازم گرفته شد. این کتاب که حدود هفتصد صفحه است، منبرهای شیخ





طوسی است که خودش نوشته، یعنی منبرهایی که برای مردم رفته، برای تربیت مردم و برای بالا بردن عقل مردم، این‌ها را بعدا نوشته و شده یک کتاب. کتاب امالی بسیار کتاب پرقیمتی است و این قطعه‌ای که من نقل می‌کنم توضیح همان جمله است که اگر آدم اندکی هم لیاقت داشته باشد و بوی صالحین به مشامش بخورد یا آثار وجود صالحین با داشتن لیاقت در وجودش طلوع کند، به فرموده زین العابدین علیه السلام اصلاح می‌شود.

### ادامه بحث داستان جوان یهودی و پیامبر صلی الله علیه و آله

روایت را ایشان نقل می‌کند، می‌فرماید یک جوانی بود یهودی، از یهودیانی که در روزگار پیغمبر در مدینه زندگی می‌کردند، در مرز بالغ شدن بود، یعنی انگار پانزده سالش کاملاً تمام نشده بود.

#### تشریح وضعیت مسجد النبی صلی الله علیه و آله

مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله فقط چهار تا دیوار کوتاه داشت و در نداشت، سقف نداشت، پنجره نداشت؛ حدود هزار و دویست متر زمین را پیغمبر صلی الله علیه و آله گرفتند و این دیوار را چیدند و شد مسجد که حالا آن هزار و دویست متر که کنارش هم قبر خودشان است، شده بالای نیم میلیون متر. آن محل قبر خانه بود، خانه درش به مسجد باز می‌شد، مردم پول نداشتند و نتوانستند سریع مسجد را تمامش کنند، حتی حصیر هم در آن نبود، نماز جماعت روی رمل که یک مقدار سفت بود برگزار می‌شد. نمازهای ظهر و عصر هم خیلی برای نمازگزارها سخت بود، چون آفتاب مستقیم می‌تابد در عربستان، عربستان در منطقه استوایی است، شب و روزش مساوی است در طول سال، مثل ایران نیست، این‌جا الان پنج و ربع اذان مغرب می‌شود ولی آن‌جا پنج آفتاب است، دوازده ساعت روز است و دوازده ساعت هم شب.

#### توضیح نماز حضرت رسول صلی الله علیه و آله

ظهر کف مسجد داغ می‌شود، آفتاب هم در عربستان مایل نمی‌تابد مثل ایران بلکه مستقیم می‌تابد؛ به رسول خدا شکایت کردند خیلی سجده کردن برای ما روی این ریگ‌های داغ

سخت است، حالا دست‌مان را روی عبای‌مان می‌گذاریم یا لباس بلند تن‌مان است و دست را روی لباس می‌گذاریم؛ فرمود خیلی که دیگر طاقت نیاوردید روی گوشه عبای‌تان یا لباس‌تان سجده کنید، ولی جالب این است که خود رسول خدا ﷺ بعد از مدتی که یک بار هم روی لباس‌شان سجده نکردند یک قطعه حصیر انتخاب کردند، این را ما هم ننوشتیم، سنی‌ها نوشتند، یعنی آن‌ها که نماز پیغمبر ﷺ را در کتاب‌های‌شان آورده‌اند، نوشته‌اند حضرت ﷺ یک قطعه حصیر همیشه با خودش داشت، در جیب مبارک‌شان بود یا در عمامه‌شان بود، نماز که می‌خواستند بخوانند روی آن قطعه حصیر سجده می‌کردند.

### تمسک شیعیان به سنت نبوی ﷺ در محل سجده

من نمی‌دانم چه ایراد بنی‌اسرائیلی است که غیر شیعه به ما می‌گیرند که چرا روی خاک سجده می‌کنید؟ خاک را که خودتان نوشتید سال‌ها پیغمبر ﷺ در مسجد خودش روی خاک سجده می‌کرد، بعد هم این حصیر را انتخاب کرد. روی خاک سجده کردن بهترین مرحله سجده و تواضع به پروردگار است، حالا ما مسجدهای‌مان همه فرش است و یک قطعه خاک را برداشتیم گل کردیم، سفت کردیم مثل همان قطعه حصیر پیغمبر ﷺ همراه‌مان است و داریم نماز می‌خوانیم؛ نماز ما مثل نماز پیغمبر ﷺ است نه نماز دیگران، بعد که ابی‌عبدالله ﷺ در کربلا شهید شد وجود مبارک زین‌العابدین ﷺ یک مشت خاک از کنار قبر برداشتند آوردند مدینه، تا شب آخر عمرشان در وقت تیمم به خاک قبر ابی‌عبدالله ﷺ تیمم می‌کردند و به آن هم سجده می‌کردند. چه ایرادی دارد کار ما که بهترین کار است؟ پروردگار می‌گوید «مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ»؛ من شما را از خاک آفریدم و شما را به خاک برمی‌گردانم «وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى»؛ وجود ما از خاک است و حالا هم در نماز پیشانی روی خاک می‌گذاریم، اگر خاک نبود روی سنگ می‌گذاریم، اگر سنگ نبود روی

۱. طه: ۵۵.

۲. طه: ۵۵.



حصیر می گذاریم، این چه اشکال عقلی و شرعی دارد؟ ﴿بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّجَاهِلُونَ﴾! خدا می گوید شما بی عقلی می کنید در حرف زدن تان، عمل تان عمل جاهلانه است، بندگان من که تابع اهل بیت (علیهم السلام) هستند به خاک در پیشگاه من سجده می کنند، شما به آنها می گوئید مشرک؟! این حرف تان که حرف احمقانه و حرف جاهلانه است.

### ادامه بحث داستان جوان یهودی و پیامبر (ص)

این بچه یهودی اولین باری که آمد از کنار مسجد رد شود، چون یک متر بود دیوارها و داخل مسجد پیدا بود، ایستاد یک گوشه دیوار به تماشا کردن که ببیند اینهایی که در این محیط جمع هستند چه کار می کنند؟ یا نماز بود، یا منبر پیغمبر (ص) عظیم الشان اسلام بود، یا قرآن خواندن بود، یا یاد دادن قرآن بود، یا چهار نفر دور هم نشسته بودند مشورت می کردند مشکل آن چند نفر را چه طوری حل کنند، یعنی مسجد محل عبادت خدا و خدمت به خلق خدا بود؛ یک طرفه نبود مسجد.

در این قیافه هایی که نگاه می کرد چهره الهی، ملکوتی و عرشی پیغمبر (ص) نظر این جوان را جلب کرد، اندکی لیاقت داشت نوجوان یهودی، همین قیافه پنجاه و سه سال در مکه بود؛ ابوجهل سنش از پیغمبر (ص) بزرگتر بود، ابولهب هم بزرگتر بود، این دو خبیث این قیافه را پنجاه و سه سال می دیدند، یا سنگ به او می زدند، یا چوب می زدند، یا با انگشت نشانش می دادند و می گفتند دیوانه است، دروغگو است، جادوگر است؛ پنجاه و سه سال مکه ای ها همین قیافه را می دیدند، ﴿وَتَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ﴾<sup>۱</sup>؛ یک چهره ای دارند می بینند اما نمی فهمند و شعور ندارند که این چهره چیست! نکند روز قیامت بعضی ها در این امت اسلام به دادگاه الهی دعوت شوند، به آنها بگویند یک بچه یهودی فقط با نگاه کردن عاقبتش چی شد و تو شصت سال شنیدی و حرفها را زیر پا گذاشتی،

۱. نمل: ۵۵.

۲. أعراف: ۱۹۸.

## عقل و عاقلان

آن با اندکی لیاقت دید پشت این قیافه نور است، خداست، ارزش‌هاست، فضائل است، کرامت است، خوب تماشا کرد و رفت.

فردا دید خیلی دلش تنگ شده دوباره آمد، به خانواده هم خبر نمی‌دهد چون می‌داند خانواده‌اش سخت دشمن پیغمبر ﷺ اسلام هستند، نمی‌گوید من کجا می‌روم و چی می‌بینم. چند روز گذشت، من اگر اندکی لیاقت نشان بدهم و از قیافه صالحین استشمام حقیقت و فضیلت بکنم، صالحین هم به من نظر می‌کنند، یک طرفه نیست جریان؛ پیغمبر ﷺ صدایش کرد، فرمود کاری به تو واگذار بکنم انجام می‌دهی؟ گفت با جان و دل؛ گاهی حضرت ﷺ یک ماموریتی می‌داد که مثلا این بسته را ببر فلان جای مدینه برسان و بیا، این کار را برو فلان جا انجام بده و بیا، دعوتش هم نکرد بیا مسلمان شو. هر کاری وقت دارد، عجله نباید کرد تا زمینه آماده شود، جوان است دیگر.

یک روز نیامد، روز دوم نیامد، وجود مبارک رسول خدا ﷺ مطلقا نسبت به امور بی‌تفاوت نبودند، این اخلاق الهی پیغمبر بود، سوال کردند این نوجوانی که می‌آمد پشت دیوار مسجد می‌ایستاد و من را تماشا می‌کرد دو روز است نیامده، کسی خبرش را دارد؟ یک نفر گفت یا رسول الله! این‌ها همسایه ما هستند، یهودی هم هستند، جوان مریض شده، پیغمبر ﷺ بلند شد و فرمود من می‌روم دیدنش، کسی دلش می‌خواهد با من بیاید مانعی ندارد؛ حالا آن‌هایی که کار نداشتند دو سه نفر دنبال پیغمبر ﷺ آمدند در زدند، پدر نوجوان آمد در را باز کرد، دید پیغمبر ﷺ اسلام است، به گونه‌ای نبود که راه ندهد پیغمبر ﷺ را، مثلا به پیغمبر ﷺ گفت فرمایشی دارید؟ فرمود دوست من در خانه تو که پسر تو است مریض است، آمدم دیدنش، گفت بفرماید.

### ابیاتی در وصف هم‌نشینی با خوبان

یک شعر خیلی خوب این‌جا برای‌تان بخوانم که شاید بعضی‌های‌تان نشنیده باشید، شعر خیلی زیبایی است، شعر ترکیبی است، برای دو نفر شاعر پر قدرت قرن هفتم و قرن ماست که خیلی آن شعر قرن هفتم و این شاعر قرن ما که مرده است زیباسازی‌اش کرده. شبی در محفلی با آه



و سوزی، شنیدستم که مرد پاره‌دوزی، چنین می‌گفت با پیر عجوی، گلی خوشبوی در حمام روزی، رسید از دست محبوبی به دستم، گرفتم آن گل و کردم خمیری، خمیری نرم و نیکو چون حریری، معطر بود و خوب و دل‌پذیری، بدو گفتم که مشکی یا عبیری؟ که از بوی دلاویز تو مستم، همه گل‌های عالم آزمودم، ندیدم چون تو و عبرت نمودم؛ گل کجایی؟ چه بویی داری؟ چه عطری داری؟ برای کدام سرزمینی؟ چو گل بشنید این گفت و شنودم، بگفتا من گلی ناچیز بودم؛ من یک یهودی بودم، یک نوجوان یهودی نجس، خبیث، پلید، ولکن مدتی یک هفته، دو هفته با گل نشستم؛ ولیکن مدتی با گل نشستم، گل اندر زیر پا گسترده پر کرد، مرا با هم‌نشینی مفتخر کرد؛ ردم نکرد، نگفت برو گمشو؛ چو عمرم مدتی با گل گذر کرد، کمال هم‌نشینی در من اثر کرد، و گرنه من همان خاکم که هستم.

### ادامه بحث داستان جوان یهودی و پیامبر ﷺ

وارد اتاق شد پیغمبر ﷺ، گل و گل که حالا با هم ارتباط پیدا کردند، گل که خودش عطر خدا را دارد، گل هم از این عطر اثر گرفته، نشست کنار بستر نوجوان دید در حال احتضار است، حالا چه بیماری گرفته بود که مردنی بود! یک بیماری بود دیگر حالا یا مننژیت بوده، مغزی بوده، یک چیزی شده بود که در حال مردن بود؛ فرمود جوان! بگو لا اله الا الله و انی رسول الله؛ یک نگاه به پدرش کرد دید پدر خیلی عصبانی و تلخ است، ترسید؛ مگر پیغمبر ﷺ آرامش دارد؟ مگر تحمل دارد که این رفیقش بمیرد برود جهنم؟ این تحمل را ندارد؛ دوباره فرمود جوان در حال رفتن هستی، دلم نمی‌خواهد آخرتت تاریک و خراب باشد، بگو لا اله الا الله و انی رسول الله، گفت لا اله الا الله و انک رسول الله، ملک الموت جانش را گرفت، پیغمبر ﷺ بلند شد به پدر گفت به جنازه او دست نزن، این برای ماست، به یارانش هم فرمود بقیه را خبر کنید، بیاورید غسلش بدهید، من خودم نمازش را بخوانم و دفنش کنیم.

بوی صالحین به آدم بخورد، روی صالحین در آیینۀ وجود آدم منعکس شود، این قدر اثر دارد چه برسد به این که آدم یک عمری با پاکان، با پاکدلان و با شایستگان زندگی کند.

## روضه امام حسین علیه السلام

همه گل‌های عالم آزمودم، ندیدم چون تو و عبرت نمودم، چو گل بشنید این گفت و شنودم، بگفتا من گلی ناچیز بودم، ولیکن مدتی با گل نشستم، گل اندر زیر پا گسترده پر کرد، مرا با هم‌نشینی مفتخر کرد، چو عمرم مدتی با گل گذر کرد، کمال هم نشین در من اثر کرد، و گرنه من همان خاکم که هستم. کسی چون من گل پرپر نبوسید، بدن را روی دامن گذاشتم، بدن سر نداره، جای درستی نداره، کسی گل را به چشم تر نبوسید، کسی گل را ز من بهتر نبوسید، کسی چون من گلش نشکفت در خون، کسی چون من گل پرپر نبوسید، کسی غیر از من و زینب در آن دشت، به تنهایی تن بی سر نبوسید، به عزم بوسه لعل لب نهادیم، به آن جا که پیغمبر صلی الله علیه و آله نبوسید.



جلسه هشتم

علمای ربانی





## مقدمه

روایتی که از حضرت زین‌العابدین علیه السلام مورد بحث است چند بار امام علیه السلام در این روایت کلمه عقل را به کار گرفتند؛ در یک مرحله راهنمایی می‌فرمایند که برای رشد عقل و فکر چه راهی راه درست است؟ در یک جمله‌اش هم یکی از زیباترین آثار و میوه‌های عقل را بیان می‌کنند که این میوه و این اثر به فرموده خود حضرت پر گسترده‌ای نسبت به دنیای انسان و آخرت انسان دارد.

### تعالی عقل در کلام امام سجاد علیه السلام

اما در جمله‌ای که راهنمایی می‌کنند که چه راهی انسان طی بکند به عقلش و به فکرش اضافه می‌شود، وارد یک دنیای پر‌قیمت دیگری می‌شود، می‌فرماید: «آدَابُ الْعُلَمَاءِ زِيَادَةُ فِي الْعَقْلِ»؛ رفتار علما، اخلاق علما، کردار و روش علما، چه به صورت حقایق دیدنی باشد که انسان از عالمان ببیند، چه به صورت حقایق شنیداری باشد که بشنود؛ حضرت علیه السلام می‌فرماید سبب اضافه شدن عقل است.

### علما چه کسانی هستند؟

اول باید رفت سراغ کلمه علما، به دست آورد که نظر وجود مبارک زین‌العابدین علیه السلام از این علما چه کسانی هستند؟ این را ما باید از طریق قرآن کریم و روایات با هم‌دیگر بررسی

۱. الکافی (ط-دارالحدیث) ج ۱ ص ۴۱.



کنیم. من بخش‌هایی از قرآن یا روایات را برای تان می‌خوانم، شما هم که الحمد لله از عقل دینی برخوردار هستید و به قول امیرالمومنین علیه السلام از عقل مسموع در باطن تان مسائل را تحلیل می‌کنید.

### عالم الهی

از ابتدای قرآن تا پایان قرآن کلمه علم، یعلمون، تعلمون، عالمون زیاد استعمال شده است، مجموعه آیات عالمان را به دو دسته تقسیم کرده است؛ عده‌ای عالمانی هستند که اهل ایمانند، اهل اخلاقند، اهل صدق هستند، انسان‌های درست‌کاری هستند و نسبت به مردم در هر دوره‌ای که بودند یا هستند دغدغه دارند که دنیای مردم آلوده به حرام‌ها نشود، آخرت مردم تخریب نشود و از دست‌شان نرود.

### نشانه‌های عالم الهی

یک تعبیری قرآن مجید دارد که از آن تعبیر استفاده می‌شود این‌گونه عالمان، عالمانی هستند که در کنار علم‌شان -این را دقت بفرمایید- در کنار علم‌شان تربیت الهی انبیا و آن واقعیاتی که تزکیه می‌کند روح مردم را و انبیا ارائه دادند، قبول کردند، در همه شرایط هم تربیتی که از انبیا یا ائمه علیهم السلام گرفتند، آن پاکی و نمو و رشد و تزکیه‌ای که گرفتند حفظ کردند، دنیایی نشدند، بی‌دین نشدند، علم‌شان را در مسیر ابلیس و شیطنت مصرف نکردند، به قول زین‌العابدین علیه السلام در یک نامه مفصلی که دارند حمال به دوش کشیدن بقای ظالمان و ستم‌گران و متجاوزان و انسان‌های فاسق و فاجر نشدند، حاضر هم نشدند که با حکومت‌های ظالم، مجرم، فاسد بسازند که حکومت آن‌ها را در ذهن مردم حق جلوه بدهند، یا جنایات ظالمان را توجیه کنند، یعنی به مردم باور بدهند که این‌ها کار بدی نمی‌کنند.

### برتری عالمان بر مومنان

این یک دسته از عالمان که پروردگار عالم خیلی در قرآن به آن‌ها احترام کرده، در روایات ائمه طاهرين علیهم السلام هم به این دسته از عالمان احترام شده. درجات این عالمان در پیشگاه پروردگار از درجات مردم مومن درست‌کار پاک خیلی بیشتر است، نه یک درجه از اهل



ایمان بالاتر باشند، پروردگار عالم کلمه درجه را جمع به کار گرفته «درجات»، البته ما نمی‌دانیم نظر پروردگار عالم از جمع آوردن درجات در قرآن چه عددی است، چون تمام علمای لغت‌شناس عرب می‌گویند کلمه جمع از سه به بالاست، در قرآن مجید هم بیان نشده که عالمان مومن چند درجه از مومنان واقعی عظمت‌شان، شخصیت‌شان در پیشگاه پروردگار بالاتر است، «يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ»؛ خدا می‌فرماید من شما مردم مومن را رفعت دادم، عظمت دادم، شخصیت دادم، شما دارای مقام بلندی هستید، اما «وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ»؛<sup>۱</sup> من مقام صاحبان دانش را درجاتی بالا بردم، کسی هم نمی‌تواند عددی را به آیه شریفه ببندد که سه درجه است، چهار درجه است، ده درجه است، معلوم نیست.

### علم الهی

این علمی هم که مطرح است، با توجه به آیات و روایات به خصوص همین آیه که اول جمع مومنان را مطرح می‌کند و از همین جمع عالمان را مطرح می‌کند، معلوم می‌شود آیه شریفه نظر به علمای بی‌دین، علمای بی‌تقوا، علمای مسیحی، علمای یهودی، علمای زرتشتی، علمای کمونیستی که از علوم گسترده مادی هم برخوردار بودند، ندارد، آن‌ها را نمی‌گوید که من درجاتی رفعت و بزرگی مقام دادم؛ این عالمان همان عالمانی هستند که در سوره توبه در آیه شریفه‌ای که این آیه پیش حوزه‌های علمیه معروف به آیه نفر است، نفر به معنای کوچ کردن است، به معنای سفر کردن است؛ آیه را عنایت کنید «فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ»؛<sup>۲</sup> چرا از هر جمعی، از هر شهری، از هر منطقه‌ای، از هر محلی، تعدادی بلند نمی‌شوند به طرف مراکز علمی دینی کوچ کنند، حرکت کنند، بروند «لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ»؛<sup>۳</sup> حالا برابر با استعدادشان، ده سال، پانزده سال، بیست سال نزد اساتید معتبر دینی زانو بزنند و دین‌شناس بشوند.

۱. مجادله: ۱۱.

۲. مجادله: ۱۱.

۳. توبه: ۱۲۲.

۴. توبه: ۱۲۲.

### معنای فقاہت در دین

این خیلی جمله فوق العاده‌ای است، معنایش این نیست بروند مسالۀ رساله‌ای تنها یاد بگیرند، مسالۀ رساله‌ای که متدین‌های قدیمی ما خوب بلد بودند، متدینان الآن هم خوب بلد هستند، یعنی مسائل رساله را درک می‌کنند، گاهی هم می‌آیند در مسجد می‌نشینند، چون تخصص رساله‌ای دارند مردم می‌آیند از آن‌ها مساله می‌پرسند؛ کار خیلی عالی است که من مسائل رساله را بفهمم و مردم که مراجعه می‌کنند برای‌شان بگویم؛ این ﴿لِيَتَفَقَّهُوْا فِي الدِّينِ﴾<sup>۱</sup>؛ منظور فقط جهت خالی مسائل رساله‌ای نیست؛ بروند دین‌شناس شوند یعنی توحید را بشناسند، نبوت را بشناسند، آخرت را بشناسند، حلال و حرام را بشناسند، تفسیر آیات قرآن را بفهمند، روایات را درک کنند.

### فقیه و هشدار به مردم

بشوند دین‌شناس و برگردند، آیه می‌گوید نمانند، ﴿وَلْيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا﴾<sup>۲</sup>؛ زمانی که برمی‌گردند در شهرشان، در دیارشان، به کشورشان، مردم را از عاقبت کل اعمال بد هشدار بدهند، ﴿لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾<sup>۳</sup>؛ جوری و با زبانی و با جملاتی مردم را هشدار بدهند که مردم از کردارهای بدشان بترسند، دیگر کار بد نکنند؛ اما مساله‌گویی تنها این کار را نمی‌کند، یعنی در مساله‌گویی ﴿لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾<sup>۴</sup>؛ ندارد. مراجعه می‌کنند به یک مساله‌گوی بزرگواری، می‌گویم آقا! روغن ماشینم را عوض کردم، گریس کاری هم کردم، حالا نگاه می‌کنم به اندازه یک سر سوزن انگار روغن گریسی چسبیده به پوست دستم، من چه کار بکنم؟ با این اگر وضو بگیرم وضوی من باطل است؟ درست است؟ آن بزرگوار مساله‌گو می‌گوید اگر جرم ندارد، اگر بین پوستت و آب مانعی نمی‌شود وضو بگیرد

۱. توبه: ۱۲۲.

۲. توبه: ۱۲۲.

۳. توبه: ۱۲۲.

۴. توبه: ۱۲۲.



درست است، اگر مانع می‌شود برو انگشتت را بگذار در یک ذره نفتی، بنزینی یا یک ماده دیگری و پاک کن بعد وضو بگیر؛ این که من را هشدار نمی‌دهد که از بدی‌هایم بترسم و حساب ببرم از عاقبت کارم. ترساندن و هشدار دادن و انسان در مدار احتیاط قرار بگیرد که کار بد نکند، کار دین‌شناس است، این عالم دین‌شناس مورد نظر قرآن کریم است و وجود مبارک زین‌العابدین علیه السلام نگاه‌شان به چنین عالمی است.

### تجلیل امام صادق علیه السلام از ابان بن تغلب

مدینه پر از عالم بود اما امام صادق علیه السلام به هر عالمی محل نمی‌گذاشت، هر عالمی را به قول ما ایرانی‌ها تحویل نمی‌گرفت، اما وقتی یک عالم ربانی به محضر مبارکشان مشرف می‌شد، مثلاً من یکی را مثال می‌زنم؛ یک روز اتاق پر بود، یک مرتبه در اتاق باز شد، ابان ابن تغلب وارد بر حضرت صادق علیه السلام شد - این مطلبی را که من می‌گویم شاید ده کتاب مهم شیعه نقل کرده باشند که خودم دیدم نه این که شنیده باشم - امام صادق علیه السلام تمام قد بلند شدند و ایستادند، فرمودند بیا کنار دست خودم و به یکی از فرزندان‌شان فرمودند برو زیرانداز و پستی بیاور، اجازه ندادند ابان بنشیند، وقتی فرزند حضرت علیه السلام رفت یک زیرانداز آورد - حالا گلیم بوده هر چه بوده، شما بگو پتو به زبان امروز - پتو را آورد و چهارتا کرد و پهن کرد و دو تا متکا هم گذاشت، امام صادق علیه السلام فرمود حالا شما بشینید، خیلی‌ها هم آن‌جا تعجب کردند که این کیست که امام صادق علیه السلام تمام قد برایش بلند می‌شود و به فرزندش می‌گوید برو زیرانداز و متکا بیاور؛ امام صادق علیه السلام هم تعجب‌شان را برطرف کردند، فرمودند این ابان ابن تغلب را که می‌بینید در صفحه وجودش سی هزار حدیث صحیح از ما منعکس است؛ این دین‌شناس است. آداب این دین‌شناسان، اخلاق این عالمان، رفتار و کردار این عالمان؛ زین‌العابدین علیه السلام می‌گوید اگر با این‌ها رفت و آمد کنید، دل بدهید به آن‌ها عقل‌تان را زیاد می‌کند.

### داستان شیعه شدن با دیدن عکس

یک مطلب جالبی برای‌تان بگویم، گوینده این مطلب مرحوم حاج میرزا حسن نوری است، در راه کرمان داشت می‌رفت تبلیغ دین، آدم دین‌شناسی بود، آدم باتقوایی بود، تصادف کرد

و از دنیا رفت، از شاگردان درس آیت الله العظمی بروجردی بود، این را ایشان نقل کرده، من از قول ایشان در دفترهایم یادداشت کردم، ایشان هم از قول آقای محقق می‌گفت که آیت الله العظمی بروجردی فرستاده بودش آلمان در شهر هامبورگ، یکی از مهم‌ترین شهرهای آلمان است.

### مسجد شیعیان در شهر هامبورگ

در بهترین منطقه هامبورگ کنار دریاچه آستر مرحوم آقای بروجردی یک زمین بزرگی را خریدند و آن‌جا یک مسجدی بنا کردند، البته تمام شدن مسجد به زمان خودشان نرسید، من دو سال پیش آلمان بودم، دعوت داشتم در ایتالیا برای سخنرانی، از آلمان امام جماعت همین مسجد فهمید من اروپا هستم زنگ زد، گفت شما دو سه روز هم بیا آلمان، این‌جا هم منبر برو، مردم این‌جا هم بالآخره حق دارند، نیاز دارند، گفتیم مانعی ندارد می‌آیم، از ایتالیا با قطار آمدم آلمان، خیلی وقت بود مسجد را ندیده بودم، در یک سفر خیلی گذشته دیده بودم، دیدم که این عالمی که سه چهار سال است رفته به قدری مسجد را فعال کرده، بازسازی کرده، زیباسازی کرده آدم حظ می‌کند. اولین سخنرانی که برای من گذاشته بودند روز آخر اعتکاف بود، فکر می‌کنید شیعه‌های آلمان چند نفر آمده بودند اعتکاف؟ مسجد نزدیک دو هزار متر زمین دارد، ساختمان بسیار عظیمی دارد، تعجب می‌کنید حتما، از سراسر آلمان برای اعتکاف آمده بودند آن‌جا، مسجد پر بود، مرد و زن سه‌شنبه روز بود که در مسجد بودند، روزه بودند و روز سوم هم مصادف با منبر من شد، حالا نوارش هم هست، فیلمش هم هست، من وقتی ذکر مصیبت خواندم، گریه آن‌هایی که در آن اعتکاف شرکت داشتند عین گریه شب‌های شما بود، من حس می‌کردم تهران دهه عاشورا دارم روضه می‌خوانم، یعنی خدا در همه جا حجتش را به دیگران تمام کرده، که زن ایرانی نیمه عریان و مرد ایرانی بی‌دین و زن نیمه عریان افغانی و مرد بی‌دین افغانی که آن‌جاها زیاد است، فردای قیامت نگویند ما نشنیدیم، نفهمیدم، نمی‌دانستیم، کسی برای ما نگفت.



### ادامه داستان شیعه شدن با دیدن عکس

وقتی که هنوز به قول خود غربی‌ها فندانسیون مسجد را نریخته بودند، یک اتاق در زمین ساخته بودند، اتاق بزرگ به نام دفتر که اگر شیعیان هر کشوری بخواهند به بنایی این مسجد کمک کنند دفتری باشد، رسیدی باشد، برنامه‌ای باشد؛ یک عکس از مرحوم آیت الله العظمی بروجردی در آن دفتر زده بودند که دو سال پیش من آلمان بودم هنوز آن عکس را نگه داشتند. زن و مرد آلمانی روزهای یک‌شنبه و شنبه خیلی می‌آیند کنار دریاچه آلتستر برای قایق سواری، حالا تا آن وقتی که ایشان آمار به دست آورده بود می‌گفت این خانم‌های بی‌حجاب و بدحجاب و این مسیحی‌های بی‌دین آلمان گاهی می‌آمدند در این دفتر سوال بکنند آقا این‌جا چیه؟ چه کار دارید می‌کنید؟ چشم‌شان به عکس آیت الله العظمی بروجردی می‌افتاد، ایشان می‌گفت آمار گرفتیم بیست و پنج نفر تا آن وقتی که من آمار به دستم آمده زن جوان مسیحی و مرد مسیحی، این‌ها فقط با دیدن عکس آیت الله العظمی بروجردی شیعه شدند.

### سم‌پاشی رسانه‌ای علیه شیعه و علمای شیعه

حالا ببینید خود عالم ربانی در بین مردم چه اثری دارد! به شرطی که مردم با او در ارتباط باشند، گول این تبلیغات سوء و تبلیغات ماهواره‌ای را نخورند، چون تبلیغات یک بخشش علیه قرآن است، یک بخش علیه مجالس محرم و صفر است، یک بخشی علیه تشیع است به صورت کلی، یک بخشی علیه امام عصر است و یک بخش گسترده‌اش هم علیه علمای شیعه است، برای این که مردم را از این طایفه جدا کنند، معلوم شد که کدام عالمان را می‌گوییم، عالمانی که قرآن می‌گوید: ﴿يَرَفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾؛ عالمان درس‌خوانده، دلسوز، دغدغه‌دار، عاشق مردم که تا آن لحظات آخر عمرشان هم مردم را رها نمی‌کنند، اعلام خستگی هم نمی‌کنند، با مردم هستند، این عالمان که بین مردم باشند و مردم هم با آن‌ها در ارتباط باشند، شما ببینید عکس‌شان که بیست و پنج تا را شیعه بکند خودشان و رفتار و کردارشان چه آثار و برکاتی برای انسان دارد!

## تفاوت درجه عالمان دینی

حالا لازم نیست همه آقای بروجردی باشند یا همه امام باشند، همه شیخ انصاری در نجف باشند، این‌ها هم یک طایفه‌ای هستند که مثل ارتشی‌ها درجه به درجه دارند، ولی همه ارتشی هستند و در راه خدمت به مملکت هستند، یکی مرجع تقلید است، یکی فقیه جامع الشرائط است، یکی مدرّس کتاب‌های الهی است، یکی تفسیر می‌نویسد، یکی مقاله می‌نویسد، یکی برای مردم منبر می‌رود و اعلام خستگی نمی‌کند، خوب هم منبر می‌رود، به دین هم عمل می‌کند، وقتی به او می‌گویند آقا منبر ما بلافاصله بعد از نماز مغرب و عشا است، پنجاه شصت سال در شهرش قبل از این که منبر شروع شود می‌رود می‌نشیند، می‌رود نماز می‌خواند، به مردم احترام می‌کند، به پول مردم، به زحمت مردم؛ این‌ها درجه به درجه دارند، هر کدام‌شان را آدم معاشرت بکند، گفتگو بکند، پای منبرشان برود، برود قم اصلا قیافه‌شان را ببیند، اثر دارد در انسان، اگر انسان لیاقت نشان بدهد؛ «آدابُ الْعُلَمَاءِ زِيَادَةٌ فِي الْعَقْلِ»؛ رفتار عالمان واجد شرایط، عالمان باتقوا عقل را زیاد می‌کند.

## عالم شیطانی

### آخوندهای درباری

یک بخش از آیات قرآن درباره دارندگان علم است که نه تقوا دارند، نه دین دارند، نه احتیاط‌کار هستند، نه صادق هستند، نه وفادارند، همه جا هم می‌روند، پیش معاویه‌ها، یزیدها، فرعون‌ها، نمرودها و با هر گناهی هم می‌سازند؛ این‌ها هم در دوره تاریخ کم نبودند و الآن هم کم نیستند. شما این آخوندهای عربستان را نگاه کنید، من یک بار دیدم در این تلفن همراه مردم یک بلوتوث آمده، هفت هشت ده تا قیافه‌های آخوندهای مکه و مدینه و ریاض را گذاشتند، چهار پنج تا هم از علمای دین اهل بیت علیهم‌السلام را گذاشتند، آن وقت زیرش نوشته بود چهره عالمان تربیت شده مکتب اهل بیت علیهم‌السلام را ببینید و چهره عالمان وهابیت را ببینید؛





همین‌ها از زمان فتحعلی شاه که آل سعود سر کار آمدند تا الآن، حدود دویست و پنجاه سال است که دولتی در جهان جنایت‌کارتر، آلوده‌تر، پلیدتر، پرگناه‌تر از این آل سعود وجود نداشته و ندارد، این‌ها با فتوای‌های همین آخوندها سر کار هستند، یعنی آخوندهای آن‌جا در مغز مردم کردند که ملک عبدالله، ملک فهد، ملک فیصل، این‌ها همان اولوالامری هستند که خدا در قرآن گفته و اطاعت از آن‌ها واجب است و معصیت آن‌ها عامل جهنم رفتن است.

### عالم و مَثَل سگ

حالا به این آخوندهای عربستان بگو ای‌نی که اولوالامر است، اطاعتش واجب است، رفته آمریکا و شیشه مشروبش را به شیشه مشروب اوپاما زد و دوتایی مشروب خوردند، بعد هم یک گردن‌بند یک میلیارد تومانی انداخت گردن اوپاما، می‌گوید شما حق اعتراض به اولوالامر نداری، او هر کاری کرده مصلحت است و به نفع امت است، عرق خوردن چه نفعی برای امت دارد؟ گردن‌بند یا افسار انداختن گردن اوپاما چه نفعی به حال جامعه اسلامی دارد؟ حالا موضع خدا را نسبت به این عالمان ببینید، یکی در سوره اعراف است که می‌گوید: ﴿فَمَثَلُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ﴾؛<sup>۱</sup> وضع این‌گونه عالمان و زندگی این‌گونه عالمان و زبان این‌گونه عالمان مانند سگ است، سگ چه حیوانی است؟ نجس العین، این عالمان چه عالمی هستند؟ نجس العلم؛ این یک نگاه خدا.

### عالم و مَثَل الاغ

راجع به عالمان یهود در سوره جمعه دیگر همه شما حفظ هستید، اهل نماز جمعه هستید، ﴿مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ﴾؛<sup>۲</sup> یعنی عالمان به تورات، ﴿فُرُؤًا يَحْمِلُوهَا﴾؛<sup>۳</sup> کاملاً عالم به تورات هستند ولی عامل به تورات نیستند، ﴿كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا﴾؛<sup>۴</sup> مانند الاغ است که کتاب بارش است؛ این دو دیدگاه در قرآن.

۱. اعراف: ۱۷۶.

۲. جمعه: ۵.

۳. جمعه: ۵.

۴. جمعه: ۵.



## شفاعت علمای ربانی

و اما روایات؛ روایت مربوط به ابان ابن تغلب را ملاحظه کردید، روایات ما می‌گویند -  
آثارش را ببینید چه قدر زیباست - عالم ربانی، عالم دغدغه‌دار برای دنیا و آخرت مردم، عالم  
صادق، عالم وفادار، عالم باتقوا، عالم متدین، وقتی وارد قیامت می‌شود.

### مواظبت در نقل روایت

این روایت در مهم‌ترین کتاب‌های مان موجود است، من سعی می‌کنم روایاتی که بتون  
آورم است برای مستمع در همه منبرها بگویم که فردای قیامت خدا به من نگوید یا  
دادگاه‌های قیامت نگویند می‌دانستی این روایت شل است یا معتبر نیست! چرا بردی برای  
بندگان من گفتی؟ خود حرف زدن ماها هم خیلی برای مان سخت است که چه بگوییم،  
چی مطالعه کنیم، از کدام کتاب بنویسیم، نظام بدهیم، چون این حرف‌ها با عقل مردم، با  
دین مردم، با زن و بچه مردم، با زندگی مردم سروکار دارد؛ مردم عاشقانه استراحت‌شان را  
رها می‌کنند، اول غروب از کار آمدند خسته، به جای این که بخوابند، برای‌شان چایی  
بیاورند، شربت بیاورند، هشت شب سفره پهن کنند، بلند می‌شوند همه این‌ها را پشت سر  
می‌گذارند می‌آیند مسجد، خیلی شما احترام دارید! حرفی که برای‌تان زده می‌شود باید با  
مواظبت زده شود.

### ادامه بحث شفاعت علمای ربانی

عالم ربانی پرکار دغدغه‌دار وقتی وارد قیامت می‌شود به او می‌گویند رویت را برگردان به  
مردم محشر، از زمانی که درست تمام شد و با مردم سروکار پیدا کردی یا در حال درس  
خواندن هم با مردم سروکار پیدا کردی، نگاه کن پنجاه سال، شصت سال در محله بودی،  
در مردم بودی، در شهر بودی، در مملکت بودی، نگاه کن بین در این پنجاه شصت سال  
چند نفر مرد و زن پای درست آمدند، حرفت را قبول کردند، تربیت شدند، متدین شدند، با  
یک صدا همه را صدا بزن معطل نشوند در محشر، با خودت بردار ببر بهشت، این شفاعت  
عالم ربانی.



## جایگاه معنوی عالم ربانی

پیغمبر ﷺ می‌فرماید چنین عالمی وقتی می‌میرد، آسمان و زمین تا چهل شبانه‌روز برایش گریه می‌کنند؛ پیغمبر ﷺ می‌گوید چنین عالمی که می‌میرد شکافی یک دفعه در دین می‌افتد که تا قیامت این شکاف را هیچ چیز پر نمی‌کند؛ پیغمبر ﷺ می‌فرماید نگاه کردن به چهره این عالمان عبادت است؛ روایت دارد نگاه کردن به در خانه چنین عالمی عبادت است؛ روایت دارد چنین عالمی از قبرستان بیاید رد شود، هر کسی در آن قبرستان معذب است، خداوند می‌گوید به احترام قدم عالم عذابش را بردارید؛ این عالم را زین‌العابدین علیه السلام می‌گویند، مجالست با این عالم.

## روضه امام حسین علیه السلام

یک سوال از شما بکنم، اگر کسی رفت قم و ملای حسابی شد، بیست سال جان کند و ملا شد، با تقوا بود، خوش اخلاق بود، سالم بود و سید هم بود، شما باهاش چطوری معامله می‌کنید؟ معلوم است؛ حالا از آن سی هزار نفر بپرسیم که آمدند کربلا، حسین عالم نبود؟ از تقوای بالای الهی برخوردار نبود؟ دغدغه دین و دنیا و آخرت مردم را نداشت؟ دل سوز مردم نبود؟ سید نبود؟ چی جواب ما را می‌دهید؟ شما با این عالم چه کار کردید که حرارت داغش از دل ما سرد نمی‌شود؟! هزار و چهارصد سال است زن و مرد ما دارند گریه می‌کنند، گریه‌مان تمام نمی‌شود، حالا می‌خواستید بکشید کشتن یک نفر چه قدر اسلحه لازم دارد؟ شما با زدن یک تیر به قلبش، یا با بریدن گلویش با یک خنجر می‌کشیدش، چی کار کردید با او که وقتی خواهر آمد نگاه به آن بدن قطعه قطعه انداخت مجبور شد سه تا سوال کند از آن بدن، «أ أنت أخی؟» من درست آمدم؟ توی این هفتاد و دو بدن حسین من تویی؟ و ابن‌الدی؟ پسر امیرالمومنین علیه السلام بابای من تویی؟ و ابن‌امی؟ آیا پسر فاطمه زهرا علیها السلام مادر من تویی؟



جلسه پنجم

علمای ربانی (۲)



## مقدمه

یک بخش از روایت بسیار مهم حضرت زین العابدین علیه السلام درباره این بود که چه باید کرد که به عقل انسان، قدرت عقل انسان، دریافت عقل انسان اضافه شود تا انسان از بیماری خطرناک جهل و نادانی نسبت به حقایق، امور زندگی، دنیا و آخرت نجات پیدا کند و کارهایی را که انجام می‌دهد به فرموده قرآن مجید با تکیه بر دانایی و فکر و اندیشه و تعقل انجام بدهد که این کارها ارزش پیدا بکند و از جانب وجود مقدس پروردگار قبول شود و اجر به آنها داده شود.

### علم ائمه علیهم السلام

همه می‌دانیم امام معصوم علیه السلام چشمه علم خداست، معدن حکمت خداست، این برای شیعه ثابت است، دیگران خودشان را محروم کردند از ارتباط با امامان علیهم السلام ما، ضرر غیر قابل جبرانی را به خودشان زدند، برای ما از طریق روایات ائمه علیهم السلام، دعاهای ائمه علیهم السلام، اعمال ائمه علیهم السلام، اخلاق ائمه علیهم السلام ثابت است که این بزرگواران چشمه علم حق هستند و معدن حکمت پروردگار مهربان عالم؛ چون اگر چنین علمی، چنین حکمتی در وجود یک انسانی نباشد محال است که بتواند و لو تا قیامت زنده باشد این آثار عظیم علمی و روایتی و دعایی را از خودش بروز دهد؛ این روایات ناب، این حکمت‌های متعالی، این دعاهایی که نمونه دو خطش در هیچ دینی پیدا نمی‌شود، حتی در آئین آن‌هایی که مدعی مسلمانی هستند، دلیل بر این است که امامان علیهم السلام ما چشمه علم هستند و معدن حکمت هستند.



## علم غیر ائمه

من نمی‌خواهم اسم ببرم اما شما اگر فرصت داشتید به کتاب‌ها مراجعه می‌کردید می‌دیدید که بعد از مرگ پیغمبر ﷺ آن‌هایی که ادعا کردند و جریان ادعای‌شان هم کم کم سر از حزب بنی‌امیه درآورد و بعد از حزب بنی‌عباس و تا رسیده به روزگار ما، شما کل زندگی این‌ها را، کتاب‌های این‌ها را، نوشته‌های این‌ها را نگاه کنید، یک نمونه سه خطی یا دو خطی مانند حکمت‌های نهج‌البلاغه امیرالمومنین ﷺ پیدا نمی‌کنید، مانند یکی از روایات حضرت زهرا ﷺ و حضرت مجتبیٰ ﷺ و سیدالشهدا ﷺ تا امام دوازدهم ﷺ را پیدا نمی‌کنید.

## علم بانیان سقیفه

ما حرف‌مان با دیگران این است که ما دنبال علم هستیم، دنبال عقل هستیم، دنبال حکمت هستیم، دنبال هدایت هستیم و امامان ﷺ ما همه این‌ها را به طور کامل و جامع دارند، ولی امامان شما یک کلمه‌اش را ندارند؛ اگر هم ما را دعوت می‌کنید به پیروی از رهبران خودتان از نفر اول بعد از مرگ پیغمبر ﷺ تا مفتیان الان، حرف ما این است که ما چه چیز از این‌ها را پیروی کنیم؟ علم استواری دارند؟ حکمتی دارند؟ کتاب به دردخوری مثل نهج‌البلاغه دارند؟ یک دانه دعا مثل دعای صحیفه سجادیه ﷺ دارند؟ یک دعا مثل کمیل دارند؟ یک دعا مثل عرفه دارند؟ یک دعا مثل ابوحمزه دارند؟ اگر بنا باشد ما دعوت شما را قبول کنیم که از آن‌ها پیروی کنیم از چه پیروی کنیم؟ چیزی ندارند؛ از نظر علمی رهبران و امامان شما گدا هستند و جیب‌شان خالی و دست‌شان تهی.

## مقایسه علم اهل بیت ﷺ و اهل سقیفه

کار پیروی ما از امامان مان غیر از این که دستور خدا و پیغمبر ﷺ است، یک کار عاقلانه‌ای هم هست، یک کار خیلی روشنی است. من بیماری دارم، شما می‌گویید به رهبران ما مراجعه کن که معالجات کنند، به شما می‌گوییم کدام یک از رهبران‌تان دکتر هستند؟





معاویه دکتر است؟ معالجه فکر و روح ما را اخلاق و عمل ما را به دست بگیرد؟ یا آن فردی که قبل از معاویه در مدینه شاه بوده؟ یا آن که قبل از آن یکی تا برسد به آن که بعد از مرگ پیغمبر ﷺ شاه شد؟ دکتر نیست که! به شما می‌گوییم طب فکری و عقلی و قلبی و دینی و روحی در اختیارشان است؟ شما می‌گویید نه؛ ولی به ما می‌گویید به آن‌ها مراجعه کنید، ما باز به شما می‌گوییم در مراجعه به آن‌ها به چی مراجعه کنیم؟ اما امامان خودمان را می‌بینیم، می‌بینیم که دریای علم هستند که ساحل ندارد و عمق ندارد، کف ندارد، دریای حکمت هستند که انتها ندارد. امیرالمومنین علیه السلام ما فرموده «يَحْدِرُ عَنِّي السَّيْلُ»؛ من یک کوه بلندی هستم که تمام علوم برای هدایت مردم از وجود من سیل‌وار تا روز قیامت سرازیر است، امامان شما چه علمی از آن‌ها سرازیر است؟

### داستان مناظره استاد انصاریان با علمای اهل تسنن

ما غایبانه هم که حرف نمی‌زنیم، ما به شما اعلام هم کردیم که حاضر به مناظره هستیم، شما هم چهار پنج هفته در ماهواره‌تان مرتب فشار آوردید و عکس من را گذاشتید - که یک روحانی معمولی شیعه هستیم - که بیا با هم مناظره کنیم. ما که آمدیم یک ساعت و پنجاه دقیقه هم که مناظره طول کشید، شما پنج دقیقه اول ماهواره‌تان را تخلیه کردید و رفتید قرآن گذاشتید، من هر چی هم از شما سوال کردم، حدود بیست تا سوال، مایه سوالات هم برای کتاب‌های خودتان بود، نیامدید جواب بدهید، بعد هم نیامدید جواب بدهید، این قدر از خودتان به شما فشار آوردند تا گفتید می‌آییم جواب می‌دهیم، شب دوشنبه آمدید و همه هم‌کیشان‌تان منتظر بودند که شما سه نفری جواب یک روحانی شیعه را بدهید، ما ضبط هم کردیم، آمدید اعلام کردید که علمای ما بحث کردن را حرام کردند، یعنی ما هیچی نداریم، معنایش این است، اگر چیزی داشتید همان شب می‌آمدید جواب حرف‌های من را می‌دادید، ما دل‌مان برای شما می‌سوزد، شما پیرو کسانی هستید بعد از مرگ پیغمبر ﷺ تا الان که معشوقان علمی شما مفتیان مدینه و مکه و ریاض

هستند، چی دارید که ما از شما پیروی بکنیم؟ این عاقلانه است که من بیمار بیماری ام را بپریم پیش کسی که خودش دکتر نیست؟! تازه خودش از من مریض تر است.

### ارتباط با عالمان ربانی و رشد عقل

امام چهارم علیه السلام می فرماید می خواهید عقل تان اضافه شود؟ می خواهید درک و فهم تان بالا رود؟ می خواهید از این بیماری خطرناک جهل به امور، به زندگی، به جهان، به عاقبت، نجات پیدا کنید؟ با عالمان ربانی واجد شرایط نشست و برخاست کنید.

### جایگاه معنوی عالم ربانی در کلام پیامبر صلی الله علیه و آله

چه روایاتی درباره عالمان ربانی داریم غیر از آیاتی که در قرآن داریم! آدم حظ می کند؛ پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرماید یک عالم واجد شرایط در میان جمعیتش کالنبی فی امته، مانند پیغمبری می ماند در امتش؛ پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرماید یک عالم ربانی قلم بزند در دوات و یک حقایقی را برای مردم بنویسد که به دست همه برسد، حالا یک تراکت، یک صفحه مطلب، یک جزوه بیست صفحه، یک کتاب ناب که هر کسی بخواند عقلش برود بالا و هدایت شود، پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرماید آن مرکبی که به نوک قلم عالم می چسبد که از دوات درمی آورد می گذارد روی کاغذ می نویسد آن مرکب نوک قلمش پیش خدا از خون شهید در جبهه برتر است، این وجود عالم ربانی.

### داستان عالم ربانی امت یونس علیه السلام

یک عالمی را برای تان بگویم؛ قرآن مجید به صورت کلی داستان آن ملت را بیان می کند، یک جامعه ای بودند، یک ملتی بودند در همین منطقه عراق، یعنی مرکزشان در این منطقه بود که قبلا اسمش نینوا بوده، اقوامی که در این جا زندگی می کردند معروف بودند به کلد و عاشور، اولین ملتی هم هستند که خط را اختراع کردند. چهار پنج تا اسم پیدا کرده کشورشان؛ بین النهرین، نینوا، بابل، الان هم شده عراق. قرآن مجید می گوید شمار مردم



این منطقه صد هزار نفر بوده، صد هزار نفر می‌دانید چند هزار سال قبل چه جمعیتی بوده؟ این‌ها بازیچه دست شیطان و هوای نفس بودند و جدی جدی با پیغمبر ﷺ بزرگوار، باکرامت، ملکوتی و الهی‌شان حضرت یونس علیه السلام مخالفت می‌کردند، دعوتش را گوش نمی‌دادند، مسائل اخلاقی‌اش را گوش نمی‌دادند، حلال و حرامی که اعلام می‌کرد گوش نمی‌دادند، خیلی لجبازی کردند، خیلی ایستادگی در برابر این پیغمبر علیه السلام کردند، تکبر کردند، آزار دادند یونس علیه السلام را، بالاخره دل یونس سوخت، نفرین کرد که خدایا این صد هزار نفر مردم بی‌ارزش و پست و بی‌دین و پوک و پوچ هستند، برای این‌ها تبلیغ دین فایده ندارد. بنا شد عذاب نازل شود، سه تا علامت و نشانه عذاب را یونس علیه السلام بیان کرد، آن‌ها خندیدند، مسخره کردند که مگر پیچ مهره عالم دست توست! مگر مهار جهان دست توست! مگر چرخ‌هایی که در عالم می‌گردد به دست تو می‌گردد! نفرین کن، هر کاری می‌خواهی بکن. خیلی بد است آدم پافشاری در کبر و غرور و نادانی‌اش بکند، یونس علیه السلام رفت که در قرآن مجید هم رفتنش را ذکر می‌کند.

او البته از دست مردم رفت، ولی به ما گفتند بین مغرب و عشا نماز غفيله بخوانید و در رکعت اول هم این آیه را بخوانید ﴿وَدَا التُّونِ﴾؛ اسم عربی یونس است، ﴿وَدَا التُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُعَاصِبًا﴾؛ «ذهب» یعنی رفت، ولی یونس از دست مردم رفت، ما هر شب این آیه را بین دو نماز می‌خوانیم، یعنی خدا می‌گوید شما نروید از دست من، شما از دست قرآن و پیغمبر ﷺ من نروید، بروید ضرر سنگین می‌کنید، اصلاً این آیه را هر شب بین دو نماز در نماز غفيله می‌خوانیم، این «ذهب» را باید رویش فکر کنیم؛ یونس از دست مردم رفت، نباید می‌رفت، باید کمی دیگر می‌ایستاد، شاید مردم توبه می‌کردند ولی رفت؛ خدا می‌گوید جریمه‌اش کردم، پرتش کردم در دهان نهنگ، از دست مردم رفت نه از دست من، نباید مردم را تنها می‌گذاشت، شما مواظب باشید از دست من نروید، از دست قرآن و دینم نروید.

۱. انبیاء: ۸۷.

۲. انبیاء: ۸۷.

چه قدر آغوش به روی تان باز است، دو هزار ماهواره، چند هزار سایت، مقالات، فیلم‌ها، سریال‌ها، همه دارند می‌گویند بیا، تو بگو نمی‌آیم، از دست من نرو، نماز غفیله این را می‌گوید، آدم باید بفهمد چه می‌گوید و گرنه نماز غفیله خواندن که کاری ندارد، تمام مساجد تهران و شهرستان‌ها این دعای نماز غفیله را روبروی مردم تابلو کردند که هر شب بلند می‌شوند اگر حفظشان نیست نگاه نکنند. ﴿وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا﴾؛ یونس علیه السلام رفت از دست مردم، تو مراقب باش از دست من نروی، اگر بروی کجا می‌خواهی بروی؟ یونس علیه السلام از دست مردم رفت زندانی نهنگ شد، تو از دست من بروی کجا می‌خواهی زندانی شوی؟ روز اول مردم آن نشانه‌ای که یونس علیه السلام فرموده بود دیدند، یک کمی باورشان شد که یونس علیه السلام راست گفته، تا آن روز باور نمی‌کردند یونس علیه السلام راست می‌گوید، اما آن روز یک مقدار باور کردند که این پیغمبر علیه السلام راست می‌گوید. روز دوم که نشانه را دیدند غیر از نشانه روز اول بود، نود درصد باور کردند. روز سوم وقتی که دیدند تمام آسمان نینوا را یک ابر متراکم سیاه تیره گرفته که بنا بود این ابر یک دانه صاعقه بزند و هر صد هزار نفر را با خاک یکی کند، دیگر باورشان شد؛ حالا یونس کجاست؟ نیست؛ علاج این مساله را از کی بخواهند؟ خودشان که دکتر نبودند، خودشان اگر عاقل بودند که با یونس علیه السلام مخالفت نمی‌کردند، یک دانه عالم در این شهر بود، در این نینوا که او نرفت و ماند، ریختند در خانه این عالم؛ گریه، ناله، راه به ما نشان بده، چه کار بکنیم؟ این عذاب چگونه باید برطرف شود؟ گفت چرا به حرف یونس علیه السلام گوش ندادید؟ چرا دل پیغمبر علیه السلام را شکستید؟ چرا دل ولی خدا را سوزانید؟ علاج می‌خواهید؟ مردتان، زن‌تان، جوان‌تان، نوجوان‌تان بچه شیرخواره، گاو و گوسفندتان، همه بلند شوید شهر را خالی کنید بروید بیابان، بروید به خدای یونس علیه السلام التماس کنید تا علاج کند، خودش که نیست اما خدا که نرفته.

تفاسیر قرآن در این بیرون ریختن ملت نینوا مطالب جالبی نقل می‌کنند، من این مساله‌ای که دارم می‌گویم از تفسیر کشف الاسرار میبیدی می‌گویم که توضیحی بر تفسیر خیلی



مختصر خواجه عبدالله انصاری هراتی است؛ این‌ها بیرون که آمدند خودشان را تقسیم به سه تا صف کردند؛ مسن‌ها، نوجوانان و جوانان، زنان با بچه‌های شیرخواره، صف جلو که حالا چند هزار نفر بودند -دیگر جمع‌شان صد هزار نفر بود- آن‌هایی که مسن‌تر بودند حرف‌هایی که گفتند این‌ها را از یونس شنیده بودند و باور هم نکرده بودند و می‌گفتند دروغ است، اما الان فهمیدند راست است، مسن‌ترها با چه گریه‌ای، با چه حالی، به پروردگار عالم گفتند مگر خودت نگفتی برده را آزاد کنی، بنده را آزاد کنی، حالا ما برده تو هستیم، بنده تو هستیم، خودت که دستور به ما دادی برده را آزاد کنی حالا خودت بیا ما را آزاد کن. جوان‌ها که صف‌های بعد بودند دست‌شان به طرف پروردگار، اشک روی صورت ریزان، گفتند خدایا! تو گفتی از بدکاران گذشت کنی، حالا خود ما بد، بیا و از ما گذشت کن، بیا به حرف خودت عمل کن، بیا به خواست خودت عمل کن. این نوجوان‌های ده یازده ساله دوازده ساله هم یک چیزهایی شنیده بودند، با چشم گریان گفتند خدایا! یک دستور تو این است که به سینه گدا دست رد نزنید، ما حالا خودمان گدا هستیم، دست رد به ما نزن؛ این ابر سیاه متراکمی که غالب بر کشور نینوا شده بود، یعنی یک گوشه سوراخ نداشت، تکه تکه شد، ابرها رفت و آفتاب پیدا شد و یک هوای بهاری مطبوعی وزید. مردها، زن‌ها، جوان‌ها، نوجوان‌ها چه قدر شاد شدند که توبه‌شان را خدا قبول کرده، پذیرفته. همه برگشتند به شهر و رفتند سر کارهای‌شان.

این کار یک عالم، یک عالمی که صد هزار نفر را از سوخته شدن صاعقه به عنوان عذاب استیصال نجات داد، عذاب استیصال یعنی چه؟ در قرآن هم زیاد آمده نه با این کلمه، یعنی عذابی که وقتی چنگش گریبان آدم را بگیرد هیچ کس نمی‌تواند گریبان آدم را از چنگ آن عذاب بیرون بیاورد، آدم را نابود می‌کند، اما این صد هزار نفر خودشان نتوانستند خودشان را نجات بدهند، آخر دست به گریبان یک عالم ربانی زدند؛ «آدَابُ الْعُلَمَاءِ زِيَادَةٌ فِي الْعَقْلِ»؛ کلام حضرت سجاد علیه السلام است.

### مقام معنوی زکریا بن آدم

ما یک چهره برجسته‌ای داریم در شیعه، سفارش می‌کنم اگر خداوند متعال توفیق زیارت حضرت معصومه علیها السلام را داد و مشرف شدید قم، حتما قبرستان شیخان را که جلوی صحن حضرت معصومه علیها السلام است، -دورش را الان بازار کشیدند- بروید زیارت کنید، یک قبری آن جا هست که در مرز زمین است، یک طرفش خیابان است، پیاده‌رو است و یک طرفش هم داخل قبرستان، به نام زکریا بن آدم، او از اصحاب وجود مبارک حضرت علی ابن موسی الرضا علیه السلام بود و آدم عالمی بود، قم زندگی می‌کرد، اهل قم هم بود، قم هم از دنیا رفت. او یک روز نامه‌ای نوشت به حضرت رضا علیه السلام، من الان یادم نیست آن زمانی که زکریا بن آدم این نامه را نوشت امام علیه السلام مدینه بودند یا آمده بودند مرو، نه خراسان، امام علیه السلام در شهر خراسان زندگی نکردند، مامون در مرو بود که الان در یکی از کشورهای آزاد شده شوروی است، حکومتش آن جا بود، می‌خواست برود بغداد با برادرش بجنگد، گذاشت حضرت رضا علیه السلام مرو بماند، گفت شما هم باید در این سفر با من بیایی، وقتی رسیدند خراسان که اسم آن زمانش سناباد بود، امام علیه السلام را آن جا کشت و همان جا هم دفن کردند، یعنی حضرت علیه السلام در مسیر سفر بود که زهر بهش دادند، مقیم این شهر نبود، دو سال ایران را در مرو بودند.

حالا من نمی‌دانم این مرد الهی، این مرد عالم، نامه‌ای که به حضرت رضا علیه السلام نوشت، امام علیه السلام مدینه بودند آن وقت یا مرو بودند؛ چی نوشت؟ نوشت یا بن رسول الله! دلم گرفته، دیگر خوشحال نیستم قم زندگی کنم، من مشتاق هستم با زن و بچه‌ام اثاث بکشم بیایم پیش شما زندگی کنم، حالا یا مدینه یا مرو؛ نامه‌ها هم طولانی می‌رسید به افراد، یعنی اگر از قم تا مرو برده باشند نزدیک دو هزار کیلومتر است، به مدینه برده باشند حدود دو هزار و پانصد ششصد کیلومتر است. امام علیه السلام در جواب او نوشتند زکریا بن آدم راضی نیستم از قم بیایی بیرون، قم بمان، مردم قم به علم تو محتاجند، بودن تو در قم سبب می‌شود که خدا بلاهای آسمانی را از مردم قم برطرف کند، زلزله نیاید، صاعقه نیاید،



طوفان نیاید. ببینید یک عالم ربانی چه قدر پیش خدا می‌ارزد! این دیگر گفته چشمه علم خدا و معدن حکمت خداست، بیرون نیا که خداوند متعال به خاطر تو بلاها را از اهل قم برمی‌گرداند، یعنی در مردم مردمی هستند که مستحق بلا هستند، اما خدا به احترام تو آن‌ها را هم مبتلا به بلا نمی‌کند.

### توصیه به جوانان

شما جوان‌ها گوش به ماهواره‌ها ندهید، گوش به سایت‌ها ندهید، گوش به مقالات زهرآگین ندهید، گوش به این فیلم‌های هالیوود صهیونیسم ندهید، آن‌ها دارند شبانه‌روز می‌کوشند رابطه شما را با عالمان واقعی شیعه قطع کنند، رابطه‌تان قطع شود مستحق عذاب حق هستید. شما رابطه‌تان را با این‌ها قطع کنید، دین‌تان را از کی می‌خواهید بگیرید؟ حلال و حرام را از کی می‌خواهید بگیرید؟ تفاسیر قرآن را از کی می‌خواهید بگیرید؟ مسائل الهی را از کی می‌خواهید بگیرید؟

### روضه تدفین حضرت زهرا علیها السلام

تا بی‌خبری ز ترانه دل، هرگز نرسید به نشانه دل، روزانه نیک نمی‌بینی، بی‌ناله و آه شبانه دل، تا چهره نگردد سرخ از خون، کی سبزه دمد ز دانه دل، از موج بلا ایمن گردی، آن‌گه که رسی به کرانه دل، از خانه کعبه چه می‌طلبی؟ ای از تو خرابی خانه دل، در مملکت سلطان وجود، گنجی نبود چو خزانه دل، جانا نظری سوی مفتقرت، کاسوده شود ز بهانه دل. نیمه شب قبر آماده کرده، می‌خواهد بدن دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله رو وارد قبر کنه، مردی که در هیچ جنگ و حادثه ای زانو نزد، کمر خم نکرد، دید نمی‌تونه بدن را وارد قبر کنه، واقعا دید طاقت ندارد، توان نداره، قدرت نداره، بلند شد کنار قبر دو رکعت نماز خواند، خدا فرموده: **«وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ»**؛ از نماز و صبر کمک بگیرید. سلام نمازش را داد، وارد قبر شد، علی علیه السلام که در خیبر را یک نفره از جا کنده بود، مگر زهرا علیها السلام چه قدر سنگین بود که

## عقل و عاقلان

طاقت برداشتن بدن را نداشت؟! نمی‌دونم برای شما بگم، نگم؟ دل آدم آتش می‌گیرد، امام صادق علیه السلام می‌فرماید از بدن مادرم غیر از پوست و استخوان چیزی باقی نمانده بود؛ این بدنی که اصلاً سنگینی نداشت، علی علیه السلام طاقت برداشتنش را نداشت، بالآخره بدن رو بغل گرفت و داخل قبر خواباند، بند کفن را باز کرد، صورت سیلی خورده را روی خاک گذاشت، نمی‌دونم با چه دلی لحد چید! خاک ریخت! تک و تنها کنار قبر نشست؛ ز پیش دیده تا جانان من رفت، تو پنداری که از تن جان من رفت، اگر خودم همراه جانان نرفتم، ولی فرسنگ‌ها افغان من رفت. به نال از زینب و کلثوم گویم پدر جان! مادر نالان ما رفت پدر جان! مادر نالان من رفت. شما یه صورت سیلی خورده را روی خاک گذاشتی و بی طاقت شدی، اما زین‌العابدین علیه السلام که گلوی بریده را روی خاک گذاشت چه حالی داشت!

«ابتا اما الدنيا فبعدک مظلمه و اما الاخرة فبنورک وجهک مشرقة».